مونتگمری وات

تأثیر اسلام در اروپا

یعقوب آژند



تأثیر اسلام در اروپا

مونتگمری وات

یعقوب آژند

* تاءثیر اسلام در اروپا
* مونتگمری وات
* ترجمه: یعقوب آژند
* چاپ اول ، تهران ، ۱۳۶۱
* انتشارات مولی ، خیابان انقلاب ، چهار راه ابوریحان ، تلفن ۶۴۹۲۴۳
* فیلم و زینک: لیتوگرافی ۱۱۰ تلفن ۶۶۰۷۶۰
* چاپ سبز ، تلفن : ۶۶۰۴۳۸

فهرست مطالب

عنوان | صفحه

کلام اول ۵
فصل اول : حضور اسلام در اروپا ۹
هدف ۹
استیلای مسلمین بر اسپانیا ۱۰
اعراب در سیسیل و ایتالیا ۱۳
انگیزه‌های گسترش اعراب ۱۶
ویژگی متمایز فتوحات اعراب ۲۱
حضور اسلام در اروپا و عکس‌العمل اروپا ۲۶
توضیحات ۲۸
فصل دوم : بازرگانی و تکنولوژی ۳۵
پایگاه تجارت در ممالک اسلامی ۳۵
تجارت بین اروپای غربی و جهان اسلام ۳۷
فنون دریانوردی ۴۱
تولیدات کشاورزی و معادن ۴۴
زندگی اشرافی اعراب ۴۶
اختلاط فرهنگها در اسپانیای زیر سلطه مغربیان ۵۱
گسترش فرهنگ اسلامی در اروپا ۵۲
توضیحات ۵۵
فصل سوم : پیشرفتهای اعراب در زمینه علم و فلسفه ۶۱
ریاضیات و نجوم ۶۴

علم طب ۶۸
علوم دیگر ۷۳
منطق و ماوراء الطبیعه ۷۵
توضیحات ۷۹
فصل چهارم : بازپس‌گیری و جنگهای صلیبی ۸۵
جریان بازپس‌گیری اسپانیا ۸۵
اهمیت بازپس‌گیری اسپانیا ۸۸
رشد عقیده جنگ صلیبی ۹۲
تعمیق جنگهای صلیبی و جریان آن ۹۶
اهمیت جنگهای صلیبی برای اروپا ۱۰۰
توضیحات ۱۰۴
فصل پنجم : علم و فلسفه در اروپا ۱۰۷
برخوردهای نخستین با علوم مسلمین ۱۰۷
دوره وسیع ترجمه ۱۱۰
توسعه ریاضیات و نجوم در اروپا ۱۱۵
علم پزشکی در اروپا ۱۱۷
منطق و ماوراءالطبیعه ۱۲۲
توضیحات ۱۲۶
فصل ششم : اسلام و خودآگاهی اروپا ۱۳۱
تصویر تحریف شده‌ای از اسلام ۱۳۲
تصویر متقابل اروپا ۱۳۸
وضع متفاوت در جهان اسلام ۱۴۲
اهمیت تماس با اسلام برای اروپا ۱۴۵
توضیحات ۱۴۸
ضمیمه : فهرستی از واژه‌های انگلیسی که از عربی
مشتق شده است ۱۵۱
فهرست اعلام ۱۶۷

بسم‌الله الرحمن الرحیم

کلام اول

شاید بتوان گفت از آن لحظه‌ای که مغولان بر سر دنیای اسلامی ــ خصوصا" دنیای شرق اسلامی ــ آوار شدند، روند تاریخ این دنیا عوض شد. قصور و فتوری عظیم در سرزمینهای آن رخ نمود. قتل و غارت و تاراج بنیادهای فکری و علمی‌اش، نقصان و خلل عجیبی در بار و بود آن ایجاد کرد. چشمه علم و فرهنگ برای مدت مدیدی خشکید و دنیای شرق اسلامی تا به‌خود بیاید و قوام و بنیاد یابد، عمری را لقمه جانسکار مغولان بی‌فرهنگ گردید. لهیده شد و شقاق و نفاق در آن راه یافت. از سوی دیگر دنیای غرب که یک زمانی در اوج جهل بود با بهره‌گیری از جنگهای صلیبی و استفاده از دست‌آوردهای آن، از حضیض خاک به اوج افلاک رسید. همه پیشرفتهای علمی و فکری دنیای اسلامی را به‌تاراج برد، تحلیل کرد، سنجید و دنیای جدیدی بر مبنای آنها پی ریخت. آنها با هوده‌گیری از آثار بزرگ عالمانی چون ابن سینا و رازی و علی‌بن عباس و غیره، علم طب خود را از سحاریها و جادوگریها و تردامنیها رهانیدند و طرحی نو درانداختند. آنان با بهره‌بری از کتب ریاضی خوارزمی، بیرونی و بتانی و غیره، علم ریاضی را از چهارچوب مسایل پیش‌پا افتاده درآورده و پایه علوم جدید و پیشرفتهای بعدی را پی‌ریزی کردند. آنها با سودگیری از آثار فلسفی و جغرافیایی و منطق سترگ مردان دنیای اسلامی نظیر ابن سینا، فارابی، ابن رشد و ابن طفیل و غیره حرکتی در علوم خود ایجاد نموده و آفاق جدیدی را کشف کردند و گام به‌دنیای

جدید مستعمره نهادند که دنیای اسلامی خود یکی از قربانیان سیاستگاه همین دنیای جدید شد که میراث کهنش، تفاخر غــرب مدعی را پی‌نهاده بود. غربیان تا مدتهای مدیدی ــ و حال هم تا حدی ــ منکر هر نوع بهره‌گیری از میراث کهن دنیای اسلامی بودند و یا آنرا دگرگونه می‌نمایاندند تا اینکه بالاخره بعضی از محققین خودی آنها ــ و شاید مصلحت را ــ تعصب را به‌کنار نهاده و و غازه از رخسار این دنیای متمدن شستند و فعل و انفعالات آنرا در برابر جهان اسلام به‌نحوی که نه سیخ بسوزد و نه کباب، نمایاندند، و یکی از این تحقیقات همین کتابی است که پیش رو دارید.

این کتاب یکی از آثاری است که جزو سری Islamic - Survey در دانشگاه ادینباروی انگلیس چاپ شده است. نویسنده آن مونتگمری وات استاد عربی و مطالعات اسلامی در همین دانشگاه است. او علاوه بر این کتاب، آثار تفصیلی دیگری هم در زمینه مطالعات اسلامی دارد که از میان آنها می‌توان کتب زیر را نام برد:

Muhammad at Medina (محــــمد در مــدینه)؛ Muhammad at Mecca (محمد در مکه)؛ Islamic - Philosophy and Theology (فلسفه و الهیات اسلامی)؛ The Faith and Practice of Al-Ghazali (علم و عمل الغزالی)؛ و مقالات و بررسیهای مختلف در خصوص شیعه و خوارج و مسایل دیگر در مجلات علمی ادواری مختلف.

با اینکه گستردگی مطالب کتاب حاکی از وسعت مطالعات نویسنده آنست ولی چیزی که از همان آغاز مشهود است دید و برداشت، مادیگرایانه اوست که بهرحال با بررسی بسیاری از مسایل معنوی و ایمانی مسلمین منافات دارد. او تمام مسایل مربوط به معنویات را از پشت عینک مادیگری نگاه کرده و برآن

بعد دنیوی داده است. از این که بگذریم و از بسیاری از مسایل دیگر که بهرحال ریشه در غرب تاراجگر دارد، کتاب می‌تواند به‌عنوان درآمدی بر تاءثیر دنیای اسلامی در اروپای قرون وسطی مفید باشد وکلیاتی‌رادر این زمینه عرضه کند؛ و غرض از ترجمه این اثر هم همین بود که کلیاتی برای خوانندگان درخصوص تاثیرات اسلام در اروپا از زبان یک نفر محقق غربی تقدیم گردد که شاید محرک مطالعات گسترده‌ای در دیار خودما شود. والسلام.

ی. آژند
۶۰/۱۲/۱۵

فصل اول

حضور اسلام در اروپا

هدف

محققین تا بحال راههای گوناگونی را که جهان اسلام بر اروپای قرون وسطی اثر گذاشته بررسی و مطالعه کرده و نتایج حاصله از مطالعات خود را نیز طی آثار محققانه و مقالات علمی عرضه کرده‌اند. معهذا تلاشی برای نشان دادن این تاءثیرات اسلامی به‌صورت یکپارچه انجام نگشته و اهمیت آن در یاری به اروپا و جواب اروپا درمقابل آن نمایانده نشده است (۱). بنابراین هدف این بررسی کامل ارائه نظریه جامعی از این تاءثیر و عکس‌العمل در مقابل آن است. مع‌الوصف درآغاز بایستی بر این تکیه نمود که این نظریه از نقطه نظر اسلامی عرضه شده نه از نقطه نظر یک نفر مورخ قرون وسطای اروپا. بدیگر سخن می‌توانم بگویم که من به‌عنوان یک‌نفر تازه‌کار که هیچ نوع شایستگی حرفه‌ای در تاریخ اروپا ندارم در این زمینه صحبت کرده‌ام، از اینرو در این جنبه از موضوع کتابم امکان و احتمال هر نوع کوتاهی و مساهله می‌رود. و یا بهتر است بگویم که بینش من در اینجا با بینش مورخ اروپایی فرق دارد. من فکر نمی‌کنم که مسلمین درصدد رخنه دیگری در اروپا باشند. نظر من در مورد آنها اینست که آنان نمایندگان تمدنی با نتایج عظیمی هستند که بر قسمت وسیعی از روی کره زمین اعتبار بخشیده‌اند و منافعشان جاری در مناطق مجاور شده است. با همه اینها من فقط غرب اروپا و یا مسیحیت لاتین را در نظر گرفته‌ام.

امروزه روز وقتی که مسیحیان و مسلمین، اروپائیان و اعراب در "جهان واحدی" هرچه بیشتر درگیرمسایل یکدیگر

هستند، تاءثیر اسلام بر اروپا بویژه مناسب بنظر می‌رسد. نویسندگان مسیحی قرون وسطی، برای مدت مدیدی از اسلام تصویری ترسیم کرده بودند که از بعضی لحاظ بدنام کننده بود، ولیکن در نتیجه تلاشهای محققین سده‌های بعد و یا بامشاهده مستقیم، حالا دیگر آن تصویر از ذهن افراد این دو قاره زدوده شده است. مع‌الوصف ما اروپائیها مدیون بودن فرهنگمان را به اسلام ندیده می‌گیریم. ما اغلب اوقات گسترد و اهمیت تاءثیر اسلام را بر میراث فرهنگیمان دست کم می‌گیریم و بعضی اوقات حتی از آن به‌کلی چشم‌پوشی می‌کنیم. به‌منظور روابط حسنه با اعراب و مسلمین بایستی دینی را که آنها بر گردن ما دارند بخوبی بشناسیم. کوشش برای پوشش و انکار آن چیزی جز مباهات دروغین نخواهد بود.

استیلای مسلمین بر اسپانیا

تاءثیر فرهنگی اسلام بر اروپا بیشتر بدنبال استیلای اسپانیا و سیسیل صورت گرفت. شروع برخورد نظامی بایستی در ژوئیه سال ۷۱۰ م. رخ داده باشد یعنی زمانیکه یک گروه چهارصد نفره از مسلمین، شمال‌افریقا را تا حاشیه جنوبی اسپانیا درنوردیده‌اند. این رویداد جز یک بازدید مقدماتی از نیروهای دشمن چیز دیگری نبوده از اینرو گزارش شده که این گروه در موقع برگشت و در سال بعد (۷۱۱م.) تشویق شده‌اند که یک اقدام جدی و موفقیت‌آمیز در حمله بدانجا انجام دهند. ارتش مهاجم مرکب از ۷۰۰۰ نفر بوده که بلافاصله با یک نیروی ۵۰۰۰ نفری دیگر تقویت‌شده‌است ولیکن این نیرو برای شکست کامل رودریک، شاه ویزیگوت کافی بود که تشکیلات مرکزی سلطنت وی

را درهم بریزد. در مقابل مسلمین جز در سطح محلی هیچ نوع مقاومتی نشده است. درحدود سال ۷۱۵ م. آنها تمام شهرهای عمده اسپانیا را اشغال کرده‌اند و یا (در بعضی موارد)، با حکام محلی به‌انعقاد قراردادهایی دست یازیده‌اند. در میان جاهایی که اشغال کرده‌اند ناربن (Narbonne) در جنوب فرانسه بوده، چرا که این شهر ومضافات آن قسمتی از قلمرو ویزیگوتها را تشکیل می‌داده است. اسپانیا به‌عنوان یکی از ایالات امپراتوری عرب درآمد که حاکم آن اغلب نه‌تنها بطورمستقیم درمقابل خلیفه در دمشق، بلکه در برابر حاکم شمال افریقا نیز که متکی بر قیروان در تونس بود مسئوولیت داشت. اسپانیا زیر نوع حکومت عرب رشد و اغلب اوقات از صلح و صفا برخوردار شد. گاهگداری بین جناحهای مختلف مسلمین در آنجا نزاعهائی بوقوع می‌پیوست.

در سال ۷۵۰م. سلطه امپراتوری اسلامی از سلسله اموی – **که پایتخت آن دمشق بود** – به‌عباسیان انتقال یافت که پایتخت **را به‌شهر جدید بغداد در** قسمت شرق منتقل کردند. از آنجا که قدرت آنها متکی بر نیمه شرقی امپراتوری‌شان بود لذا بسختی می‌توانستند در قسمت ایالات غربی مورد شناسایی و تاءیید قرار بگیرند. قبل از اینکه ماءمورین مخفی آنها به مراکش برسند یکی از شاهزادگان جوان اموی که از قتل عام خانواده‌اش جان سالم بدر برده بود بوسیله یکی از دو جناح رقیب اسپانیا بدانجا دعوت‌شد. این جناح که در راءس آن همان شاهزاده اموی قرار گرفته بود موفق شد و او در سال ۷۵۶م. به‌عنوان امیر عبدالرحمن اول، نخستین حاکم سلسله اموی کردوا (قرطبه) گردید. اسپانیای اسلامی بدین ترتیب از سلطه امپراتوری عباسی درآمد و یک دولت مستقل شد ولیکن پیوندهای اقتصادی و فرهنگی خود را با سایر سرزمینهای جهان اسلام نگهداشت.

شاهزادگان اموی بتدریج در میان عناصر مجزای مملکت نوعی وحدت اساسی ایجاد کردند و اکثر آنها را تحت سلطه حکومت مرکزی درآوردند. معهذا ناربن بـــزودی پس از سال ۷۵۰ م. و بارسلون در سال ۸۰۱م. از دست آنها رفت، و قوانین اموی تا نواحی وحشی شمال اسپانیای جدید گسترش نیافت. سر حدات اساسی قدرت مسلمین با سه نقطه ساراجوسا (Saragossa)، تولدو (طلیطله) و مریدا (Merida)مشخص گردید. لشکرکشی‌های مکرر تابستانی از این نواحی هم فراتر رفت تا "پرچم اسلام" را در نواحی مورد اختلاف در نقطه‌دوردست شمال به‌اهتزاز درآورد.

در عهد عبدالرحمن سوم (۶۱ — ۹۱۲م.) بود که اسپانیای اسلامی به اوج قدرت و سعادت خود رسید. او در بیست سال نخست حکومتش برای وحدت قلمروش بر تهدیدات بیشماری فائق آمد، و در زمان فوتش قدرت خود را بر اکثر نواحی شبه جزیره ایبری گسترده بود و حتی دولتهای کوچک مسیحی که امروزه از بین رفته‌اند مالک‌الرقابی او را پذیرفته بودند. این سعادت در زمان پسر و نوه او نیز ادامه یافت ولی نوه او باعث شد که قدرت به دست حاجب او المنصور بیفتد. وقتی که پسر المنصور در سال ۱۰۰۸م. فوت کرد کسی شایستگی اینرا نداشت که وحدت اسپانیای اسلامی را نگهدارد و لذا دولت امویان رو به انحطاط گذاشت. در سال ۱۰۳۱م. در اسپانیای اسلامی حدود سی نفر حاکم مستقل محلی وجود داشت و دوره "ملوک‌الطوایفی" شروع گشته بود. علیرغم اغتشاشات سیاسی، نوعی از سعادت همچنان ادامه یافت و ادبیات و هنر به‌حساب رقابتهای حکام مختلف شکوفا شد. نفاق و شقاق در میان مسلمین به‌نفع پیشرفت مسیحیان تمام شد و در سال ۱۰۸۵م. مهمترین قلعه تولدو (طلیطله) سقوط کرد.

بعضی از حکام متعدد اسلامی، تهدید بالقوه مسیحیان را دریافتند، اسپانیا حالا دیگر در دست المرابطون بود که حکامی از امپراتوری گسترده بربران در شمال غربی آفریقا بشمار می‌رفتند. المرابطون ارتش مسیحیان را شکست دادند و از سال ۱۰۹۰م. تا ۱۱۴۵م. در اسپانیا بحکومت پرداختند. آنها سپس در آفریقا و اسپانیا جایشان را به سلسله قوی بربریان بنام الموحدون دادند که باسمی کمک تا سال ۱۲۲۳ م. در اسپانیای اسلامی حکومت کردند. پس از این تاریخ الموحدون گرفتار کشمکشهای داخلی گشته و از اسپانیا رانده شدند تا آنجا که امارتنشین‌های مسیحی توانستند هرچه بیشتر پیشروی کنند. برجسته‌ترین موفقیتها تسخیر کردوا (قرطبه) در سال ۱۲۳۶ م. وسویل (اشبیلیه) در سال ۱۲۴۸م. بود. به‌مرور زمان تمام امور اسپانیا در حدود بیست سال بعد بدست مسیحیان افتاد و تنها دولت اسلامی که در اسپانیا باقی ماند امارت نشین خرده‌پای گرانادا (غرناطه) بود که توسط سلسله نصیریها اداره می‌شد. گرانادا (غرناطه) در ادبیات عرب پیشرفت والایی کرد هرچند که اثر برجسته‌ای تدارک ندید، ولیکن بزرگترین اثر تاریخی اسپانیای اسلامی یعنی الحمرا از همین زمان است. این سلسله تا سال ۱۴۹۲م. استقلال خود را نگهداشت و در این زمان به قلمرو متحد آراگون و کاستیل منضم شد.

اعراب در سیسیل و ایتالیا (۳)

مسیحیت قرون وسطی در سیسیل نیز با مسلمین برخورد نظامی کرد. اولین هجوم به سیسیل را در سال ۶۵۲م. ضبط کرده‌اند که شهر سیراکوز غارت شده است. این واقعه بلافاصله

پس از واقعه‌ای بود که اعراب توانستند با بدست آوردن قدرت دریایی درمقابل ناوگان بیزانس مقاومت کنند. هجومهای دیگری نیز صورت گرفت ولی تا اوایل قرن نهم میلادی، نیروی مسلمین برای تصرف جاهای دیگر صرف‌شد. در سال ۸۰۰ م. ایالت افریقیه (مطابق با تونس) بدست خاندان اغالبه افتاد که بطور معمول از طرف خلفای عباسی در بغداد، در آنجا به‌حکومت نشستند ولیکن درواقع یک سلسله مستقل بشمار می‌رفتند. در سال ۸۲۷م. درخواست یکی از جناحهای جزیره سیسیل (صقلیه) بهانه بدست اغالبه داد تا بر این جزیره هجوم ببرند. پالرمو در سال ۸۳۱م. و مسینا در حدود سال ۸۴۳م. تسخیر شد گرچه سیراکوز تا سال ۸۷۸م. سقوط‌نکرد و اشغال این جزیره تا حوالی سال ۹۰۲م. کامل نشد. اعراب از مدتها قبل از این واقعه بر سبیل عادت همیشگی‌شان تهاجماتی بدین‌سو انجام داده بودند. نزاع بین رهبران رقیب لمبارد (Lombard) در سرزمینهای اصلی ایتالیا، بهانه‌ای برای دخالت فراهم ساخت. در سال ۸۳۷م. اعراب درناپل بودند. در سال ۸۴۱م. یا ۸۴۷م. آنها باری (Bari) را در شمال بریندیسی (Brindisi) در آدریاتیک اشغال کردند وآنرا به‌مدت سی سال پایگاهی برای پیشروی خود قرار دادند. در سال ۸۴۶م. و ۸۴۹م. خود رم مورد تهدید قرار گرفت ولی تسخیر نشد، و پاپ جان هشتم (۸۲ – ۸۷۲م.) گویا دو سال به‌مسلمین مالیات پرداخت.

چنین می‌نماید که مهاجمین عرب در خلال سده نهم میلادی از راه معابر آلپ به‌درون اروپای مرکزی رخنه کرده‌اند ولیکن تفصیلات‌تاریخی در این مورد بسیار مبهم است، احیای قدرت بیزانس در جنوب ایتالیا، قبل از پایان این قرن، باعث شد که تمام اشغالات مهم اعراب در این سرزمین خاتمه یابد. معهذا اعرابی که سیسیل را گرفته بودند در جای خود محمکتر

شدند . وقتی فاطمیان در سال ۹۰۹م . سلسله اغالبه را از تونس تاراندند ، سیسیل یکی از ایالات سلسله فاطمی شد . حاکمی که در سال ۹۴۸م . از طرف فاطمیان بدانجا گماشته شده بود هرچه بیشتر مستقل گشت چرا که فاطمیان علاقه داشتند بیشتر به‌طرف شرق بروند از اینرو در سال ۹۶۹ م . مصر را متصرف شدند و سپس پایتخت دولت خود را به‌قاهره منتقل کردند . تحت حکومت این حاکم و جانشینان وی یعنی سلسله کلبی‌ها ، سیسیل به‌خوبی اداره شد و سعادت بدان رو کرد و فرهنگ اسلامی عیمقا " در آن ریشه دواند .

اشغال سیسیل به‌اندازه مدت اشغال اسپانیا طول نکشید . در نیمه اول قرن یازدهم شوالیه‌های مختلف نورمن کشف کردند که می‌توانند در جنوب ایتالیا به‌عنوان مزدور و یا به‌عنوان آنچه مقاطعه کار مستقل نظامی نامیده شده ، زندگی خوبی راه بیاندازند . شایستگی نظامی آنها بقدری بود که چند صد تن از این شوالیه‌ها تحت فرماندهی روبرت گوسکار (Robert ـ ، Guiscard) بیزانسی‌ها را شکست داده و یک امارت نشین نورمنی ایجاد کردند . در سال ۱۰۶۰م . برادر او راجر به سیسیل هجوم برد و مسینا را تسخیر کرد و در سال ۱۰۹۱م . درصدد اشغال تمام نواحی این جزیره برآمد . راجر تا سال ۱۱۰۱م . یعنی سال مرگ او ، کنت سیسیل بود . بنظر می‌رسد در فتح دوباره سیسیل انگیزه نظامی قویتر از انگیزه مذهبی بوده ، چرا که این جزیره از بعضی لحاظ همچنان به‌صورت قسمتی از دنیای اسلامی باقی ماند . چنین می‌نماید که زندگی درونی بعضی از حکام بعدی بیشتر اسلامی بوده تا مسیحی . خصوصا " راجر دوم (۵۴ ــ ۱۱۳۰م .) پسر راجر و نوه او فردریک هوهنزـ توفن دوم (۵۰ ــ ۱۲۱۵م . " دو سلطان تعمیدی " سیسیل نامیده شده‌اند .

انگیزه‌های گسترش اعراب (۴)

هرچند که هجوم سال ۷۱۱م. برای ساکنین اسپانیا یک پیشامد ناگهانی بود ولی این هجوم در نظر مسلمین ادامه طبیعی روندی‌بود که از زمان زندگی حضرت محمد (ص) همچنان ادامه یافته بود. این روند از طریق نوعی تبدیل و تحول جنگ عشیره‌ای پیشبرده شد. قبایل صحرانشین عرب برای مدتهای مدیدی عادت داشتند که بر قبایل دیگر حمله و یا هجوم ببرند. هدف معمولی این حملات غارت اشتران و سایر مواشی دشمنان بود. نقشه مطلوبی کشیده می‌شد تا با نیروی بیشتری بر یک قسمت از قبیله دیگر حمله شود. در این شرایط اگر مهاجمین هزیمت هم می‌کردند بر آنها حربی نبود، و اکثر این حملات خسارات جانی کمی در پی داشت. مع‌الوصف گاهگداری مسائل بایستی تحول شدیدی را از سر بگذراند. پس از اینکه حضرت محمد (ص) در سال ۶۲۲م. به‌مدینه رفت، بعضی از اصحاب او، خصوصا" آنهائیکه همراه او از مکه مهاجرت کرده بودند شروع به غزوه کردند. شاید این کار برای تشویق دیگران به‌پیوستن به غازیان بوده که قرآن از آن به‌عنوان "جهاد کنید در راه خدا" صحبت کرده است. واژه عربی "تلاش" و یا "کوشش برای تاءمین هدفی" جاهده است که مصدر آن جهاد می‌شود. در حالیکه این واژه می‌تواند برای تلاش و کوشش معنوی و اخلاقی بکار رود، بطور ویژه برای جنگ با کفار استعمال شده و لذا مفهوم "جنگ مقدس" را پیدا کرده است (۵). هرچند که این ترجمه بسیار تخصصی‌است ولی می‌خواهم اصطلاح جهاد را در اینجا بخوبی تشریح کنم چرا که بین مفهوم اسلامی از جهاد و مفهوم مسیحی از جنگهای صلیبی اختلافاتی وجود دارد.

از دیدگاه تحول جهاد درآنسوی غزای قبیله‌ای احتمال

می‌رود که بر مذاق تعدادی از شرکت‌کنندگان آز و طمع مادی بیشتر غالب بوده تا شوق و جذبه مذهبی. تمایز عمده جهاد و غزای قبیله‌ای در مسایل استراتژیکی آنها نهفته بود. یک قبیله صحرانشین هرگز علیه گروهی که با او متحدبودند غزا نمی‌کرد. مسلمین در مدینه به‌نحوی از انحاء به‌صورت یک قبیله و یا اتحادیه‌ای از قبایل عمل کردند. به‌محض اینکه قدرت حضرت محمد (ص) رشد کرد و بسیاری از قبایل و گروههای کوچک خواستار اتحاد با وی شدند حضرت محمد (ص) به‌آنها تکلیف کرد تا مسلمان شوند و او را به‌عنوان رسول خدا بپذیرند. بدین ترتیب او تا زمان وفاتش در سال ۶۳۲م. اتحادیه وسیعی از قبایل و قسمتهایی از قبایل، تشکیل داده بود که اکثر نواحی عربستان را تحت سلطه داشت. در سالهای نخستین جهاد علیه قبایل مجاور کافر که اتحاد با مسلمین رانپذیرفته بودند هدایت می‌شد، ولی به‌مرور دهور همین قبایل کافر دریافتند که ساده‌ترین راه برای درامان بودن از حملات مسلمین پذیرفتن اسلام و پیوستن به اتحادیه است. از آنجا که اعضای این اتحادیه نمی‌توانستند بر همدیگر حمله ببرند لذا نیروهای قبایل صحراگرد که قبلا" در غزای قبیله‌ای صرف می‌شد ناگزیر بدنبال منابع جدید برای هجوم گشت و همین مساله باعث شد که برای آن کار بدنبال منابع دوردستی باشند. از اینرو عمل جهاد، تا آنجا که به‌پیروزی مسلمین مربوط می‌شد، به‌رشد مداوم اتحادیه اسلام و توسعه وسیع منطقه‌ای مستمرانجامید.

البته این مساله به‌آن معنی نیست که دین اسلام با لبه شمشیر گسترش یافت. درواقع عربستان قبایل بت‌پرست کافر که آماج جهاد قرارگرفته بودند از میان اسلام و شمشیر بالاخره یکی را انتخاب کردند. معهذا با یهودیان، مسیحیان و زردشتیان و سایر اقوامی که دارای کتاب آسمانی بودند رفتاردیگری شد. دس

آنها در پهلوی دین اسلام محترم شمرده شد، هرچند که به هواداران معاصر هر کدام از این ادیان اشاره شد که دست از دین خود بکشند. با وجود این، آنها هنوز در دین خود باقی بودند و توسط مسلمین به‌عنوان متحدین یک آب و خاک پذیرفته شده بودند. در سرزمینهای خارج از عربستان که مورد هجوم اعراب قرار گرفت اکثر ساکنین آنها در دین اولیه خود باقی ماندند. هدف *جهاد* مسلمان کردن این افراد نبود بلکه تسلیم آنها به حکومت اسلامی به‌عنوان افراد تحت‌الحمایه بود، آنها در مجموع *اهل الذمه* و بطور منفرد ذمی نامیده می‌شدند. واحد آنها گروهی بود که همان مذهب خود را داشت با استقلال داخلی تحت ریاست مذهبی‌شان نظیر کشیش و خاخام. هریک از اعضای گروه بایستی به‌حاکم مسلمان جزیه و مبالغ دیگری که تحت شرایط قراردادی‌شان مشخص شده بود، می‌پرداخت. بعضی اوقات به‌آنها نسبت به حکام سابق مالیات کمتری بسته می‌شد و در نتیجه احترام به حکومت اسلامی بود که آنها را تحت‌الحمایه خود داشت. بطور کلی وضع *اهل الذمه* زیاد تعریفی نداشت بلکه بسیار هم نامساعد بود. آنها حق نداشتند اسلحه حمل کنند و یا با زنان مسلم ازدواج نمایند و حق نداشتند به‌مقامات عالیه دولتی برسند. یک نفر ذمی به‌دلیل همین وضع نامساعد احساس می‌کرد که وی جزو طبقه دوم شهروندان است، چنین می‌نماید که در نتیجه همین احساس بوده که در خلال زمان مسیحیان بتدریج به‌اسلام گرویده‌اند. مسلمانان اغلب درباره گرایش دیگران به‌اسلام مباهات کمتری می‌کردند، و در اواخر قرن هفتم میلادی بعضی از رهبران مسلمین از گرویدن به اسلام جلوگیری کردند چرا که این روند از مقدار جزیه می‌کاست و بودجه را مختل می‌کرد.

بدین ترتیب از نظر نظامی، جهاد به‌گسترش امپراتوری

اسلامی انجامید ولی بطور مستقیم منجر به گروش دیگران به‌اسلام نگشت. تشکیلات اداری محلی در میان *اهل الذمه* محفوظ شد و این کار گسترش سریع تشکیلات امپراطوری عظیم را مقدور ساخت. اعراب فقط خود را مشغول حکومت مرکزی هر یک از ایالات و جمع‌آوری مالیات از *اهل‌الذمه* کردند. در آغاز تمام مسلمین از بیت‌المال یک مواجب سالانه دریافت می‌کردند و سپس می‌ـ توانستند خود را کاملا" برای *جهاد* و یا سایر وظایف اجتماعی آماده سازند. این نظام تا سال ۷۵۰ میلادی از هم پاشید ولی وقتیکه مسلمین اسپانیا را گرفتند هنوز به‌قوت خود باقی بود.

از دیدگاه مسلمین، گذشتن از تنگه جبل‌الطارق در سال ۷۱۱م، قسمتی از روند گسترشی بود که قریب به یک‌قرن پیش شروع شده و ادامه یافته بود. در همین حملات بود که بیش از یکبار به‌نواحی دوردست نیز فشار وارد آوردند. این مساله را بایستی *جهاد*، و یا "جنگ در راه خدا" دانست ولیکن تحصیل غنایم نیز قسمت اعظم این انگیزه را تشکیل می‌داد. ساکنین این ممالک پس از تجربه چندتا از این هجومها بسادگی تسلیم می‌ـ شدند و جزو *اهل الذمه* در می‌آمدند. از آنجا که برای اعراب پس از این لشکرکشی‌ها، برگشت به‌عربستان و حتی دمشق بسیار دور می‌نمود لذا نوعی شهرهای اردوئی نظیر قیروان برپا می‌کردند. این شهرها معمولا" مرکز تشکیلات اداری و جوامع شهرنشین می‌شد. از همین شهرها هجوم به نواحی‌دوردست انجام می‌شد تا اینکه پایگاه‌های پیشروی دیگری پی‌ریزی می‌گشت. اعراب علیرغم قدرت نظامی محدود، توانستند در عرض دو یا سه سال شهرهای عمده را اشغال کنند و به‌نوعی آرامش دست یابند. اهالی بومی اغلب تسلیم شده و در جرگه *اهل‌الذمه* درمی‌آمدند.

بعضی از رهبران عرب قبل از اینکه اشغال اسپانیای

ویزیگوت کامل گردد از پایگاههای ناربن و پامپلونا (Pamplona) به‌درهٔ رود رن و جنوب غربی فرانسه هجوم بردند. در سال ۷۳۲م یک لشکرکشی تهاجمی از این نوع بین پواتید و تورز رخنه کرد و در مقابل شارل مارتل شکست خورد. این نبرد را بایستی یکی‌از حساس‌ترین نبردهای جهان نامید چرا که نشانگر جدی‌ترین توسعه مسلمین در این جهت است. از سوی دیگر، از این نقطه نظر که پیشرفت مسلمین به‌چه‌نحوی حاصل شد بایستی این مساله روشن شود که برای اعراب اسپانیا وارد کردن ضربه نهایی مساله‌ای نبوده است. برعکس اسپانیای اسلامی برای چند قرن همچنان قوی باقی ماند و حتی بطور دم‌افزون بر قدرتش افزوده شد. آنچه که این نبرد نشان داد این بود که مسلمین بر محدوده لشکرکشی‌های پر سود رسیده‌اند. آن‌قدرت نظامی که آنها در فرستادن به‌مرکز فرانسه متحمل شدند برای فائق آمدن بر مخالفین آنجا کافی نبود. اگر قدرت نظامی اعراب افزایش می‌یافت بار دیگر به‌طرف شمال می‌راندند، ولیکن حدود ده سال بعد از این نبرد، نهضتهایی در خاورمیانه شروع شد که به فروپاشی خلافت اموی انجامید و به‌همین دلیل اعراب اسپانیا دیگر قدرتی برای رخنه در نواحی دوردست پیدا نکردند. بعدها وقتی که اسپانیا تحت حکومت امرای اموی یک دولت مجزا گردید تمام نیروی آنها صرف وحدت و آرامش در کشور شد. بنابراین تورز نشانگر دورترین نقطه‌ای است که مد گسترش اعراب در این جهت در برش گرفت و پس از آن بتدریج فروکش کرد.

امپراتوری بیزانس نیز از فشار گسترش مسلمین لطماتی متحمل شد. وقتی که اعراب برای اولین بار به‌منظور فتوحاتی پا از عربستان بیرون گذاشتند در مقابل ارتش بیزانس به‌چندین پیروزی رسیدند و بسرعت ایالات ثروتمند سوریه و مصر را متصرف شدند. آنها برای مدتهای مدیدی سالانه لشکرکشی‌های تهاجمی

به‌مناطق بیزانسی آسیای صغیر انجام می‌دادند. خود قسطنطنیه در سال ۶۶۹م. مورد حمله قرار گرفت و بارها تا سال ۶۸۰ م. از راه دریا و خشکی تهدید شد. این شهر درست پس از هجوم به اسپانیا، تقریباً" به‌مدت یکسال (۷ــ ۷۱۶م.) محاصره گردید. فشار بر امپراتوری بیزانس قاطعانه ادامه نیافت هرچند که در بعضی موارد شدیدتر از ادوار پیش بود. این مساله بطور مستقیم در مسیحیت قرون وسطی تاءثیر نگذاشت ولی پاپها و سایر رهبران غربی از آن اطلاع داشتند و در بعضی موارد سیاسیات آنها تحت تاءثیر آن قرار گرفت. فشار دنیای اسلامی در اروپای غربی، بویژه از راه اسپانیا و تاحدی از طریق‌سیسیل بیشتر محسوس بود.

ویژگی متمایز فشار اعراب

یک نفر مورخ اروپایی پس از ارائه گزارشی از تهاجمات ژرمنها و اسلاوها، مجارها و نروژیها به‌وسوسه می‌افتد که فتح اسپانیا را توسط اعراب یک تهاجم "بربری" به‌حساب بیاورد. هرچند که امروزه معلوم شده که در ساختن اروپا، این مهاجمین بربر از نظر سنتهای اجتماعی و سیاسی ارزش زیادی داشتند مع‌الوصف همان وسوسه باعث می‌شود که اعراب را با دیگران یکی شمارند که بایستی این نظریه با شدت تمام، گرچه واقعیت متداولی است، از بین برود. درواقع اعراب و متحدین بربر آنها در لحظه فتح اسپانیا در سطحی بالاتر از سطح فرهنگی سایر مهاجمین نبودند ولیکن در این میان تمایز چشمگیری دیده می‌ــ شود. مهاجمین دیگر به‌جوامعی تعلق داشتند که تشکیلات آنها هنوز (به‌مفهوم گسترده‌ای) بر پایه قبیله‌ای بود و هرگز با فرهنگ

مربوط به‌تحولات عظیم شهری آشنا نبودند. از سوی دیگر اعراب نمایندگان امپراتوری عظیمی بودند که در عرض دو قرن در منطقهٔ وسیعی از دریای آرام تا افغانستان حامل والاترین فرهنگ و تمدن بشر گردیده بود.

در این میان یک چیز باور نکردنی هم وجود دارد و بهمین دلیل این داستان را وسوسه‌انگیز می‌کند که چطور فرهنگهای باستانی خاورمیانه به‌فرهنگ اسلامی منتقل شده است (۶). در سال ۶۳۲م. زمانیکه حضرت محمد (ص) فوت کرده و فتوحات عظیم آغاز نشده بود، اعراب در یک حالت نسبتا" ابتدایی با املاک مادی محدود بودند که غنای ادبی‌شان فراتر از نوعی سنت شعر و خطابه نمی‌رفت و با قرآن، کتاب مقدس، که برای آنها کلام خدا بود که بوسیله حضرت محمد (ص) نازل شده بود غنی‌تر گردیده بود. وقتیکه اعراب هشتاد سال بعد به اسپانیا هجوم آوردند سطح فرهنگی آنها هنوز بالا نبوده و خصوصا" سطح فرهنگی تعدادی از بربریان لشکر آنها بسیار پائین بود. معهذا اعراب در فتوحات خود در عراق، سوریه ومصر و چندتا ازبزرگترین مراکز فکری خاورمیانه را به‌قلمرو خود منضم کردند. بسیاری از خلقهای با فرهنگ قبلی مسلمان گشتند و یک خمیر مایه فرهنگی درست شد که قرنها پائید. بشریت در این قسمت از دنیا تجربه هزارها سال تمدن شهری داشت که از سومر واکد و مصر عصر فراعنه بیادگار مانده بود و حالا دیگر از خلال هزاره‌ها به‌عنوان یک پدیده با ارزش بدست اعراب رسیده بود.

وقتی که رومیها، یونان را به‌امپراتوری خود افزودند به گفته آن شاعر لاتین نتیجه این بود که: "یونان اسیر، فاتح وحشی خود را اسیر کرد". با اینکه آثار یونانی به‌زبان لاتین ترجمه شد ولی زبان یونانی بعنوان زبان علم و دانش

همچنان ادامه یافت. معهذا فتوحات اعراب منجر به "اسارت خود اعراب" در این رهگذر نشد. آنها به‌جای آن، زبان و بینش خود را به اکثر خلقهای امپراتوری تحمیل کردند، هرچند که اکثر آنها در سطح فرهنگی والایی قرار داشتند. تفاخر و مسک نفس اعراب برای تحصیل این نتیجه به یاری‌شان شتافت. اعراب صحراگرد واقعی معتقد بودند که آنها افرادی هستند که بالاتر از همه می‌باشند، و قسمتی از این تفاخر در اسلام نیز رخنه کرد و مسلمین عالیترین مؤمنین در عبادت خدا محسوب شدند. این خود بزرگ‌بینی در خارج از دنیای واقعی اعمال نشد بلکه با نوعی آرامش همراه با مسک نفس آرامی اتخاذ گردید. عقل و شعور سایر ملل اغلب ندیده گرفته شد و به‌عنوان پدیده‌ای فرض شد که از منبع عربیت مایه گرفته بود. مثلاً" درحدیثی منسوب به حضرت محمد (ص) گفته شده که او به پیروانش دعایی یاد داده که دقیقاً" دعای ربانی است (۷). این فرایند جذب دانش و معارف بیگانه ریشه عمیقی گرفت و رسمی هم نبود. وقتی که افراد تحصیلکرده در سنتهای فکری سابق مسلمان شدند، آنها در این فکر بودند که معارف سابق خود را با مطالعات قرآنی تلفیق کنند. یاریهای آنها در خط جریان عمومی تفکر اسلامی افتاد و بدین ترتیب یک فرهنگ مستقل اسلامی شکل گرفت.

این جذب معارف بیگانه تنها امکان بود چرا که در آن زمان در خارج از علائق اصلی اعراب مسلمان کانونی ازفرهنگ جدید شکوفا شده و توسعه یافته بود (۸). در نیمه دوم قرن هفتم که قبلاً" امپراتوری متوسطی بوجود آمده بود، مذهبیون عرب در مورد جذب به مسایل معاصر قواعد قرآنی و دقت عمل مناسب با آن مسایل دنیای اسلامی به بحث نشستند. در خارج از این بحثها که معمولاً" در مسجد انجام می‌شد، تنه عظیمی از شریعت اسلامی و علوم فقهی رشد کرد. حکایاتی راجع به گفتار و

کردار حضرت محمد (ص) ــ که معمولا" حدیث نامیده می‌شود ــ به‌عنوان یک پدیده رسمی با دقت تمام جمع‌آوری شد و دست به‌دست گشت. درواقع بررسی حدیث همگام با علوم مختلف جنبی که در رابطه با آن بود مثل زندگینامه‌های محققینی که در مورد انتقال این *احادیث* مسئول بودند و مطالعه زندگی حضرت محمد (ص) یکی از مهمترین علوم تعلیم و تربیت اسلامی گردید. بررسی تاریخ و جغرافیای سرزمینهای اسلامی هم دست کمی از آن علوم نداشت.

مطالعه *احادیث* با مطالعه و بررسی خود قرآن دو برابر شد. بایستی با اطمینان گفت که قرآن نسبت به‌انجیل در جامعه مسیحیت پایگاه بنیادی بسیار محکمی پیدا کرد. تقریبا" تمام مسلمین قسمتی از قرآن‌را حفظ بودند چرا که قسمتی از نماز روزانه تکرار می‌شد و بعضی‌ها هم کلا" آنرا حفظ کرده بودند. مسلمین از همان دوره نخستین اسلامی اجازه ترجمه قرآن را به سایر زبانها نمی‌دادند. درنتیجه وقتی که بعضی از افراد غیر عرب مسلمان می‌شدند مجبور بودند آنرا از بر کرده و یا از روی متون عربی بخوانند و همین مساله باعث مطالعه دقیق صرف و نحو و واژگان عربی می‌گردید. شعر قبل از اسلام بمنظور درآوردن معانی اصلی کلمات، جمع‌آوری شد و برای فهم و درک این اشعار، شناختی از تاریخ افسانه‌ای رشد کرد. به‌محض اینکه تعداد افراد تحصیلکرده رو به‌فزونی گذاشت، شعر به‌زبان عربی سروده شد و افق دید آن فراختر گردید و ادبیات و خصوصا" جنگ نویسی هم هم‌اپاق با آنها شکوفا شد. مقامه نویسی در خارج از عشق به‌زبان عربی رشد کرد که نوعی سبک پیچیده عربی همراه با بازی با کلمات بجا و سنجیده بود. همه این مسایل اومانیسم عربی را بوجود آورد. در حول و حوش آن تا آغاز قرن نهم میلادی و پایان قرن یازدهم بعضی از سازمانهای

تعلیمات عالیه، نهادهای دانشگاه‌گونه در اکثر شهرهای بزرگ امپراتوری برپا شد. تعلیم و تربیت در دانشگاه مسجدگونه الازهر در قاهره به‌مدت یکهزار سال همچنان ادامه یافت.

مسلمین علاوه بر علومی که گذشت، درصدد یادگیری علومی برآمدند که بنا به‌زعم آنها "علوم بیگانه" بود نظیر فلسفه یونانی، طب، نجوم و غیره. در زمان فتح عراق به‌دست اعراب، این علوم در مدارس مسیحی آنجا تدریس و تعلیم می‌شد و اکثر آثار بنیادی یونانی به‌زبان سریانی که رسانه آموزش بود ترجمه شده بود. ترجمه این نوع آثار به‌زبان عربی قبل از سال ۸۰۰ شروع شد ولی اولین‌بار توسط المأمون خلیفه عباسی (۸۱۳ – ۸۳۳م.) منظم گشت. معارف یونانی برای مدتی در مدارس پزشکی مسیحی تبع می‌شد ولی در قرن دهم رفته رفته خود مسلمین ــ یا بهتر است گفته شود "مسلمین رسمی"، چرا که آنها را معمولاً" بدعتگزار به‌حساب می‌آوردند و آثارشان بتدریج در جریان اصلی تفکر اسلامی وارد کردند ــ آثار بنیادی را بیرون دادند. فعلاً" همین گزارش درمورد "علوم بیگانه" کافی است چرا که بعداً" در این خصوص خیلی چیزها گفته خواهد شد.

می‌توان گفت که فرهنگ اسلامی در حدود اواسط قرن دهم میلادی به‌اوج خود رسید و دست کم تا قرن هفدهم میلادی در همان سطح عالی خود باقی ماند. این فرهنگ فقط به ناحیه‌ای از جهان اسلام محدود نشده بود بلکه در هرجایی که اسلام قوی بود کشیده شده بود. محققین برای ارتباط با استادان برجسته به‌نواحی‌دور دست مسافرت می‌کردند. هرچند که امویان اسپانیا، خلفای عباسی را در بغداد به‌رسمیت نشناختند ولی با دنیای شرق اسلامی همچنان در رابطه بودند. از اسپانیا مسافرت به‌مراکز عمده فرهنگی نظیر مدینه، دمشق و بغداد آسان بود. کتابهای مهم در عرض چند سال پس از انتشار در شرق به

اسپانیا می‌رسید و درعین حال محققین و نویسندگان اسپانیای اسلامی هم کمکهای شایانی به ادبیات و معارف عربی انجام دادند. همین فرهنگ بود که قبل از همه، در زمان فتوحات اعراب و بربریان در اوایل قرن هشتم میلادی، اسپانیا را در خود غرق کرد.

حضور اسلام در اروپا و عکس‌العمل اروپا

استیلای اعراب بر اسپانیا و سیسیل معنی‌اش این بود که در مرزهای مسیحیت قرون وسطی، اسلام برای مدت نامعلومی حضور خواهد داشت. مع‌الوصف این حضور در نوع خود یک مساله فوری نبود که، به‌استثنای همسایگان بلافصل مسلمانش، مستلزم عکس‌العمل شدیدی باشد. نهضت صلیبی قرن یازدهم میلادی را ممکن است عکس‌العمل شدیدی درقبال اسلام دانست ولی مرکز این نهضت در شمال فرانسه یعنی در نقطه بسیار دور از دولتهای اسلامی بود. اگر بپذیریم این مساله که جنگهای صلیبی عکس‌العملی درمقابل اسلام بود، مجوز باشد پس سئوالی که پیش می‌آید اینست که تهدیدات اسلام در مناطق دوردستی که حضور درآنها دیده می‌شد بچه‌حدی بوده است.

به‌غیر از روابط بازرگانی که در فصل بعد خواهد آمد، بین فرانسه و اسپانیا رفت و آمد زیادی وجود داشت. در میان فرانسویان احتمالاً" هنوز خاطره سروری شارل مارتل در سال ۷۳۲م. بر مسلمین و لشکرکشی‌های شارلمانی وجود داشتند، هرچند که این واقعه تا قرن یازدهم میلادی در(Song of - Chanson de Roland، Roland) بطور مفصل وارد نگردیده بود. شارلمانی با هارون الرشید خلیفه بغداد و امیر

اموی اسپانیا دشمن هارون روابط سیاسی برقرار کرده بود، و از همین رهگذر بود که اروپا با قدرت و وسعت دنیای اسلامی آشنا شده است. در سال ۸۵۸م. دو نفر از راهبان سن جرمن دوپرس برای گردآوری ماترک سن وینسنت ساراجوسا و برگرداندن آنها به پاریس، به اسپانیا گسیل شدند. وقتی که آنها کشف کردند که آن از بین رفته است، درصدد برآمدند تا به کردوا (قرطبه) راه یابند و ماترک سه‌نفر از شهدایی که در سال ۸۵۲م. به‌دلیل بی‌احترامی نسبت به اسلام در مسجد به‌قتل رسیده بودند، بگیرند (۹). آنها زمانی که در قرطبه بوده‌اند احتمالاً" اطلاعاتی درباره اسلام و وضع مسیحیانی که تحت نظارت مسلمین بودند، کسب کرده‌اند. ایتالیای مرکزی هم در سده نهم میلادی مستقیماً" تحت تاءثیر اسلام قرار گرفت. چنانکه قبلاً" اشارد شد، خود رم مورد تهدید قرار گرفت و در حدود سال ۸۸۰م. پاپ بخاطر اینکه از حملات مسلمین در امان باشد مجبور شد به آنها مالیات بپردازد. احتمالاً" اطلاعاتی درباره مشکلات رم به گوش رهبران متعدد مسیحیت رسیده است. هیچکدام از این مسایل جوابگوی این سوءال نیست که چرا شمال فرانسه، فلاندر و آلمان بایستی دشمن خونی‌مسلمین گردند، ولی این تفصیلات امکان دارد به‌ترسیم تصویری از اسلام به‌عنوان یک دشمن بزرگ کمک نماید.

رشد و توسعه زیارت کومپوستلا (Compostela) باعث شد که قسمتهای مهم فرانسه با همدیگر ارتباط حاصل کنند (۱۰). کمی قبل از اواسط قرن نهم یک تابوت سنگی رومی پیدا شد و شایع گشت که این تابوت حاوی استخوانهای سن‌جیمز است که از آنسوی فلسطین آورده شده است. زوار برای زیارت آن هجوم آوردند که بدون شک اول از همه زوار کالیسیا (Calicia) بوده‌اند، ولی در اثر گذشت زمان، شهرت این زیارتگاه همه‌جا

پیچید و زواری را از شمال پیرنه بطرف خود کشید. اولین نامی که ثبت شده، کشیش فرانسه است که همراه‌گروه عظیمی از مردم به زیارت این قبر رفته است. راهبان کلنی (Cluny) زیارت از قبر را تشویق کردند و یک جاده‌زیارتی همراه با منزلگاههایی تعبیه شد تا برای زوار غذا و سیورسات برساند. در متون اسپانیولی‌این جاده، جاده فرانسوی نامیده شده، گرچه زوار آلمان و ایتالیا و نیز فرانسه از آن استفاده می‌کرده‌اند. در سال ۹۹۷م. المنصور به سانتیاگو حمله کـرد و آنرا تالان نمود ولی به خود قبر آسیبی نرسید. این حمله نشانگر ثروت و اهمیت این زیارتگاه در آن زمان بوده است. در این زمینه بایستی اشاره کرد که برای شناخت وضع مسیحیان اسپانیا ومبارزه آنها درمقابل مسلمین، باید از اطلاعات همین مسافرتها به‌طرف شمال به‌موازات جاده زیارتی، استفاده کرد. بعدا" خواهیم دید که این مساله منجر به شرکت فرانسوی‌ها و دیگران در جنگهای صلیبی و تسخیر دوباره مناطق از دست رفته گردیده است. در اینجا باید بر این نکته تاءکید کرد که حضور اسلام در اسپانیا و سیسیل در نواحی شمالی نیز انعکاس داشته است.

توضیحات:

۱) در میان آثار عمومی مرجعی در خصوص اسلام، مهمترینش *دانشنامه اسلام* و Abstracta Islamica ونیز Index Islamicus تاءلیف ج. د. پیرسون است. چاپ اول *دانشنامه اسلام* (چهار جلد و ضمیمه، لیدن ۴۳ ــ ۱۹۱۳م.) هنوز نیازمند تکمله عظیمی است. چاپ دوم آن (لیدن و لندن، ــ ۱۹۶۰م.) در زمان تاءلیف

این اثر به‌نیمه نرسیدد بود. عناوین **دانشنامه اسلام** (به‌جز چند استثناء) همداش عناوین عربی است از انرو برای اسپانیای اسلامی تحت عنوان "اندلس" صورت گرفته است. Abstracta Islamica سالانه به‌عنوان ضمیمهٔ مجلهٔ Revue des Etudes Islamiques در پاریس منتشر می‌شود. سری اول آن در سال ۱۹۲۷م. همراه مجله مزبور چاپ شد. Abstracta فهرست تنظیم شده‌ای از آثار و مقالات درباره مسایل اسلامی است که در بعضی موارد هم به‌محتوای آنها اشاره شده است. اشاراتی که در طبقه‌بندی جدید عرضه شده در سال ۱۹۶۳م. تاءلیف شد. Indes Islamicus پیرسون، ۵۵ – ۱۹۰۶م. (کمبریج، ۱۹۵۸م.) حاوی فهرست تمام مقالاتی است که در نشریات ادواری درباره اسلام تاءلیف شده‌اند. این کتاب با یک وقفه پنجساله ضمیمه نویسی شده است. طبقه‌بندی سابق مقالات در مجلات اصلی و ضمایم مراعات شده است. در کتاب ژان سواژه بنام Introduction a L'histoire de-L'orient musulman (چاپ دوم، پاریس، ۱۹۶۱م.)، صفحات ۳۷ – ۲۲۱، هم می‌توان دو فصل آخر را درباره کتابشناسی مختصر در این زمینه پیدا کرد. عنوان عمومی فصول این کتاب، دست کم تا حدی، در تعدادی از کتب مورد بررسی قرار گرفته است. دو بررسی درباره جنبه‌های مختلف تاءثیر اسلام در کتاب **میراث اسلام** به ویراستاری توماس آرنولد و آلفرد گیلیوم (اکسفورد، ۱۹۳۱م) دیده می‌شود. چاپ‌جدید و کاملی از این نوع کتاب امروزه با ویراستاری ادموند باسورث در دسترس است. دوجلد کتاب هم تحت عنوان L'occidente-

L'islam nell alto medioevo e (اسولتو، ۱۹۶۵م.) حاوی مقالات و بخشهای کنگره‌ای است که در سال ۱۹۶۴م. تحت سرپرستی مطالعات مرکزی تاریخ میانه اسپانیا، در اسپولتو برگزار شد. کتاب زیگرید هونک تحت عنوان Allas Sonne Über - dem Abendland; unser arabische Erbe (اشتونگارت، ۱۹۶۰م.) که سر بر اساس تحقیقات گسترده‌ای است حاوی کتابشناسی آثار محسف خصوصاً آثار آلمانی است ولی احساسات شدید نویسنده درباره این موضوع منجر به سوگیری او در بعضی موارد شده است. مقاله سر هاملتون گیب درباره "تاءثیر فرهنگ اسلامی بر اروپای قرون وسطی" در مجله - Bulletin of John Relands Library، جلد ۳۸(۱۹۵۵م) صفحات ۹۸ ــ ۸۲ شامل اشارات بسیار مفیدی است. سایر کتب قابل اشاره عبارتند از: کریستوفر داوسون، Religion and Rise of Western Culture (لندن، ۱۹۵۰م.)؛ ساموئل سی. چیو، - The Crescent and the Rose: Islam and England during The Renaissance (اکسفورد، ۱۹۳۷م.)؛ استانوود کوب - Islamic Contributions to Civilization (واشنگتن، ۱۹۶۳م.)؛ آ. مالوزی، L'islamismo e la Cultura europea (فلورن، ۱۹۵۶م.).

۲. گزارش منظمی از تاریخ متقدم اسپانیای اسلامی در سه جلد اثر لوی ــ بروونسال تحت عنوان - Histoire de L'Espagne musulmane (پاریس، ۳ ــ ۱۹۵۰م.) دیده می‌شود. کتاب ر. دوزی با نام - Histoire des

musulmans d'Espagne,711-1110 (لیـــدن، ۱۸۶۱م.، ترجمهٔ انگلیسی، *اسپانیای اسلامی*، لندن، ۱۹۱۳م.) و نیز بازنویسی چون لوی ـ پروونسال بر آن اثر، جای آنرا گرفت. متأسفانه لوی ـ پروونسال قبل از اینکه اثر خود را با وقایع سال بعد از ۱۰۳۱م. برساند رخت از جهان بربست. در این میان اثر منسجمی که وقایع قرون گذشته را بطور مفصل بررسی کند وجود ندارد هرچند که چند تا از محققین در تحقیقات خود به‌جنبه‌های این دوره اشاره کرده‌اند. لوی ـ پروونسال در بازنویسی اثر دوزی، قرن یازدهم را مورد بررسی قرار داده ولی احتمالاً" اگر زنده می‌ماند این گزارش خود را تغییر می‌داد. آمبروسیو هوچی میراندا در کتاب خود تحت عنوان Historia Politica del imperio almohade (تطوان، ۷ ـ ۱۹۵۶م.) دوره الموحدون را بتفصیل بحث نشده است. بررسی مفصلی در این خصوص توسط وات و کاچیا در کتاب *تاریخ اسپانیای اسلامی* (ادینبارو، ۱۹۶۵م.) انجام شده که دارای تفصیلات کتابشناسی است. در اینجا باستی اشاره‌ای هم به‌بخش چهار (صفحات ۵۰۱ ـ ۴۹۳) کتاب فیلیپ حتی با نام *تاریخ اعراب* (چاپ هفتم، لندن، ۱۹۶۱م.) کرد. هنری تراسد در - Islam d'Espagne,une rencontre de L'orient et de L'occident (پاریس، ۱۹۵۸م.) از دانش تخصصی خود استفاده کرده و با تفسیر با ارزشی درباره اهمیت هنر و معماری اسپانیای اسلامی عرضه نموده است. عقاید عمومی لوی ـ پروونسال درباره اسپانیای اسلامی که در سه سخنرانی عرضه شد و اولین‌بار هم در سال ۱۹۳۸م. در مصر

برگزار گردید به‌صورت کتابی تحت عنوان La Civilisation arabe en Espagne Vue-generale (چاپ جدید، پاریس، ۱۹۴۸م.) منتشر شد. و نیز نگاه کنید به: **دانشنامه اسلام**، مقاله "اندلس" و مقالاتی درباره افراد، سلسله‌ها و شهرها؛ abstracta Islamica، بخش IA، جلد ۷، L'Occident musulman Jusqu' au Xve - Siecle"؛ Index Islamicus، بخشهای ۳۵ (تاریخ) و ۳۷ (ادبیات).

۳) یک اثر بنیادی در باب سیسیل از آن میشل امری تحت عنوان Storia dei musulmani di Sicilia (بازنویسی توسط سی. نلینو)، کاتانیا، ۸ – ۱۹۳۳م است. عزیز احمد هم بررسی مختصری در خصوص آن انجام داده که جزو بررسیهای اسلامی منتشر خواهد شد. اثر منفردی که رخنه اعراب را به‌غیر از اسپانیا، در اروپا بررسی کرده باشد وجود ندارد. در کتاب **محمد و فتوحات اسلام** نوشته فرانسیسکو گابریلی، صفحات ۲۰۴–۱۹۹ به‌فرانسه، ایتالیا و سیسیل پرداخته و یک کتاب‌شناسی نیز عرضه کرده است. تازه‌ترین کتب در این‌باره عبارتند از: ج. لاکام - Les Sarrazins dans le haut moyen-age Francais (پاریس، ۱۹۶۵م)، گ. موسکا، l'emirato di Bari (باری، ۱۹۶۴م). و نیز نگاه کنید به گزارش یو. رزینانو در کنگره اسئولتو، جلد ۱، ص ۱۱۴ – ۹۳، و حتی، **تاریخ اعراب**، ص ۱۴ – ۶۰۴.

۴) آثار عمومی درباره توسعه و فتوحات اعراب، به‌جز از کتاب گابریلی که در یادداشت قبلی بدان اشاره شد،

عبارتند از: برنارد لویس، **عرب در تاریخ** (لندن، ۱۹۵۰م.)، رابرت منتران L'expansion musulmane- (VII-XI Siecles) (پاریس، ۱۹۶۹م.) همراه با یک کتابشناسی مفصل، جان بوگات گلاب، ***امپراتوری عرب***، ***۶۸۰ – ۸۶۰ م.*** *(لندن*، ۱۹۶۳م.).

۵) جهاد یا جنگ مقدس در کتابهای وات بنام Islam and The Integration of Society (لندن، ۱۹۶۱م.)، ص ۶۱ به‌بعد و ۷ – ۶۵، و کتاب Islamic- Political Thought (ادینبارو، ۱۹۶۸م.) ص ۱۹ – ۱۴ مورد بحث قرار گرفته است. جان ل. لومون در کتاب ***میراث اعراب*** به‌ویراستاری نبیه امین فارس (پرینستون ۱۹۴۶م.)، ص ۹۸ – ۱۵۹، انگیزه مذهبی درگیریهای مسیحیان و مسلمین را در مقاله‌ای بنام "جنگهای صلیبی و جهاد" بررسی کرده است. مقاله "جهاد" در ***دانشنامه اسلام***، چاپ دوم، از ای.تیان بیشتر براساس جنبه‌های فقهی است.

۶) کریستوفر داوسون در فصلی بنام "توسعه فرهنگ اسلامی" در کتاب The Making of Europe (لندن، ۱۹۴۶م.)، صفحات ۳۴ – ۱۱۸، این خط فکری را گسترش داده است. در این مورد سه فصل کتاب گ.ای. فون گرونبائوم بنام Islam: Essays in The - Nature and Growth of a Cultural - Tradition (یادنامه انجمن بومشناسی آمریکا، شماره ۸۱، مناشه، ۱۹۵۵م.) مناسب است. و نیز نگاه کنید به: وات، - Islam and The Integration of Society، خصوصاً" فصول ۶ و ۷.

۷) لوئی ماسنیون " Le hadith al-rugya, -

Revue de - در مجله musulman, Premiere...
l'histoire des Religions، جلد ۸۳ (۱۹۴۱م.)
ص ۶۲ – ۵۷، بازنویسی در Opera Minora، چاپ
یا. مبارک (بیروت، ۱۹۶۳م.)، جلد ۱، ص ۶ – ۹۲.

۸) گسترش فکری یا علائق فکری را می‌توان در مراحل متقدم‌تر ادبیات عرب دنبال کرد، سرهامیلتون گیب، **درآمدی بر ادبیات عرب**، (اکسفورد، ۱۹۶۳م.، چاپ دوم)؛ ج.م. عبدالجلیل، Histoire de la Litterature arabe (پاریس، ۱۹۴۳م.)؛ ژری بلاشه Histoire de la Litterature arabe des origines a la Fin du XV Siecle (پاریس، ۶۶ – ۱۹۵۲م.، ۳ جلد).

۹) گزارش مفصلی از این موضوعات را می‌توان در کتاب لوی پرونسال، Histoire، جلد ۱، ص ۲۶ – ۱۱۸ (لشکرکشی شارلمانی در سال ۷۷۸م. و روابط او با قرطبه و هارون‌الرشید)، صفحات ۳۹ – ۲۲۵ (ضدیت مسیحیت با قرطبه) پیدا کرد. در این خصوص همچنین نگاه کنید به: ادوارد ب. کلرت، THe Martyrs of Cor - doba 850-859: a Study of The Sources (واشنگتن، ۱۹۶۲م.)؛ جیمز والس "اهمیت شهیدان داوطلب قرن نهم قرطبه، در مجله Muslim World، جلد ۹ (۱۹۷۰)، ص ۵۹ – ۱۴۳، ۳۶ – ۲۲۶، هر دوی اینها دارای اشارات اضافی است.

۱۰) مرسلین دیفورنوو در کتاب Les Francais en Espagne aux Xie et XIIe Siecles (پاریس، ۱۹۴۹م.) علائق فرانسه را در اسپانیا مفصلا" بررسی کرده است.

فصل دوم

بازرگانی و تکنولوژی در ممالک اسلامی

پایگاه تجارت در ممالک اسلامی

حضور اسلام و یا اعراب در اسپانیا و سیسیل از قرن‌هشتم به‌بعد و حضور اروپا در دریای مدیترانه در زمان جنگهای صلیبی منجر به اختلاط فرهنگها ــ و یا بهتر است گفته شود ــ اقتباس بعضی از ویژگیهای فرهنگ اسلامی توسط اروپائیان غربی گردید. معهذا این توسعه فرهنگ‌اسلامی بی‌شک درنتیجه مجاهدتها و مهارتهای اعراب در زمینه تجارت و بازرگانی بود. در سرزمینهای تحت سلطه مسلمین یک فرهنگ متشابه مطلقی وجود نداشت ولیکن کالاهای تولیدی مسلمین در فراسوی مرزهای ممالک اسلامی رخنه می‌کرد.

تجارت درواقع از همان مراحل تحول جوامع انسانی از خصوصیات عمده آن بشمار می‌رفت و در سرزمینهای اسلامی و در تمدن آن از پایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. دین اسلام در درجه اول و قبل از همه دین تجار بود نه دین صحراگردان و یا دهقانان. اینکه ارنست رنان و دیگران در قرن نوزدهم ابراز داشتند که عقیده توحید اسلامی با تجربه انسان در تنهایی‌اش در بیابانهای بی‌آب و علف پیوند دارد، درواقع یک اصل بنیادی نمی‌تواند بشمار آید. مسلمین اولیه زندگی بدوی در صحرا نداشتند، بلکه افرادی از مرکز بازرگانی مکه و واحه‌های کشاورزی مدینه بودند. البته اینهم واقعیت دارد که قدرت نظامی گسترش اعراب اساسا" از قبایل صحراگرد مایه می‌گرفت، و نیز بایستی گفت که اخلاقیات اسلامی با خصایل عمده‌بیابان گره خورده بود، هر چند که به صورتی بوده که با زندگی شهری

تناسب داشته است. به‌همین نحو بیابان واسطه‌ای بود که بازرگانان مکه از طریق آن کارهای تجاری‌شان را به‌انجام می‌رسانیدند، نظیر دریا که برای تجار ونیزی و سایر اقوام ایتالیائی واسطه‌ای محسوب می‌شد. از سوی دیگر، بدویان، چه در عهد حضرت محمد (ص) و چه در قرون بعد، مسلمین خالص و مومنی بشمار نمی‌رفتند.

از دیگر سو، هرچند که در جهان اسلام میلیونها تن دهقان وجود داشت، معذلک دین اسلام در فراسوی رابطه نزدیک با فعالیتهای کشاورزی آنها، از آنان غافل شد و تشویقشان نکرد. یکی از نشانه‌های این مساله این واقعیت است که اسلام یک تقویم دوازده ماهه قمری ۳۵۴ روزه را اتخاذ کرد و هرنوع افزایش روز و یا شیوه‌های دیگر محاسبه سال را که مطابق با سال شمسی و فصول باشد، رد کرد. یک چنین تقویمی برای دهقانان غیرقابل استفاده بود. واقعیت اینست که رشد خرما و غلاتی که در واحه‌های مدینه به‌عمل می‌آمد در بینش مذهبی اسلام اولیه تاثیر زیادی بجا نگذاشت.

دین اسلام در مقایسه با عدم توجه به بدویها و دهقانان، همیشه فضای مساعدی برای تجارت فراهم کرده است. مکه از همان زمانیکه پی‌ریزی شد، مرکز بازرگانی و اموال کلان بود چرا که بازرگانان عمده مکه در نواحی جنوبی فلسطین تا جنوب غربی عربستان که تا افریقا هم کشیده می‌شد بازرگانی و صنایع سبکی را تعبیه کرده بودند. در ادوار بعدی، در جائی که اسلام با فشارهای اجتماعی همراه با فتوحات نظامی گسترش می‌یافت قسمتهایی از دنیا نیز نظیر شرق و غرب افریقا و جنوب شرقی آسیا بود که با فعالیتهای بازرگانان، اسلام را با جان و دل پذیرفتند. اینها حتی در سرزمینهای مشرکین هم، از ادای نماز پنجگانه ابائی نداشتند. صداقت و ایمان اصیل آنها

اسلام ، مشرکینی را که با آنها در رابطه بودند تحت تاءثیر قرار می‌داد . گرایش به اسلام همراه با پیوندهای زناشویی ، در سرزمینهای کفار بهایجاد جوامع کوچک اسلامی انجامید که بتدریج رو به رشد گذاشتند (۱) . بدین ترتیب در سرتاسر دنیای اسلام اوضاع بر کام فعالیتهای بازرگانی بود . مسافرت ، دست کم برای مسلمین ساده بود . اشاره شد که کل دنیای اسلامی یک ناحیه یکپارچه تجارت آزاد بشمار می‌رفت و این یک واقعیت بود هرچند که نبایستی تصور کرد که حجم تجارت در همه‌جا یکسان بوده است . مع‌الوصف بدیهی است که‌با این شرایط ، تجارت مسلما" در سرزمینهای اسلامی شکوفا می‌شد و به‌تبع آن فرهنگ مادی رو به رشد می‌رفت .

وقتی اسپانیا و سیسیل تحت سلطه مسلمین قرار گرفت اول از همه با سایر ممالک اسلامی روابط تجاری برقرار کردند و بتدریج عصاره تمدن اسلامی را اتخاذ نمودند . بدین ترتیب اتخاذ فرهنگ اسلامی بطور طبیعی صورت گرفت . مثلا" اعراب اسپانیا خواستار معاش مادی که در دمشق از آن برخوردار بودند ، بودند ؛ ساکنین بومی آن نیز ، از آنجا که اعراب را تحسین می‌کردند ، در صدد بودند تا آنجا که امکان دارد در جنبه‌های ظاهری زندگی آنها شریک شوند . یک چنین روندی در کلنی‌های اروپایی قرن نوزدهم نیز برقرار بود . در اسپانیا و سیسیل ، نتیجه این بود که حضور اسلام نه‌تنها یک حضور نظامی و سیاسی بلکه یک حضور فرهنگی نیز بود .

تجارت بین اروپای غربی و جهان اسلام (۲)

اگر شکل و نوع تجارت بین اروپای غربی و دنیای اسلامی

مورد مداقه قرار گیرد بعضی از ابهامات رخ می‌نماید ولیکن برای این منظور کافی است به بعضی از قطعات کوتاه توجه شود. هنری پیرنه (Henry Pirenne) ابراز داشته که‌استیلای عرب بر شمال افریقا و اسپانیا الگوهای کهن تجارت را درهم ریخت و اروپای غربی را وادار کرد که به‌جای مدیترانه، گوشه چشمی هم به‌سمت شمال کند (۳). هرچند که اسپانیا در تماس با مدیترانه شرقی بود، معـذلک در اواخر قرن هشتم میلادی اهمیتی در تجارت اروپای غربی‌نداشت و اگر هم داشت در حاشیه بود و تجارت بین اعراب و اروپائیها بتدریج رو به توسعه گذاشت. به‌نظر می‌رسد که‌اعراب در پیشبرد تجارت، عمال فعالی داشته باشند. در حوالی سال ۸۰۰ م. اکثر نواحی مدیترانه تحت سلطه ناوگان وکشتی‌های آنها بود گرچه بیزانسی‌ها در دریای آدریاتیک و اژه جلوی آنها را گرفته بودند. دزدان دریائی اعراب تا قرن یازدهم میلادی متکی بر ساردینیا (Sardinia) و کورسیکا (Corsica)بودند، درحالی‌که‌ازسال ۸۹۱م. تا ۹۷۳م. مرکزآنان فراکسینتوم (Fraxinetum) در سواحل بین مارسی ونیس بود که از آنجا جنگهای دریایی و خشکی براه می‌افتاد (۴). "دزدان دریایی" مزبور گاهگداری هم به کشتیهای مسلمین حمله‌ور می‌شدند و اما آنها احتمالا" در سیادت اعراب بر دریاها نقش مهمی داشتند. در نتیجه اعراب از قرن نهم به‌بعد در امالفی (Amalfi) که متحد آنها بود و از قرن دهم به‌بعد در پیسا (Pisa)پیدا شدند. حتی در قرن هشتم میلادی بعضی از این نوع برخوردهای کم‌اهمیت وجود داشته است.

در نیمه قرن دهم، تجارت بین اروپای غربی و دنیای اسلامی با حرارت پی گرفته شد و حجم آن افزایش یافت. یکی از ویژگیهای این تجارت این بود که نقل و انتقال واقعی کالاها در

مدیترانه بدست ایتالیائیها افتاده بود نه اعراب . امالفی و ونیز برای‌اولین‌باردرمدیترانه‌نه‌تنها به‌طرف تونس بلکه به‌جانب مصر و سوریه نیز راه پیدا کردند . پیسا و ژنوا نیز بدنبال آنها آمدند و این‌دوبزودی از امالفی جلو زدند که شاید دلیلش این بوده که این مراکز، بنادر مناسبی برای امتعه شمالی محسوب می‌شدند . به‌نظر می‌رسد که اعراب حتی در حمل و نقل امتعه از مغرب یا غرب سالامی (اسپانیا و شمال افریقا) به‌شرق، نسبت به یهودیان مغربی نقش کمتری داشته‌اند .

علل کاهش سهم اعراب در حمل و نقل تجاری معلوم نیست . کلودکاهن تلمیحا" ابراز داشته که این مساله در نتیجه عدم علاقه اعراب به‌مسافرت در ممالک غیر اسلامی و یا جلوگیری حکام این ممالک از ورود آنها نبوده است بلکه اعراب علاقه‌ای به تجارت با اروپا نداشته‌اند (البته به‌غیر از ایتالیا و امپراتوری بیزانس)، آنها خیال می‌کردند که حجم تجارت با آنها بسیار ناچیز است و یا اینکه دریافته بودند که بهترین نتیجه زمانی بدست می‌آید که حمل و نقل کالا در دست غیر مسلمین باشد . معهذا تصمیم‌گیری بطور کلی در دست بازرگانان عرب نبود چون فاطمیان مصر و احتمالا" سایر دولت‌های اسلامی تجار خارجی را وادار می‌کرده‌اند که به بازارهای آنها بروند و مالیات بپردازند . از اینرو حمل و نقل امتعه بین‌مصر و ایتالیا در دست تجار ایتالیائی بود ولی تجار ایتالیائی حق نداشتند از راه مصر وارد دریای احمر یا سودان شوند . چنین می‌نماید که ایتالیائی‌ها در معاملاتشان با اروپای مرکزی همان اصول را اتخاذ کرده باشند و اساس تجارت‌با بیزانسیها نیز مشـــابه‌آن بوده است . یک چنین سیاست مالی بیشتر به‌نفع دولتها بوده تا بازرگانان و نیز مبین اینست که گرچه اسلام تجارت را تشویق می‌کرده، ولی تجار مسلمان از قدرت سیاسی کمتری برخوردار بوده‌اند .

به‌نظر می‌رسد که‌درحوالی‌سال۱۰۰۰م. در حجم تجارت راههای مختلف تحولاتی رخ داده باشد که‌بعضی‌ازاین‌تحولات در رابطه با رشد قدرت فاطمیان مصر بود. فاطمیان که یکی از سلسله‌های شیعی مذهب بودند، ادعاهای خلفای عباسی را در بغداد رد کرده ودر سال ۹۰۹م. در تونس مستقر شده و در سال ۹۶۹م. مصر را فتح کردند و پایگاه دولت خود را بدانجا منتقل کرده و قاهره را به‌عنوان پایتخت خود تاءسیس نمودند. فاطمیان بدلیل اهداف توسعه‌طلبی‌شان، برای کشتی‌سازی به چوب و یا به خود کشتی احتیاج داشتند و به آهن ایتالیا و سایر مناطق اروپایی محتاج بودند. تجار ایتالیائی که در تونس با آنها در تجارت مستقیم بودند تشویق شدند که مستقیما" به‌طرف مصر بروند. در شرق سوئز نیز در پرتو مجاهدتهای فاطمیان الگوی تجارت تغییر یافت. چنین می‌نماید که کشتی‌رانی در خلیج فارس مشکل بوده که احتمالا" دلیلش گروهی از انقلابیون بنام قرامطه بوده که در بحرین به‌قدرت رسیده بودند. به‌همین دلیل، کالاهای هند، جنوب شرقی آسیا و چین به‌جای دریای احمر به یمن و یا مصر نقل شده است. روابط بین اروپای شرقی وآسیای مرکزی نیز کاهش یافت و کاروان‌های عراق و ایران به‌جای رفتن به قسطنطنیه و یا شمال سوریه به اسکندریه و یا تریپولی عازم شدند؛ تریپولی همراه قسمت اعظم سوریه در دست فاطمیان بود.

تجارت بین اروپای غربی و جهان اسلام از نظر ویژگی شباهتهائی با "تجارت مستعمره‌ای" قرون نوزدهم و بیستم میلادی داشت جز این که در اینجا اروپا در یک حالت مستعمره قرار داشت. واردات آن از دنیای اسلامی مرکب از کالاهای مصرفی بود که درقبال آن مواد خام و برده صادر می‌کرد. بسیاری از بردگان از خلق‌های کافر اسلاو بودند، و به‌همین

دلیل است که در زبان انگلیسی، فرانسوی و سایر زبانهای اروپائی و حتی در زبان عربی واژه Slave (بهمعنی برده) مشتق از واژه Slav (بهمعنی قوم اسلاو) است. بیشترین تجارت برده از راه اسپانیا صورت میگرفت ولی بردگان بهمصر و نواحی دور دست شرق برده میشدند. گروش اسلاوها به دین مسیحی در قرن یازدهم بهخشک شدن این منبع تجاری انجامید. در میان مواد خامی که اروپا به جهان اسلام صادر میکرد الوار و آهن را میتوان نام برد چرا که این کالاها در سرزمینهای اسلامی کمیاب بود. اروپا در قرن دوازدهم و یا شاید هم زودتر از این تاریخ، توانست تا حدی مواد خام از اعراب دریافت کند. صنعت نساجی اروپا روشهائی را که مستلزم زاج سفید بود بکار میگرفت و تهیه این کالا از مصر صورت میگرفت هرچند که در صنعت مصریان زاج سفید کاربردی نداشت.

فنون دریانوردی (۵)

فعالیتهای بازرگانی بهمفهومی دیگر مکانیزمی بود که از طریق آن اختلاط فرهنگ مادی صورت گرفت. این اختلاط نهتنها در فنون کشتیسازی و دریانوردی که مناسب با فعالیتهای تجاری بود، بلکه در حوزههای مختلف دیگر نیز دیده شد.

اعراب در زمینه بادبانسازی کشتیها، از ثمرات تجارب اقوام مدیترانهای دراقیانوس هند، یعنی جائیکه بر تجارت گستردهای از کیلوه در آفریقای شمالی تا تنگه مالاکا و ماوراء آن تحت سلطه داشتند، استفاده کردند. در اقیانوس هند بود که کشتی لاتین، علیرغم اسم غربیاش، اختراع شد و اعراب در مدیترانه استفادهاز کاراول (Caravel)لاتین را متداول

کردند. استفاده از این نوع کشتی‌ها باعث شد که آنها بر باد فائق آیند و حال آنکه کشتی‌های بادبانی چهارگوش کراک (Carrack)مدیترانه نمی‌توانست بدون باد حرکت کند. اولین‌بار کشتی‌سازان اروپا بودند که ساختن کشتی لاتین را اقتباس کرده و متحولش ساختند، و بدین طریق ساختن کشتی‌های بزرگی مقدور شد که برای بحرپیمایی اقیانوس آرام و سفرهای دور و دراز اکتشافی مناسب بود. بزرگترین پیشرفت در این زمینه‌بین سالهای ۱۴۴۰م. و ۱۴۹۰ م. توسط کشتی سازان پرتقالی و اسپانیایی صورت گرفت. بر تعداد دکل‌هاافزوده شد و سپس تعداد کشتی‌ها بالا رفت. در دکل جلویی نوعی بادبان ثابت همراه با بادبان چهارگوش بکار گرفته شد و در کشتی‌های لاتین بادبانهای اصلی و بادبانهای سه دکلی عقبی معمول گشت. در این رهگذر برای راندن کشتی‌های نسبتا" بزرگ، فضای کافی در محوطه کشتی تعبیه گردید.

گام اصلی درخصوص تحول قطب‌نمای دریایی توسط اعراب و اروپائیها برداشته شد. تفصیلات در این مورد مبهم است، ولیکن مراحل روشنی بین کشف آهن مغناطیسی و تولید وسایل قابل استفاده از آن برای دریانوردی دیده می‌شود. اولین قدم احتمالا" در اثر کارگذاشتن یک "سوزن" یا قطعه آهن مغناطیسی بر قطعه‌ای از چوب شناور برداشته شده است؛ ولی برای ساختن قطب‌نما اقدامات دیگری نیز لازم بود. برای مدتی گمان می‌رفت که قطب‌نما را چینی‌ها در هزاره سوم قبل از میلاد اختراع کرده‌اند ولی این مساله در اثر بدفهمی یکی از افسانه‌ها بود. نخستین مدرک از استفاده قطب‌نما توسط ملوانان چینی در حدود ۱۱۰۰ میلادی ثبت شده و نیز گفته شده که آنها کاربرد آنرا از خارجیان یاد گرفته‌اند. این خارجیان احتمالا" اعراب بودند چرا که چینی‌ها در قرن نهم میلادی در خلیج فارس و

دریای احمر تجارت می‌کردند. وقتی اروپائیان با دریانوردان چینی برخورد کرده‌اند قطب‌نمائی را دیده‌اند که نسبت به قطب‌نمای خودشان در سطح بسیار پائینی قرار داشت. ولیکن مورخ سفرهای واسکودوگاما ابراز می‌دارد اعرابی را که آنها در اقیانوس هند ملاقات کرده‌اند از نظر مهارت دریانوردی در سطح بسیار پائینتر از پرتقالی‌ها قرار داشتند.

گزارش دیگری درباره اختراع قطب‌نما، فلاویو جیویا (Flavio Gioia) را در سال ۱۳۰۲م. مخترع آن می‌داند. این گزارش غیر قابل قبول است چرا که در ادبیات اروپا بارها در سال ۱۱۸۷م. و ۱۲۰۶م. به‌قطب‌نما اشاره شده‌است. در ادبیات عرب ذکر از قطب‌نما در حدود سال ۱۲۲۰م. صورت گرفته که احتمالا" در آبهای شرقی و در مسافرت از تریپولی به اسکندریه که در سال ۱۲۴۲م. گزارش شده، استفاده می‌شده است. پس احتمال دارد جیویا در بهبود واصلاح آن دست داشته است که‌شاید اضافه کردن ورقی یا تکه آهنی بدان بوده باشد. از همین واقعیت‌ها، علیرغم ابهام آنها، برمی‌آید که اعراب و اروپائیان غربی در فن شناخت‌این وسیله سهیم بوده‌اند. احتمالا" تحول اساسی را کار اعراب راه انداخته ولی اروپائیان نیز بعضی از اصلاحات بعدی را روی آن انجام داده‌اند.

اعراب در سایر زمینه‌ها هم به‌فنون دریانوردی اروپائیان کمک کرده‌اند. ملوانان ژنوا، لوحه‌های ملوانی‌راکه یکی از مهمترین وسایل دریانوردی است، از روی نقشه کشتی‌های اسلامی تهیه‌کرده‌اند. شاهد این مدعا اتخاذ بعضی از واژه‌های عربی در زبانهای اروپائی، در این‌خصوص است. مهمترین این لغات در زبان انگلیسی عبارتند از: آدمیرال، کابل، شالوپ یا اسلوپ. بارک، مانسون؛ از این واژه‌ها در سایر زبانها هم بسیار دیده می‌شود.

در این رابطه بایستی اشاره کرد که اروپائیان بتوسط اعراب بود که به‌دانش عظیمی از علم دقیق جغرافیا دست یافتند. در اوایل قرن دوازدهم میلادی، طبق نوشته ویلیام مالمسبوری، هنوز اروپائیها فکر می‌کردند که کل جهان به‌غیر از اروپا از آن مسلمین است. معهذا در اواسط همان قرن اروپائیها از طریق دو پادشاه پیشرو سیسیل یعنی راجر دوم (۵۴ ــ ۱۱۲۷م.) و پسرش ویلیام اول (۶۶ ــ ۱۱۵۴م.) دانش نسبتا" صحیحی راجع به‌هند، چین و نیمه شمالی آفریقا بدست آوردند. ادریسی (۶۶ ــ ۱۱۰۰م.) محقق برجسته شمال آفریقا و قرطبه تحت حمایت این دو پادشاه توصیف‌مفصلی از جهان را که برای مسلمین شناخته شده بود فراهم ساخت. او آثار جغرافی‌نگاران سابق عرب را بررسی کرده و اطلاعاتی از منابع خود شاه در خصوص سیاحان سیسیل بدست آورد و خود نیز دست به‌مسافرت وسیعی از آسیا تا ساحل غربی انگلستان زد. آنچه را که یاد گرفت در یک رشته از نقشه‌های هفتگانه (و ده نقشه برای هریک از اقالیم هفت‌گانه) پیاده کرد و از توصیفات کتاب معروف "کتاب راجر" نیز سود برد.

تولیدات کشاورزی و معادن

اعراب معمولا" رابطه‌یی با پیشرفت کشاورزی نداشتند. فقها و حقوقدانان بر نظامهای مالکیت ارضی اسلامی با تلفیقی از قانون وراثت اسلامی که منجر به مالکیت قطعاتی از اراضی می‌شد و اراضی وقفی نظارت داشتند وهمین مساله مالکیت اراضی را در انجام اصلاحاتی بر روی زمین بازمی‌داشت و باعث می‌شد کدامر کشاورزی با روشهای بسیار ابتدایی انجام گیرد. با وجود

این پیشرفت نسبتا" چشمگیری در کشاورزی اراضی قابل کشت اسلامی بوقوع پیوست. بدهمین دلیل اعراب توانستند سطح کشاورزی را در سرزمینی چون اسپانیا بالا ببرند.

بارندگی در اسپانیا، بدغیر از نواحی شمالی، کم است و انواع و اقسام کشاورزی بدون آبیاری مقدور نیست. در اسپانیای رومی و ویزیگوتی آبیاری پیشرفت کرده بود ولی یقین است که اعراب این کار حیاتی را با شیوه‌هایی که درخاورمیانه راجع به نگهداری و توزیع آب یاد گرفته بودند هرچه بیشتر توسعه بخشیده‌اند. شاهد این مدعا تعداد زیادی از لغات اسپانیائی در رابطه با فن آبیاری است که مشتق از عربی می‌باشد و خصوصا" بعضی از آنها عبارتند از: acequia یعنی زهکشی آبیاری، alberca یعنی حوض مصنوعی، aljibe یعنی مخزن آب، noria یعنی چرخ آبیاری یا دلو، almatriche یعنی کانال و نهر، arcaduz یعنی آبگذر یا سطل، azuda یعنی چرخ ایرانی، alcantarilla ، پل، مجرای فاضـــلاب، atarjea یعنی آبگذر کوچک، atanor یعنی لوله آب، alcorque یعنی گودال و کف کنده درختی برای جمع‌کردن آب. علاوه بر این مدارک زبانشناسی، شباهت زیادی بین اشکال واقعی چرخهائی که‌هنوز در اسپانیا مورد استفاده قرار می‌گیرد و آنهائی که در خاورمیانه و مراکش بکار می‌رود وجود دارد؛ و احتمال زیاد دارد که این چرخها در خاورمیانه اختراع شده باشند (۸).

باتوسعه آبیاری تهیه بعضی از گیاهانی در اسپانیا متداول شد که مستلزم آب کافی بـود. از میان این‌نباتات می‌توان اینها را نام برد: نیشکر، برنج، پرتقال، لیمو، بادمجان، کنگر فرنگی، زردآلو و پنبه. تمام اسامی انگلیسی از سودجات از زبان عربی مشتق شده‌است. کشت نباتاتی که د[illegible] " در اسپا[illegible]

متداول بود نیز ادامه و توسعه یافت. علاوه بر غلات و حبوبات، انگور، زیتون و انجیر نیز بعمل آمد، درختان گیلاس، سیب، گلابی، انار و بادام نیز بفراوانی کشت شد. در نواحی گرمتر کشت موز و خرما متداول گشت. بعضی از نباتات هم که فقط در زمینه رنگرزی و تزئینات کاربرد داشت بعمل آمد نظیر: زعفران، زعفران دورگه، زیره، گشنیز، حنا و روناس. درجایی که درخت کافی توت وجود داشت صنعت ابریشم‌بافی نیز شکوفا شد. درخت کتان کشت شد و کنف صادر گردید و گیاه جگن (esoarto)که بطور وحشی در اراضی استپی رشد می‌کرد جمع‌آوری گشت و برای مواد گوناگونی بکار رفت.

معادن اسپانیا بیش از سابق مورد بهره‌برداری قرار گرفت. آهن و مس اسپانیا شهرت زیادی داشت شنگرف آن نیز برای تهیه مرکوری بکار رفت. گزارشهائی از معادن طلا، نقره، قلع و سرب آن نیز بدست آمده است. احجار کریمه و احجار شبه کریمه جمع‌آوری گردید.

زندگی اشرافی اعراب

اعراب اسپانیا از این تنوع مواد کشاورزی و معادن برای پیشبرد زندگی بهترشان سود می‌جستند و آنرا به‌سطح قابل اعتنایی می‌رسانیدند، و حتی طبقات فقیر هم در چیزهای خوب اسپانیای اسلامی سهیم بودند. یک سیاح امروزی بلافاصله شیفته زیبایی آلکازار (Alcazar) سویل (اشبیلیه) و یا الحمرا می‌شود که بیانگر قسمتی از زندگی باشکوه آنهائیست که یک زمانی در اینجا زندگی کرده‌اند، و دانشجویان ادبیات‌هم گوشه‌هائی از این سبک زندگی اشرافی را از لابلای حکایات و اشعار

درمی‌یابند .

جای تعجب نیست که در اسپانیای اسلامی صنایع مختلفی بود که‌برای بازارهای داخلی و صدور به‌خارج محصولات مصرفی تولید می‌کردند . در میان این محصولات منسوجات پشمی ، کتان و ابریشم را می‌توان نام برد که قطعاتی چند از آنها همچنان باقی مانده است . در اسپانیا انواع و اقسام پوست خز وجود داشت که برای حاشیه جامه‌ها و یا مواد جداگانه البسه بکار می‌رفت . صنعت کاشی‌کاری بطور فزاینده‌ای پیشرفت کرد و فن رنگ‌آمیزی سفالها از شرق اقتباس گردید . در نیمه دوم قرن نهم میلادی رمز و راز تولید کریستال در قرطبه کشف شد . پیشه‌وران ماهری بودند که در زمینه فلزکاری زینترین ظروف و اشکال حیوانات را بر روی برنز و برنج پیچید می‌کردند و آسیا را طلا و نقره آجین می‌نمودند . قرطبه در قرن دهم میلادی در هنر طلاکاری و خرده‌کاری و جواهر کاری رقیب بیزانس گردید . گردنبندها ، النگوها و گوشواره‌های جالبی که باقی مانده نشانگر سطح عالی این فنون و کشفیات هنری است . این مساله در مورد کنده‌کاری عاج نیز صادق است . چوب را نیز کنده‌کاری کرده و با عاج و صدف تزئینش می‌کردند . دست کم در تجلید کتب انواع و اقسام تزئینات بر روی پوست انجام می‌شد .

چهارچوب این زندگی اشرافی از راه ابنیه باشکوهی که ما آنرا Moorish (مغربی) می‌نامیم ساخته شد . در این زمینه از مواد محلی و فنون قبلی ایبری استفاده می‌کردند ؛ حتی طاق نعل اسبی که ویژگی متمایز معماری مغربی است نیز آشکارا از ابنیه ویزیگوتی گرفته شده است . بعضی از واژه‌های زبان اسپانیایی نشان می‌دهد که بیشتر این اعراب بودند که اصلاحات و بهبودهایی در فن معماری انجام دادند . واژه‌های "معمار" و یا "بنا" به‌صورت alarife و یا albanil از عربی گرفته شده است .

در این میان لغات زیر را هم می‌توان نام برد :alcazarبه‌معنی قلعه، alcoba به‌معنی اتاق خواب، azulejo به‌معنی آجر و سفال، azotea به‌معنی تراس سقف، baldosa به‌معنی خوب چیدن آجر، zaguan به‌معنی راهرو و دهلیز، aldaba به‌معنی کوبه‌در، alfeizar به‌معنی جلو پنجره، falleba به‌معنی قفل در و یا پنجره. گزارش شده که پیشه‌وران بیزانسی به اسپانیا آورده شده‌اند ولی بنظر می‌رسد که در ابنیه اسپانیایی اثرات سوری بیشتر از بیزانسی باشد، تا آنجا که پیشه‌وران شرق عربی نیز در اسپانیا کار می‌کرده‌اند (۹).

درمقابل این عناصر مختلف که رویهمرفته نوعی زندگی مرفهی را ایجاد کرده بود، طبقات بالای جامعه از نوعی‌زندگـی بسیار اشرافی و شاهانه برخوردار بودند. در اینجا نفوذ مراکز شرقی نظیر مدینه و بغداد کاملا" مشهود است. در اعمال این تاءثیر نقش مهم را یک‌نفر آوازه‌خوان و موسیقی‌دان بنام زریاب بازی می‌کرد که از سال ۸۲۲م. تا زمان مرگش در سال ۸۵۷م. در قرطبه زندگی می‌نمود (۱۰). وقتی که جوان بود در قصر هارون الرشید (۸۰۹ ــ ۷۸۶م.) می‌خواند و می‌رقصید. پس از اینکه تصمیم گرفت بغداد را ترک گوید حکام اموی او را به قرطبه دعوت کرده و هدایای فراوانی بپایش ریختند. او فقط در سطح بازیگر و خواننده باقی نماند بلکه اختیار دار کل شیوه‌و ذوق حوزه پترونیوس و بیوبرومل گردید. از اینرو گفته شده که او نظمی برقرار کرد که از طریق آن ظروف مختلف در میهمانیها با نظم و ترتیب سرو می‌شد؛ و بنظر می‌رسد که ما امروزه از نظر نظم و ترتیب رسمی‌میهمانیهای خود مدیون زریاب باشیم. او همچنین در تهیه ظروف مختلف و کسب دستورالعملهایی از شرق دست داشته‌است. او به‌مردم نشان داده که ظروف آلات شیشه‌ای بسیار مطلوبتر از ظروف زرین و سیمین است. او به شانه کردن مو و

سایر اشکال فرهنگ زیبایی توجه زیادی مبذول داشت. او همچنین معیاری برای پوشیدن لباسهای گوناگون در فصول مختلف ایجاد کرد. یک چنین روشها وشیوه‌ها بطور گسترده‌ای در میان طبقات بالای اسپانیای مغربی رواج پیدا کرد.

زریاب فقط یک‌نفر از چندین موسیقی‌دان بود. اعراب انواع و اقسام آلات موسیقی را اختراع کرده و یا اینکه کاملش نمودند. مخصوصا" در شرق ترانه‌هایی بر سر زبانها می‌افتاد که بوسیله نی، سه‌تار، قانون، فلوت و غیره اجرا می‌شد و دهل و تنبک نیز برای تقویت صدا بکار می‌رفت. آلات موسیقی بعضی اوقات در جنگها نیز بکار می‌رفت و قسمت منظم از عبادت بعضی از عرفا بود که آنها را به سماع و جذبه وامی‌داشت. کتابهای زیادی به‌عربی راجع به نظریات موسیقی وجود دارد که بعضی براساس نوشته‌های یونانی و برخی نیز نوشته خود اعراب است که در آن گامی به‌جلو رفته‌اند. اعـراب اسپانیا در زمینه نظریه و عمل موسیقی نقش مهمی ایفا کرده‌اند. اشبیلیه به‌دلیل تهیه آلات موسیقی شهرت داشت، و نامهای عربی نی، گیتار، رباب و دهل نشانگر اینست که این وسایل از سرزمینهای عربی در اروپا رخنه کرده است. چندتا ازآثار نظری موسیقی به‌زبان لاتین و یا عبری ترجمه شد ولی‌این آثار در موسیقی اعراب و یا اروپا ــ یعنی خواندن و بازیگری ــ که توسط خنیاگران رواج پیدا کرد تاءثیر زیادی نداشت (۱۱). رقاصان موری انگلیس ــ که این واژه تحریف واژه "موریش: Morish " است ــ که رقص را با اسب چوبی و زنگ اجرا می‌کردند بقایایی از خنیاگران عربی بودند.

یک قسمت از زندگی مرفه با انواع و اقسام کتاب سر و کار داشت و از آنجا که اعراب دارای کتب زیادی بودند لذا به سادگی به‌طرز استفاده از کاغذ آشنا بودند. کاغذ در چین اختراع‌شد و گفته شده که اعراب در اواسط قرن یازدهم میلادی

تعدادی از پیشه‌وران چینی را به اسارت گرفتند و تضمین آزادی آنها را تولید کاغذ قرار دادند. اهمیت آن بزودی معلوم شد، چرا که تهیه این نوع کاغذ بسیار ارزانتر از پاپیروس مصری تمام می‌شد. یحیی برمکی وزیر هارون الرشید اولین کارخانه کاغذ ــ سازی را در سال ۸۰۰م. در بغداد تاءسیس کرد. تهیه و تولید کاغذ بعدها از راه سوریه و شمال آفریقا وارد اسپانیا شد و در آنجا معمول گردید. در قرن دوازدهم میلادی زواری که از فرانسه به کومپوستلا می‌رفتند با خود قطعاتی از کاغذ را به‌ارمغان آوردند که موجب شگفتی‌زیادی شد هرچند که راجر دوم پادشاه سیسیل قبلا" از کاغذ برای نوشتن سندی در سال ۱۰۹۰م. استفاده کرده بود. استعمال کاغذ از طریق اسپانیا و سیسیل در اروپای غربی معمول شد ولی کارخانه کاغدسازی تا قرن چهاردهم میلادی در ایتالیا و آلمان تاءسیس نشد.

"زندگی مرفه" اعراب اسپانیا ذاتا" شهرنشینی بود و بسیاری از شهرها وجود داشت که نظم و قانون درآنها حکمفرما بود و مردم در صلح و صفا با همدیگر زندگی می‌کردند. از اینرو تعجب‌آورنیست که در زبان اسپانیائی واژه‌هایی در رابطه با تشکیلات شهری و نظارت بر امور مالی دیده شود که ریشه عربی دارند (۱۲). ازاین‌واژه‌ها درخصوص مامورین اداری واژه‌های زیر وجود دارد: Alcalde به‌معنی شهردار، alcaide به‌معنی کوتوال، zalmedina به معنی رئیس کلانتری. به بازار هم zoco یا azoguejo و یا چیز دیگر می‌گویند و alhondiga معنی غله و گندم می‌دهد. وسایل خانه را almacen و آداب و رسوم آنرا aduana می‌گویند و almoneda هم معنای فروشندگی عمومی دارد. بعضی از واژه‌ها درخصوص موازین و مقیاسها، عربی است و کسی که به این اوزان رسیدگی می‌کند zabazoque (رئیس بازار) و یا almotacen نامیده می‌شود؛

almojarife کسی است که مالیات را جمع می‌کند. اسپانیای اسلامی در زمینه تشکیلات اداره شهری متکی بر عقایدی بود که از خاورمیانه گرفته شده بود چراکه اعراب دارای میراث هزاران ساله‌ای از تجربه شهرنشینی بودند.

اختلاط فرهنگها در اسپانیای زیر سلطه مغربیان

یکی از مکاتب تاریخنگاری اسپانیا شدیداً" بر این نکته پای فشرده که در شمال غرب اسپانیا هرگز گروهی از مسیحیانی که از زمان ویزیگوتها باقی مانده بودند و دارای فرهنگ خودکفا و ذاتاً "مسیحی بودند، از تک و تا نیفتادند و در خلال‌ایام بعضی از مسایل و اعمال را از مسلمین اقتباس کرده و ضمناً " لغات عربی را به‌عاریه گرفتند. همین کافی است که حضور ویژگیهای عربی را در حیات اسپانیائیها و اقتباس لغات عربی را در زبان اسپانیولی به‌ثبوت برساند. نظریه بسیار محتمل اینست که هیچیک از مسیحیان درناحیه جدا شده شمال غربی محصور نشدند بلکه در اکثر نواحی اسپانیای اسلامی رفته رفته تشکیل یک فرهنگ متشابه اسپانیایی ـ عربی دادند که بالاخره نواحی شمال غربی را زیر بال خود گرفته و فرهنگ محلی را تحت نفوذ خود قرار داد (۱۳) . اسپانیایی‌ها و مسلمین در سرزمینهای اسلامی با زبان عربی آشنا بودند، هرچند که‌کارهای روزمره آنها از گویش رومنی با واژگان عربی شده استفاده می‌کردند. مسیحیانی که تحت سلطه مسلمین بودند تقریباً" در همه زمینه‌ها که به‌عنوان مضارب یا "عرب شدگان" معروف بودند به‌رسمیت شناخته شده بودند. بیشاپ الوار در سال ۸۵۴م. در قطعه‌ای گله کرده که جوانان جامعه مسیحی به‌طرف شعر عربی کشیده

شده‌اند و مطالعه لاتین را به‌نفع زبان عربی رها کرده‌اند (۱۴). یهودیان نیز که استیلاگران عرب وضع آنها را بهبود بخشیده بودند به‌جز مذهب، مورد قبول فرهنگ مسلط بودند. هرچند که این فرهنگ مسلط اساسا" از نظر آرمان و الهام اسلامی بود ولی عناصراسلامی یا عربی در چهارچوب آن با عناصر ایبری مختلط شده بودند (۱۵). یکی از نمونه‌های این وضع اتخاذ طاق نعل اسبی از ویژگیهای است.

گسترش این فرهنگ اسپانیایی ـ عربی به دوطریق مورد تشویق صلیبیون قرار گرفت. اولا" بعضی از شاهزادگان مسیحی تعدادی از مضارب‌ها را متقاعد کردند که جنوب را ترک کرده و در منطقه غیر مسکونی و قابل نزاع مرزی ساکن شوند. ثانیا" به‌محض اینکه منطقه تحت حکومت مسیحیان دارای بعضی از شهرهای اسلامی می‌شد، تعدادی از مسلمین بلافاصله تحت نفوذ مسیحیان قرار می‌گرفتند. این شهرها همچنان در فرهنگ اسلامی یا اسپانیایی ـ عربی خود باقی ماندند و این فاتحان مهاجر بودند که تغییر یافتند. یکی از برجسته‌ترین این شهرها تولدو (طلیطله) بود که در سال ۱۰۸۵م. باردیگر توسط مسیحیان فتح شد و ازآن زمان به‌بعد نقش بسیار مهمی در تاریخ فکری اروپا ایفا کرد.

گسترش فرهنگ اسلامی در اروپا

در زمینه مناسبات عناصر عربی و اروپایی در حوزه شعر، خصوصا" در خصوص شعر ایالتی و شاعران دوره‌گرد مطالعات زیادی انجام شده است (۱۶). ایبریها قالب شعری بند بند را در شعر وارد فرهنگ اسپانیایی ـ عربی کردند چون شعر کهن

عربی مرکب از "قصائدی" بود که اغلب بیش از صد بیت شعر داشت که در آن هر بیت دارای همان قالب وزنی و همان قالب عروضی بود. وقتی که در اسپانیای تحت سلطه مغربیان قالب شعری موشح و زجل در یک سطح بسیار عالی هنری متداول شد بلافاصله در شرق نیز مورد اقتباس قرار گرفت. قرابت زجل عربی با vilancico رومی بازهم نشانگر تشابه فرهنگهای آنها است. وجود یک فرهنگ متشابه در اسپانیای تحت نفوذ مغربیان قادرمان‌می‌سازد تا تشابهات و تطابقات بین شعر محلی و شعر درباری عربی را دریابیم هرچند که نمی‌توان ویژگیهای اصلی آنرا به‌دقت عرضه کرد و کاملا" تبیین نمود. شعر درباری اسپانیا و شعر محلی به‌صورت یک شعر مردمی درآمد که وجودش تا به‌حال مورد تاءیید قرار گرفته، گرچه چیزی از آن باقی نمانده است؛ و همین شعر مردمی بود که از آن زمانیکه خوانندگان بالا و پائین سرزمینهای اسلامی و مسیحی را درنوردیدند، پیوند بین شعر اسپانیایی و شعر محلی را ایجاد کرد.

قبلا" دربار سیسیلی‌ها خصوصا" در زمان راجر دوم و فردریک دوم جاذبه فرهنگ عربی را برای مسیحیان به‌نمایش گذاشته بود. این پادشاهان همراه با اطرافیان باشکوهی که قابل مقایسه با دربار قرطبه بود زندگی می‌کردند و پوشاک و شیوه ظاهری زندگی اعراب را اقتباس کرده بودند. اشاره شد که فردریک حرمی راه انداخته بود که افتضاح‌آمیز بود، و صدالبته دختران رقاص و خوانندگان زن را هم بکار گرفته بود. شعر عربی در دربار تشویق می‌شد و از طریق شعر مردمی این دربارها بود که قالب شعر متقدم ایتالیائی ریخته شد. پادشاهان مسلمین را به‌عنوان ماءمور و مشاور در خدمت داشتند و دانشمندان سوریه و بغداد را مورد ملاطفت و حمایت قرار می‌دادند. خود فردریک مباحث علمی و فلسفی را در دربارش تشویق می‌کرد؛ و میکائیل

اسکات چندین ترجمه به‌زبان لاتین برای او انجام داد.

این رفاهیت زندگی بتدریج از اسپانیا و سیسیل به‌سوی شمال گسترش یافت. تجارب صلیبیون در سرزمینهای اسلامی بدون شک در گسترش فرهنگ عربی در اروپای غربی دخیل بوده ولی توضیح آن بسیار مشکل است. چگونگی گسترش "زندگی اشرافی و مرفه" را به‌شیوهٔ اعراب در پیسا می‌توان در تاریخچه فراسالیمن (Fra Salimbene)مشاهده کرد یعنی در جائی که او حالت خود را در دیدار کوتاهی از خانه یکی از تجار ثروتمند بیان می‌کند.

" درحالیکه بدنبال قرص نانی بودیم متوجه کوشکی شده و وارد آن شدیم. درختان موبالای سرمان منظم در داربست‌ها خودنمایی می‌کردند. سبزی آن نشاط‌انگیز بود و سایه‌اش آرامش مطبوعی می‌آفرید. در این خانه چندین پلنگ و حیوانات وحشی عجیب دریایی دیگر وجود داشت ... جوانان و دخترکانی دیده می‌شدند که در عین شادابی و جوانی بودند که جامه‌های نفیس بر تن و جلوه خاصی داشتند. در دستهایشان ویلن، ویول و قانون و سایر آلات موسیقی دیده می‌شد که به‌آرامی می‌نواختند و همراه با نوای موسیقی حرکات ملایمی می‌کردند. حرکتی دیده نمی‌شد، حرفی زده نمی‌شد، سکوت بود و سکوت. آواز، آواز جدیدی بود و دل‌انگیز، هم از نظر واژه‌ها و تنوع صداها و هم از نظر شیوه خواندن، که دلها را مملو از شادی و خرمی می‌کرد. کسی با ما حرف نزد. ما هم چیزی به‌آنها نگفتیم. و تمام مدتی که در آنجا اقامت داشتیم صدای آلات موسیقی هرگز قطع نشد؛ مدتها در آنجا بودیم و کسی هم مزاحم ما نمی‌شد. (خدا می‌داند) نفهمیدم کی یک چنین وضعی برای ما پیش‌آمد، چرا که قبل از آن هیچوقت یک چنین وضع نشاط‌انگیزی را ندیده بودم و نه اینکه دیدن آن بعدها نصیبم شد." (۱۷)

بنابراین از راه‌تماسهای تجاری و از طریق حضور سیاسی در اسپانیا و سیسیل ، فرهنگ عالی اسلامی بتدریج در اروپای غربی نفوذ پیدا کرد . هرچند که اروپای غربی با بیزانس در رابطه بود ولی تاء ثیراتی که از فرهنگ‌اسلامی پذیرفت بسیار بیشتر از تاء ثیرات بیزانسی بود ــ یعنی دلیل دیگری مبنی بر اینکه کمک جنگهای صلیبی برای‌اختلاط فرهنگها یکی از مهمترین علل این اختلاط بوده است . در آخر بایستی به سه نکته توجه کرد :

۱) کمکهای اعراب به اروپای غربی بیشتر در زمینه مسایلی بود که با بهبود زندگی و اصلاح اساس و رکن مادی آن رابطه داشت ؛

۲) اکثر اروپائیان آگاهی کمی از ویژگی عربی و اسلامی آنچه که اقتباس می‌کردند ، داشتند ؛

۳) "زندگی مرفه و اشرافی" اعراب و ادبیاتی که بدنبال این زندگی بود نه‌تنها تخیل اروپائیها ، بلکه نبوغ شعری خلقهای رومنی را نیز برانگیخت .

توضیحات :

۱) کتاب سر توماس آرنولد که عنوان اشتباه برانگیز - The Preaching of Islam را دارد (چاپ دوم تجدید نظر شده ، لندن ، ۱۹۱۳م .) درباره مواعظ نیست بلکه چنانکه عناوین آن مبین آنست تاریخ تبلیغ دین اسلام از راه صلح و آرامش است که حاوی واقعیتهای زیادی در این زمینه می‌باشد .

۲) مقالات مهم جدید از آن کلود کاهن و ر.س. لوبز است که در گزارش کنگره اسپولتو (جلد ۱ ، صفحات ۴۳۲ــ۳۹۱ .

۶۰ ـ ۴۳۳) آمده است . لوی‌ـپروونسال در Histoire، جلد ۳، ص ۳۲۴ ـ ۲۳۳ (فصل دوازدهم) فعالیت اقتصادی اسپانیا را شرح کرده است .

۳) مقاله پیرنه راجع به "حرکت اقتصادی ـ اجتماعی" در کتاب گ . گلوتس بنام Histoire du moyen age La Civilisation occidentale au moyen age، جلد ۸ (پاریس، ۱۹۳۳م.) با عنوان ***تاریخ اقتصادی و اجتماعی اروپای قرون وسطی***، (لندن، ۱۹۳۷م.) بزبان انگلیسی ترجمه شده است . قسمتهای نخستین رساله وی درباره تاثیر گسترش اعراب در اروپا، در مقدمه کتاب Mohomet et Charlemagne (پاریس، ۱۹۳۷م. ؛ ترجمه انگلیسی، لندن ۱۹۳۹م.) که پس از مرگ او چاپ شد، آمده است . جزئیات تضادی که بوسیله این اثر مطرح شد فقط بصورت حاشیه در این بررسی آمده است . یکی از منتقدین اصلی وی ر.س. لوپز است که ای.و. رایموند در کتاب **تجارت قرون وسطی در جهان مدیترانه** (نیویورک، ۱۹۵۵م.) آنرا چاپ کرده است .

۴) مراجعه کنید به : لوی ـ پروونسال، Histoire ، جلد ۲، ص ۶۰ ـ ۱۵۴ .

۵) آرنولد توین‌بی در کتاب ***مطالعه‌ای در باب تاریخ*** گزارش جالبی از پیشرفتهای کشتی‌سازی همراه با اشارات اضافی آورده است : جلد ۹ (لندن، ۱۹۵۴م.)، ص ۸ ـ ۳۶۴ . برای نکات دقیقتر نگاه کنید به ***دائرةالمعارف بریتانیکا*** .

۶) درباره ادریسی نگاه کنید به : میلی، La Science arabe، ص ۱۹۸ به بعد ؛ GAL ، جلد ۱، ص ۶۲۸ (سری ۱، ص ۸۷۶ به بعد) ؛ ***میراث اسلام***، ص ۹۱ ـ ۸۹ ؛

دانشنامه اسلام، چاپ دوم، مقاله "الادریسی" بوسیله گ.امان همراه با کتابشناسی مفصل. درخصوص جغرافیای عربی، مقاله مفصلی تحت عنوان "جغرافیا" بوسیله س. مقبل احمد در ***دانشنامه اسلام***، چاپ دوم و نیز کتاب مبلی، صفحات ۱۴، ۲۲، ۳۲، ۴۴، ۴۸ آمده است.

۷) این مسایل در کتاب لوی ــ پروونسال، Histoire، جلد ۳، ص ۹۸ ــ ۲۶۰ بررسی شده است.

۸) در باب قوالب آبیاری اعراب رجوع کنید به: آمریکو کاسترو The Structure of Spanish History، ص ۹۸ به بعد.

۹) درباره تاثیر اعراب بر اسپانیا اساساً نگاه کنید به: کاسترو، همان ماخذ ص ۹۷ به بعد.

۱۰) در مورد تاثیر زبان نگاه کنید به: لوی ــ پروونسال، Histoire، جلد ۱، ص ۷۲ ــ ۲۶۸.

۱۱) راجع به تاثیر موسیقی عربی رجوع کنید به مقاله ه.گ. فارمر در ***میراث اسلام***، ص ۷۵ ــ ۳۵۶ و **تاریخ موسیقی عربی در قرن ۱۲ میلادی** او (لندن، ۱۹۲۹م.).

۱۲) نگاه کنید به: کاسترو، همان ماخذ، ص ۹۸ به بعد.

۱۳) نظریه دوم از آن آمریکو کاسترو در کتاب ***ساخت تاریخ اسپانیا*** (پرینستون، ۱۹۵۴م.) است که تجدید چاپی از کتاب او بنام Espana en su historia: Cristianos,moros Y judios (بوئنوس ــ آیرس، ۱۹۴۸م.) است. بنظر می‌رسد که این بررسی در مورد مسائل پیچیده مربوطه بسیار متعادل است و البته در خصوصاً "عناصر عرب در فرهنگ اسپانیائی بسیار منصفانه قضاوت کرده است. نظریه متناوب که بر تداوم

جات کاتولیکی اسپانیا در زمان ویزیگوتها بعد بای
پرده پوشی. سانچز البورنوز، خصوصاً" مقاله وی در
گزارش کنگره اسپولتو، جلد۱، ص ۳۰۸ – ۱۴۹ عرضه
شده است. این روش توجه به اسپانیا گویا معادل با
تاءکید بر اروپای غربی وتداوم فرهنگ امپراتوری روم
بدون در نظر گرفتن تاءثیرات فرهنگ اسلامی است (ص
۴۹، ۷۹ بهبعد).
نظریات دیگری نیز عرضه شده است. پس از چاپ کتاب
قصههایی از الحمرا توسط واشنگتن ایروینگ چنین می–
نماید که تصورات اروپا درخصوص جنبه رومانتیکی
اسپانیای مغربی بریده باشد. در این زمینه کتاب **مغربیان**
در اسپانیا (لندن، ۱۸۸۸م.) نوشته استانلی لین پول،
از اعراب تمجید کرده و اسپانیولیهای معاصر آنها را
تقبیح نموده، و فرضیه ارائه داده، مبنی بر اینکه عظمت
اسپانیا در نتیجه تلاشهای مغربیان بوده و زمانی بهطرف
انحطاط رفته که خود را بازیافته است.

۱۴) این قطعه در کتاب آرنولد Preaching of Islam،
ص ۱۳۷ بهبعد و وات وکاجیا Islamic Spain،
ص ۵۶ نقل شده است. اصل آن از - Indiculus
Luminosus، بخش ۳۵ در Patrologia Latina،
مانی، جلد ۱۱۵ آمده است. الوار با مخالفت مسیحیان
در قرطبه رابطه داشتهاست (فصل ۹، یادداشت ۱).

۱۵) نمونه جالبی از اختلاط را واژههای اسپانیولی
albaricoque که در انگلیسی " apricot " شده و
نیز alberchigo یعنی Peach عرضه میکند.
کلمه "ال" عربی و حرف "ب" که بجای "پ" در عربی
بکار میرود نشان میدهد که از یک گویش عربی شده وارد

زبان اسپانیولی گردیده است ؛ ولی این واژه‌ها در مرحله نخستین از Praecox و Persica لاتین گرفته شده که اولی معنی میوه "زودرس" و دومی سبب "ایرانی" می‌دهد.

۱۶) اکثر آنها در رابطه با شعر محلی و عربی نوشته شده است. سر هامیلتون گیب در **میراث اسلام**، ص۲۰۹ – ۱۸۰ بر انگیزه شعر اروپائی در جهت رومانتیسم تأکید کرده است ؛ ببر کاچیا در کتاب وات و کاچیا ،-Islamic Spain، ص ۶۱ – ۱۵۹ ، ۱۸۹ به بعد.

۱۷) نقل از داوسون - Religion and Rise of Western Culture، ص ۱۸۳ به بعد.

فصل سوم

پیشرفتهای اعراب در زمینه علم و فلسفه

در صحبت از پیشرفتهای اعراب در زمینه علم و فلسفه این سوءال مهم پیش می‌آید که: اعراب تا چه حد توانستند آنچه را که یونانیان کشف کرده بودند از پیش‌ببرند و تا چه اندازه توانستند کمکها و کارهای بنیادی در این خصوص انجام دهند؟ چنین می‌نماید که بعضی از محققین اروپائی درباره این مساله علیه اعراب تعصب به‌خرج داده‌اند. حتی بعضی از آنهائی که اعراب را تمجید کرده‌اند اینکار را با اکراه انجام داده‌اند. نویسنده فصل "نجوم و ریاضیات" کتاب The - Legacy of Islam (میراث اسلام) بارون کارادوو اجبارا" با انکار فضائل اعراب شروع کرده است.

"نبایستی انتظار داشت که درمیان اعراب، همان نبوغ قومی، همان قریحه تحلیل علمی، همان "حرارت" همان اصالت تفکری که درمیان یونانیان وجود داشت، وجود داشته باشد. اعراب قبل از همه شاگردان یونانیان هستند. علوم آنها دنباله علوم یونانیان است که آنها اتخاذ کرده، کند وکاو نموده و تعدادی از نکات آنرا تغییر داده و متکامل ساختند".

مع‌الوصف لحظه‌ای دیگر، وی عبارات آخرین را ادامه داده و می‌گوید:

"اعراب در زمینه علوم‌واقعا" به‌پیشرفتهایی نایل آمدند، آنها استفاده از صفر (اعداد عربی) را یاد دادند هرچند که اختراع خودشان نبود و بدین ترتیب موسسین حساب روزمره انسانها شدند، آنها جبر را به‌صورت یک علم خالص

درآوردند و متحولش ساختند و بنیادهای هندسه تحلیلی را پی افکندند، آنها بی‌هیچ بحثی بانیان مثلثات مسطحه و کروی هستند که دقیقاً" در میان یونانیان وجود نداشت. آنها درزمینه نجوم به‌تعدادی مشاهده و آزمایش با ارزشی دست زدند".

ارائه ارزیابی متعادلی از پیشرفتهای علمی اعراب آشکارا مشکل است. وقتی که مسأله تعصب علیه آنها مشخص و معلوم می‌شود ــ که بی‌شک در رابطه با ارائه تصویر نامطلوبی از اسلام است که در فصل قبل تشریح شد ــ این مسأله پیش می‌آید که این عقاید درباره پیشرفتهای علمی اعراب کاملاً" منسوخ است. درآنچه که در زیر می‌آید سعی کرده‌ام تا آنجائیکه امکان داشته واقع‌بین باشم. علوم را به‌صورت مجزا در نظر گرفته‌ام و با توجه به هرکدام‌از آنها، آنچه را که کمک و پیشرفتهای اعراب و اسلام درآنها است بطور اعم و آنچه را که کمک اعراب اسپانیا درآن زمینه‌ها است بطور اخص بررسی کرده‌ام. معهذا قبل از غور در بررسی مفصل علوم، بایستی مطالبی در باب ترجمه علوم یونانی وآثار فلسفی به‌زبان عربی گفته آید (۱).

زمانیکه اعراب در قرن هفتم هجری، عراق، سوریه و مصر را فتح کردند علوم و فلسفه یونانی در مراکز مختلف این نواحی مورد کند و کاو قرار می‌گرفت. در این زمینه مکتب معروفی در اسکندریه مصر پا گرفته بود که اول بار به سوریه و سپس در حدود سال ۹۰۰م.به‌بغداد منتقل شد، گرچه‌اعضای این مکتب مسیحی بودند ولی در مباحثات فلسفی سهم زیادی داشتند. در حران در شمال بین‌النهرین نوعی مکتب شبه فلسفی وجود داشت که با عنوان صابئی معروف بود، اعضای آن نیز بطرف بغداد جلب شدند. معهذا مهمترین مرکز، دانشگاه مسیحیان نسطوری گندی‌ــ شاپور بود که خصوصاً" در معارف طبی شهرت داشت. از همین دانشگاه بود که به‌مدت یکصد سال پزشکان درباری هارون‌الرشید

و اعقاب او فارغ‌التحصیل می‌شدند . در نتیجه این تماسها ، این خلفا و سایر رهبران دنیای اسلامی از علوم یونانی اطلاع حاصل کردند و ترتیب ترجمه مهمترین آثار آنرا از زبان سریانی (زبان تعلیمی دانشگاه گندیشاپور و سایر مراکز) به‌زبان عربی دادند . گویا چندتا از این ترجمه‌ها در قرن هشتم صورت گرفته است ولی کار ترجمه فقط در زمان ماءمون (۳۳ — ۸۱۳ م .) با شدت تمام شروع شد که این خلیفه بیت الحکمه را مخصوص این کار تاءسیس کرد .

از این زمان به‌بعد تا قرن نهم و دهم جریان عظیمی از ترجمه آثار یونانی که برای اعراب جالب توجه بود بوجود آمد . نخستین ترجمه‌ها از زبان سریانی انجام می‌گرفت چرا که قبلاً" تعداد زیادی از آثار یونانی بخاطر استفاده مسیحیان سریانی زبان ، بدان زبان ترجمه شده بود . در این میان افرادی بودند که هم زبان عربی و هم زبان سریانی را می‌دانستند چون زبان سریانی در عراق متداول بود ولی استعمال زبان یونانی بسیار کم بود . معذلک به‌مرور ایام ترجمه‌ها بطور مستقیم از زبان یونانی به‌زبان عربی انجام شد . اتخاذ این روش عالی بیشتر منسوب به مترجمین معروف است که یکی از آنها یک‌نفر مسیحی نسطوری از اهالی حیره بنام حنین بن اسحاق (۷۳ — ۸۰۹م .) بود . او در تمام علوم زمان خود خصوصاً" علم پزشکی سرآمد بود و پزشک دربار المتوکل (۶۱ — ۸۴۷م .) خلیفه عباسی و معلم علم پزشکی در بغداد بشمار می‌رفت . او زبان یونانی را یاد گرفته و برای جمع‌آوری نسخ خطی آثار علمی و فلسفی راهی قسمت‌های مختلف بیزانس شد . بدین ترتیب با شیوه‌های عالی ترجمه مجهز گشت . همراه او گروهی از مترجمین زبردست از جمله پسر او اسحاق و برادرزاده‌اش حبیش و سایر محققین جوان کار می‌کردند . در میان ترجمه‌هایی که منسوب به حنین است تعداد

زیادی از آثار پزشکی هیپوکرات و گالن، و از جمله کتاب جمهوریت (Republic)، قوانین (Laws) و تیمائوس (Timaeus) افلاطون، آثار منطق ارسطو، آثار ریاضی اقلیدس و ارشمیدس و غیر آن را می‌توان نام برد. بعضی از این آثار کار یک گروه بشمار می‌رود تا کار خود حنین. با کار این گروه، امر ترجمه از نقطه نظر فنی و زبانشناسی به‌نطقه اوج خود رسید چون حنین اول ارزش کتاب مورد بحث را، قبل از اینکه ترجمه شود، مورد ارزیابی قرار می‌داد.

یکی از مشکلاتی که مترجمین در خلال قرن نهم میلادی داشتند این بود که در خصوص عناوین آثاری که آنها ترجمه می‌کردند کتب بنیادی کمی به‌زبان عربی وجود داشت. معهذا بتدریج همگام با ظهور آثار مستقل به‌زبان عربی در زمینه علوم، منطق، ریاضیات، نوعی تکنیک واژگان رخ نمود. بدین ترتیب بازسازی و بازنویسی ترجمه‌های نخستین با دقت و صحت هرچه تمامتر مقدور گشت. در همین دوره از بازسازی ترجمه‌های سابق بود که محققین اسپانیا نقش خود رابازی کردند. در سال ۹۵۱م، در قرطبه یک نفر کشیش مسیحی، یک‌نفر یهودی اسپانیایی و بعضی از پزشکان عرب با همکاری هم به بازسازی ترجمه حنین از داروشناسی دیوسکوریدس مشغول شدند؛ و حدود سی سال بعد یکی از پزشکان عرب اسپانیائی اضافاتی بدان افزود.

ریاضیات و نجوم (۲)

موضوع نخستین آثاری که از یونانی به‌عربی برگردانده شدند موضوعی بود که عملاً" به‌درد اعراب می‌خورد یعنی

کتابهای طبی و نجوم . نجوم بیشتر به‌دلیل عقیده متداول نسبت به اخترگوئی (astrology)دارای نوعی موضوع عملی بود ، ولی این علم از سوی دیگر برای تعیین سمت مکه به‌منظور گزاردن نماز نیز به‌درد مسلمانان می‌خورد . ریاضیات نیز دارای کاربرد عملی بود درواقع در حوزه ریاضیات بود که اعراب نخستین پیشرفتها را به‌انجام رسانیدند .

اولین شخصیت مهم در زمینه ریاضیات و نجوم الخوارزمی است که در نزد محققین لاتین معروف به الگوریسموس یا الغوریموس بود ، از نام اوست که اصطلاح فنی "الگوریسم" مشتق شده است . او در زمان خلافت ماءمون در *بیت‌الحکمه* به‌کار پرداخت و کمی پس از سال ۸۴۶م . چشم از جهان فرو بست . الخوارزمی برای ماءمون خلاصه‌ای از بعضی جدولهای نجوم هندی را که معروف به سند هند (مطابق با واژه سنسکریتی *سیذهانتا* // siddhanta //) بود و برای خلیفه المنصور (۷۵ ــ ۷۵۴م .) به‌زبان‌عربی ترجمه شده بود ، تهیه کرد . او همچنین توصیفی درخصوص اوضاع جوی زمین براساس *جغرافیای* بطلمیوس تاءلیف کرد . مع‌الوصف نافذتر از همه آثار ریاضی او بود . می‌توان‌او را بانی جبر دانست ــ در واقع واژه "الجبرا" از لقب او گرفته شده است ــ و در عین حال به‌غیر از نوشته‌های هندی ، اولین اثر در باب حساب را که‌امروزه به‌صورت اعداد اعشاری یعنی اعدادی که از زبان عربی گرفته شده ، بکار می‌رود از او است .

درباره اصل و ریشه علائم دهگانه اعداد ابهاماتی وجود دارد . نویسندگان عرب آنرا "هندی" به‌حساب آورده‌اند ولیکن در زمینه ریاضیات اعراب نشانه‌ای از یک نفر نویسنده و یا کتاب هندی دیده نمی‌شود . این مساله ، مساله عجیبی است و موجب شده که بعضی از محققین ابراز دارند که اعراب یکی از دو نالب

را که در آن علائم دهگانه وجود داشته از بیزانس اقتباس کرده‌اند. معذلک اکثر دانشمندان، امروزه پذیرفته‌اند که این اعداد ریشه هندی دارند. یونانیها برای اعداد کسری و یا سایر مقاصد یک سیستم شصت‌تایی داشتند که منجمین عرب آنرا اقتباس کرده‌اند. معهذا اکثر افرادی که حساب را بکارمی‌بردند به‌کارآیی سیستم هندی همراه با علائم دهگانه که ارزش آنها مستتر در وضعشان بود پی برده بودند. الخوارزمی و اعقاب او برای انجام این کارهای مرکب ریاضی نظیر یافتن ریشه مجذور اعداد با روشهای ویژه‌ای کار می‌کردند. بعضی از این کارهای ریاضی را یونانیان می‌دانستند. شروع اعداد کسری به‌اثری برمی‌گردد که در حدود سال ۹۵۰م. توسط شخصی بنام الاقلیــدس نوشته شده بود. در میان ریاضی‌دانانی که اثر آنها به‌زبان لاتین ترجمه شده بود نیریزی (متوفی حدود ۹۲۲م.) و ابن هیثم (متوفی ۱۰۳۹م.) را می‌توان نام برد. ابن هیثم تمام آثار یونانی و ریاضی‌دانان متقدم عرب و فیزیک‌دانان را مطالعه کرده و برای حل مسائل پیچیده‌ای پا را فراتر از آنها گذاشت. از آثار او بالغ بر پنجاه کتاب و رساله باقی مانده است. از بهترین آنها *کتاب المناظر* است که با عنوان Opticae Thesaurus به‌زبان لاتین ترجمه شده است. او در این کتاب در میان چیزهای دیگر، نظریه اقلیدس و بطلمیوس را مطرح می‌سازد مبنی بر اینکه نور چشم، از چشم به موضوع می‌تابد، او بجای این می‌گوید که این نور است که‌از موضوع به‌چشم می‌تابد. او همچنین درباره آنچه‌که امروزه بنام "مساله ابن هیثم" نامیده می‌شود بحث کرد و راه حلی ارائه نمود که در آن معادله درجه چهارم را حل کرد. وی دست به تجارب مختلفی زد؛ و در نتیجه کار با آئینه‌های محدب و مقعر و با توجه به انکسار نور در موقع گذشتن از یک مدیوم شفاف، توانست درجه جو زمین

حساب کند و تقریبا" توانست اصل ذره‌بین را کشف نماید.

نجوم نیز یک قرن یا بیشتر جلوتر از استیلای اعراب بر عراق، براساس نجوم یونانی و خصوصا" آثار بطلمیوس و تا حدی براساس آثار هندی، در آنجا متداول بود. وقتی که اعراب به‌نجوم علاقمند شدند آثاری از زبان سنسکریتی و پهلوی و از جمله یونانی و سریانی به‌زبان عربی ترجمه شد. متن اساسی نظری، *المجست* بود که‌همان Megale Syntaxis بطلمیوس بشمار می‌رفت. احتمالا" ترجمه آن در اواخر قرن هشتم انجام شده و چندین‌بار بازنویسی گشته و تفسیرات و مقدمه‌ای چند بر آن نگاشته شده است. منجمین عرب با اقتفا از بطلمیوس معتقد بودند که زمین گرد و ثابت است همراه با هشت کره که حاوی آفتاب، ماه، پنج سیاره و ستارگان ثابت بود. برای تطبیق این سیستم با پدیده‌های قابل روٴیت، یک سیستم مرکب دوایر تو در تو، و سایر علائم ریاضی لازم بود. اعراب بمرور زمان به نقص سیستم بطلمیوسی پی بردند و آنرا انتقاد کردند و هرچند که ابن‌الشاطر دمشقی (۱۳۵۰م.) ریاضیات را براه بسیار ساده کشانید ولی آنها نتوانستند به شق دیگری دست یابند.

اکثر آثار منجمین با تئوری سر و کار ندارد بلکه در اطراف زیج و یا مجموعه‌ای از جداول نجومی متمرکز شده است. در این میان مجموعه‌های زیادی از این جدولها وجود دارد که همه‌شان از منابع هندی، ایرانی و یونانی مایه گرفته‌است. اختلافات بین این جداول مختلف اعراب را برانگیخت که هرچه بیشتر به تجارب واقعی‌تر دست یابند. دقیق‌ترین جدولهای نجومی را البتانی در سال ۹۰۰ م. تهیه کرد. مشاهدات دقیق وی از خسوف و کسوف تا سال ۱۷۴۹م. مورد استفاده قرار می‌گرفت.

اسپانیای تحت سلطه مغربیان نقش مهمی در مطالعات ریاضی و نجومی بازی کرد و بدین ترتیب دانشمندان اروپا

توانستند باعلوم مربوط مستقیما" تماس حاصل کنند. از قدیمترین این افراد مسلمه المجریطی (یعنی از اهالی مادرید) بود که بیشتر در قرطبه می‌زیست و در حدود سال ۱۰۰۷ م. درگذشت. در نیمه اول قرن یازدهم دو نفر ریاضی‌دان ــ منجم برجسته وجود داشت و یک‌نفر اخترگو که به‌ترتیب عبارت بودند از: ابن السمح و ابن الصفار و ابن ابی رجال. از این زمان به‌بعد تا اواسط و پایان قرن دوازدهم کسی به‌عرصه نرسید و در این زمان دو منجم برجسته یکی پس از دیگری در سیویل (اشبیلیه) ظاهر شدند: جابربن‌افلح (با جابر شیمی‌دان اشتباه نشود) و البطروجی. اولی مخصوصا" بخاطر اثرش در زمینه مثلثات کروی، علمی که اعراب در آن واقعا" به پیشرفتهایی نایل شدند، سرآمد بود. دومی که در خط ارسطویی این دوره قرار داشت، بعضی از مفاهیم تئوریکی بطلمیوس را به‌انتقاد نشست. پس از آنها، در اسپانیا فرصت کمی برای یک چنین کارهائی باقی ماند ولی این سنت تا حدی در آفریقای شمالی ادامه یافت. معهذا مدتها پیش از این، در اوایل قرن دوازدهم، یک‌نفر ریاضی‌دان یهودی بارسلونی بنام آبراهام بار ــ حیه‌ها ــ نسی (Abraham bar-Hiyya ha-Nasi) که بیشتر معروف به ساواسوردا (Savasorda)است شروع به ترجمه آثار عربی به‌زبان عبری و نوشتن رسالات بنیادی به‌همان زبان کرد. این آثار عبری نقش بسیار مهمی در انتقال میراث علمی اسلامی به اروپا ایفاء کرد.

علم طب (۳)

اعراب در زمان فتح عراق، در حوزه علم پزشکی از

خدمات با ارزش طبی برخوردار شدند. در مرکز این قسمت از دنیای اسلامی دانشگاه مسیحی نسطوری گندیشاپور قرار داشت که قبلاً" از آن صحبت شد. در اینجا مطالعه پزشکی نظری از طریق متون آثار گالن و سایر دانشمندان با تدریس کلینیکی در بیمارستان مربوط به دانشگاه تلفیق یافته بود. دوره تحصیلات طب و فلسفه یونانی نیز اتخاذ شده بود و این اختلاط موضوعها را مسلمین تا برقراری مکاتب ویژه خود ادامه دادند. در نتیجه این اختلاط دیگر جای تعجب نبودکه تعدادی از افراد پیدا شوند که در اکثر زمینه‌های علوم سرآمد گردند. چنانکه خواهیم دید ابن سینا گرچه یکی از بزرگترین فیلسوفان اسلامی بود ولی یکی از برجسته‌ترین طبیبان نیز بشمارمی‌رفت، و ابن رشد هم هرچند که‌همان وضع ابن سینا را در فلسفه داشت، معذلک یک‌نفر قاضی بزرگ هم بود و آثاری هم درخصوص علم طب برشته تحریر درآورده بود. تدریس پزشکی در دانشگاه گندیشاپور متکی بر منابع یونانی بود، هرچند که گویا از نوشته‌های هندی هم در این باب استفاده می‌شده است. در اسکندریه هم تعلیم پزشکی وجود داشت ولی در سطح بسیار پائینی بود.

اعراب در عراق بلافاصله به ارزش خدمات پزشکی پی ـ بردند و دست کم رعایت بهداشت موجب اعتلای این علم گردید. گزارشاتی از آثار طبی در قرن هشتم میلادی وجود دارد که به‌زبان عربی ترجمه شده است و بیمارستانهائی تاءسیس گشته است، ولی از قدیمترین اطلاعات موثق اینست که درحدود سال ۸۰۰م. یک نفر طبیب مسیحی دانشگاه گندیشاپور بنام جبرائیل بن بختیشوع اولین بیمارستان را در بغداد ایجاد کرده است. این بیمارستان به تشویق خلیفه هارون‌الرشید تاءسیس شد. از وجود بیمارستان دیگری در بغداد در خلال قرن نهم هجری اطلاعی در دست نیست ولی گزارشهایی از ایجاد یک بیمارستان

در حدود سال ۹۰۰م. و دیگری در سال ۹۱۴م. و دوتا در سال ۹۱۸م. و یکی هم در سال ۹۲۵م. موجود است. موسسین آنها افراد متمولی چون وزراء بودند که مبالغ کلانی به‌عنوان وقف تفویض می‌کردند، و درآمد این اوقاف بعدها برای امور بیمارستانها صرف می‌شد. در اوایل قرن دهم میلادی گزارشهایی از پزشکانی در دست است که محکمه خصوصی باز کرده‌اند و نیز کلینیک‌ها و داروخانه‌های سیار برای دهات عراق سفلا راه افتاده است. آنچه که در بغداد انجام می‌شد در ایالات هم اقتباس می‌گشت و از قرن نهم به‌بعد بیمارستانهائی در اکثر شهرهای ایالتی تاءسیس شد . یکی از بزرگترین بیماستانها، بیمارستان منصوری قاهره بود که در سال ۱۲۸۴م. به‌جای قصر سابق ساخته شد و گفته می‌شد که ۸۰۰۰ نفر بیمار رادر خود جای خواهد داد. این بیمارستان را کارکنان زیادی راه می‌انداختند . در آن نه‌تنها بیماران زن و مرد از همدیگر مجزا بودند، بلکه برای بیماریهای مختلف نظیر تب، چشم‌درد، اسهال خونی، و کارهای جراحی بخشهای ویژه‌ای نیز تعبیه شده بود. در آن علاوه بر تعدادی از جراحان و پزشکان که متخصص هم بودند، افرادی از زن و مرد، کارکنان اداری، داروخانه، انبار، نمازخانه، کتابخانه و محلی برای سخنرانی نیز وجود داشت. وقتی که بیمارستانی با این کارهای پیچیده ساخته می‌شد جای تعجب نیست اگر در این میان کتابچه‌هایی برای اداره بیمارستانها وجود داشته باشد.

پس از اولین دوره ترجمه، و در دسترس قرار گرفتن آثار عمده گالن و هیپوکرات به‌زبان عربی، مسیحیان انحصار خود را در زمینه علم پزشکی از دست دادند و چند تا از پزشکان دنیای اسلامی یک چنین وضعیتی را در علم پزشکی کسب کردند و حتی بعضی از آنها از پیشینیان خود جلو زده و تقریباً" در سطح

پزشکان یونانی قرار گرفتند. آنها این موقعیت را در خلال کار کلینیکی خود و با تلفیق دانش تئوریکی با مشاهده مستقیم بدست آوردند. در اینجا کافی است که از دوتا از آنها یعنی رازی و ابن سینا نام برده شود و نیز یک پزشک سومی که در نزد اروپائیان به علی عباس (Haly Abbas) معروف است؛ ولی دیگر نوشته‌های طبی‌عربی به‌مدت پنج قرن از سال ۸۰۰ تا ۱۳۰۰م. که از قلم دست کم ۷۰ نویسنده، که بعضی از آنها مسلمان و برخی دیگر مسیحی و یهودی بوده، تراوش کرده، شایسته ذکر نیستند.

رازی یا ابوبکر محمد بن زکریای رازی در سال ۸۶۵م. در شهر ری در نزدیکی تهران متولد شد و در بین سالهای ۹۲۳م و ۹۳۲م. در آنجا و یا در بغداد دارفانی را وداع گفت درباره جایگاه یک بیمارستان در بغداد با وی مشورت شد و گفته شده که اولین رئیس آن بیمارستان خود او بوده است. وی‌بالاتر از همه نویسنده کثیرالتألیفی است که درخصوص تمام شعب علمی و فلسفی قلم زده است ولی بیشتر آوازداش در زمینه علم پزشکی است. بیش از پنجاه اثر او هنوز موجود است. یکی از بهترین رسالات وی درباره *آبله و سرخک* است که به‌زبانهای لاتین، یونانی، فرانسه و انگلیسی ترجمه شده است. *الحاوی* بزرگترین اثر وی، دانشنامه بزرگی از علوم پزشکی تا عصر او است که پس از مرگش توسط شاگردانش تکمیل شده است. او برای هر بیماری نظریات نویسندگان یونانی، سریانی، هندی، ایرانی و عربی را گرفته و مشاهدات کلینیکی خود را بدان‌افزوده ونظریه‌نهایی‌رااز بطن آنها درآورد. یکی از پزشکان یهودی سیسیل در اواخر قرن سیزدهم میلادی بخشهائی از کتاب او را به‌زبان لاتین ترجمه کرده‌است. یکی از نویسندگان جدید در شرحی بر رازی با ذکر عناوین بعضی از آثار کم حجم وی آنچه را که او "عنصر انسانی"

نامیده بدان افزوده است : در باب اینکه حتی ماهرترین پزشکان هم نمی‌توانند تمام بیماریها را شفا بخشند ، چرا بیمارهای ترسو حتی ماهرترین طبیبان را وامی‌گذارند ، چرا مردم پزشکان حقه‌باز و شارلاتان را به‌پزشکان ماهر ترجیح می‌دهند ، چرا پزشکان جاهل ، افراد و زنان عامی موفق‌تر از پزشکان عالم هستند؟

هرچند که برتری کتاب *الحاوی* رازی شناخته شده و مشخص بود ولی بعضی‌ها گفتند که این کتاب بیش از اندازه عمومی است ، حدود پنجاه سال بعد یک پزشک دیگر ایرانی یک دانشنامه بسیار جامع با عمومیت کمتر تأ‌لیف کرد . این شخص علی بن عباس المجوسی (متوفی ۹۹۴م.) پزشک دربار سلطان عضدالدوله بود و کتابش هم عنوان *الکتاب الملکی* داشت . این اثر یکی از نخستین آثار پزشکی است که به‌زبان لاتین ترجمه‌شده و محبوبیت بدست آورده است و بیشتر با عنوان Liber regius و نویسنده‌اش هم با نام هالی عباس، بکار رفته است .

دومین نویسنده برجسته علم پزشکی به‌زبان عربی ابن‌سینا (متوفی ۱۰۳۷م.) است . او همانند رازی در همه زمینه‌ها قلم زده و بیشتر یک فیلسوف بزرگ به‌حساب آمده تا یک نفر پزشک . با وجود این کتاب *قانون* وی به‌حق "اوج و شاهکار روش شناختی عربی است" (مایر هوف) . در قرن دوازدهم میلادی به‌زبان لاتین ترجمه شد و تا آخر قرن شانزدهم تعلیم پزشکی را در اروپا تحت تأثیر خود قرار داد . در قرن پانزدهم شانزده چاپ از آن موجود بود که یکی به‌زبان عبری‌بودودرقرن شانزدهم بیست چاپ از آن وجود داشت و در قرن هفدهم به چندین برابر چاپهای سابق رسید . در زبان لاتین، عبری و گویشهای محلی تفسیرات متعددی بر آن نگاشته شد .

اسپانیای تحت سلطه مغربیان در زمینه مطالعات پزشکی

پیشرفتی نداشت گرچه تا قرن چهاردهم بیمارستانی قابل مقایسه با بیمارستانهای شرق نیز در آن تاءسیس نشد. مسلمین و یهودیان قرطبه درترجمه آثار پزشکی همکاری نزدیک داشتند. چیزی نگذشت که یک نویسنده بنیادگرا بنام ابوالقاسم الزهراوی (متوفی پس از ۱۰۰۹م.) به‌عرصه رسید. نوشته‌های او درخصوص جراحی و آلات‌وابزارآن برجسته‌ترین کمک دنیای اسلامی به این قسمت از علم پزشکی است. چندتن از فلاسفه‌اسپانیا هم پزشکان ماهری بشمار می‌رفتند. علاوه بر ابن رشد، از ابن زهر سیویلی (متوفی ۱۱۶۱م.)و میمونیها (متوفی ۱۲۰۴م.) محقق یهودی که دراسپانیا تحصیل کرد ولی بعدها پزشک دربار صلاح‌الدین در مصر شد، هم نام برده شده است. در قرن چهاردهم در اسپانیا هنوز پزشکان عرب وجود داشتند که براساس تجاربشان در غرناطه و المیرا آثاری در زمینه بیماری طاعون نوشتند، آنها از ویژگی سرایت امراض دقیقا" آگاهی داشتند.

علوم دیگر (۴)

از علوم دیگر که اعراب بدنبال آن بودند مهمترینش شیمی به‌مفهوم خود شیمی بود. واژه و اصطلاح "شیمی" به دو علم مختلف اطلاق می‌شد. یکی با تفسیرات تمثیلی و رمزی تغییرات شیمیایی یعنی درواقع با تغییر روحی انسان سر و کار داشت که بدین ترتیب از آنچه که امروزه شیمی نام دارد بسیار دور بود. دیگری شامل کوششهایی بود برای درک ساختمان این موضوع. بنظر می‌رسد که این علم هم از شیمی جدید بسیار دور بوده چرا که دست اندرکاران آن عقیده داشتند که عناصر می‌تواند تبدیل به‌چیز دیگری شود. معهذا وقتی که این علم تا

حدی پیشرفت کرد مسایلی پیش کشیده شد که برای علم امروزی شیمی مطرح است و نوع روش تجربی پی‌گیری شد که مشابه روش امروزی بود. آثار این دو نوع علم به‌زبان لاتین ترجمه شد ولی آنقدر ارزش علمی ندارند که در اینجا گفته آیند.

در راٴس علم شیمی عربی نوشته‌های فراوان شخصی بنام جابربن حیان قرار دارد که گویا در نیمه دوم قرن هشتم می — زیسته است. مع‌الوصف امروزه محققین معتقدند که این آثار به اواخر قرن نهم و یا اوایل قرن دهم تعلق‌دارد. درحالیکه در این آثار شعبی از علوم باستانی مورد بررسی قرار گرفته، ولی گزارش کاملی هم از شیمی به‌عنوان یک علم تجربی آمده که از ابزار و آلات و روشهای مختلف برای بررسی عناصر شیمیایی استفاده می‌کند و دارای نظریه‌ای است که از علم ارسطویی گرفته شده است. این مجموعه مبین روشهایی برای تهیه بسیاری از عناصر و نیز شیوه‌هایی برای تصفیه آنها است. از مجموعه جابربن حیان چندین اصطلاح و عناصر وابزار شیمیایی وارد زبانهای اروپایی شده است.

چند تن از دانشمندان دنیای اسلام همانند سایر علوم در شیمی نیز متخصص بودند. رازی طبیب معروف رسالات مهمی در باب شیمی نوشت. ابن سینا فیلسوف و طبیب معروف و بیرونی (متوفی ۱۰۴۸م ط) دانشمند عظیم‌الشاٴن فرضیه تبدیل عناصر را با همدیگر رد کرده‌اند. بیرونی بیشتر به‌عنوان یک‌نفر هندشناس معروف است ولی مطالعات او شامل علوم هندی نیز می‌شد. خود او در زمینه شیمی وزن مخصوص تعدادی از عناصر را تعیین کرد که بسیار صحیح و دقیق هم هستند.

در زمینه گیاه‌شناسی، جانورشناسی و معدن‌شناسی کار اعراب در این خلاصه شد که انواع مختلف گیاهان، جانوران و سنگها را جمع‌آوری کرده و توصیف نمایند. این مسائل تا آنجایی

که در رابطه با داروشناسی و معالجه پزشکی بود عملا" نفع داشت. بهترین اثر احتمالا" در باب گیاه‌شناسی ظاهر شد. چنین می‌نماید که بنیادی‌ترین اثر که امروزه از بین رفته *کتاب نباتات* مورخ معروف ابوحنیفه دینوری (متوفی ۸۹۵م.) باشد. اکثر آن چیزهایی که در این کتاب اهمیت داشته در آثار مشبع ابن بیطار ملقهای (متوفی ۱۲۴۸م.) آمده که در درجه اول یک‌نفر داروشناس بود ولی کمکهای با ارزشی بدگیاه‌شناسی کرده است. چندین کتاب هم درباره جانورشناسی موجود است ولیکن این آثار بیشتر ادبی هستندتا علمی، گرچه گاهگداری حاوی مشاهدات بنیادی هم می‌باشند. نه این آثار و نه آثاری در باب معدن شناسی و احجار کریمه، هیچکدام قابل ذکر در این قسمت از بررسی نیستند.

منطق و ماوراءالطبیعه

گرچه علم طب و نجوم قبل از هر علمی توجه اعراب را به‌خود جلب کرد معذلک نوشته‌های فلسفی هم بالاخره در جریان اصلی تفکر اسلامی تاءثیر بسزائی گذاشت. مسلمین همیشه با علوم مختلف و فلسفه به‌عنوان "علوم بیگانه" آشنایی داشتند و به تبع آن در این زمینه‌ها در جهان اسلام تعلیم و تربیت عالی وجود نداشت. اینها در بطن علوم مذهبی نهفته بود که مهمترین آنها فقه، همگام با "انسانیت عربی" بود. "علوم بیگانه" یا در نهادهای مجزا نظیر مکاتب طبی و یا با روشهای غیر رسمی مورد مطالعه قرار می‌گرفت. از اینرو تعداد معتنابهی از فقهای اسلامی به‌غیر از عقاید فلسفی کددر نوشته الهیونی نظیر معتزله جای پایی باز کرده بود، از علوم یونانی اطلاعی

نداشتند.

ترجمه‌های متعددی از آثار فلسفی یونانی در خلال قرن نهم صورت گرفت و احتمالا" یک یا دو تا هم در قرن هشتم ترجمه شده بود. قبل از اینکه ترجمه‌های واقعی از آثار آنها در دسترس قرار گیرد، الهیون احتمالا" با عقاید یونانی از راه تماس شخصی با افرادی که از مکاتب‌طبی مسیحی فارغ‌التحصیل می‌شدند آشنا شده‌انــد، و حتی وقتی که مسلمین در جریان مباحثات مذهبی با مسیحیان با عقاید یونانی آشنا شدند همین مساله آنها را برانگیخت که در راه آگاهی از تفکر یونانی تلاش کنند. طولی نکشید که بعضی از الهیون اسلامی در جریان تفکرات خود از عقاید یونانی سودجستند. یکی از اینها ضراربن عمرو بود که در نیمه‌دوم قرن هشتم رشد کرد. در کاربرد اولیه عقاید یونانی در دنیای اسلامی اشتباهاتی هم رخ می‌داد و بعضی از نظریات بنام آنها جا زده شد. در اواسط قرن‌نهــم تعدادی از این الهیون یونانی زده در پنج اصل مهم به‌توافق رسیدند و خود را هم معتزله نامیدند. در حدود همین سالها بود که اولین آثار بنیادی فلسفی به‌زبان عربی نوشته‌شد. الکندی نویسنده معروف از پیشروترین افراد در این زمینه بود.

پس ازنخستین رخنه عقاید یونانی در الهیات اسلامی، فیلسوفان والهیون به‌مدت قریب به دو قرن به راههای مجزایی رفتند. معتزلیان بمعنوان بدعتگزار معروف شدند ولی تعدادی از الهیون سنی از قبیل اشعری (متوفی ۹۳۵م.) روشهای بحث و جدلی معتزله را پذیرفته وآنرا در دفاع از معیار و ملاک تشکیلات سنی بکار گرفتند. ضمنا" فلسفه اسلامی دو فیلسوف بزرگ بیرون داد که از بزرگترین فیلسوفان جهان هستند یعنی الفارابی (متوفی ۹۵۰م.) و ابن سینا (متوفی ۱۰۳۷م.). این دو مرد بزرگ در فلسفه‌ای کار کردند که ذاتا" شکلی از فلسفه نو

افلاطونی بود. آنها در تفکرات خود از طریق اثری که تحت عنوان *الهیات ارسطو* به‌عربی ترجمه شده بود ولی درواقع قسمتی از اثر بازسازی شده افلاطون بود، به انگیزه‌هایی دست یافتند. مع‌الوصف فارابی و ابن سینا متمایز از افلاطون بودند چون در جائیکه افلاطون پلی‌ته‌ئیسم* را مورد تسامح قرار می‌داد، آنها شدیداً" پایبند مونوته‌ئیسم* بودند حتی گرچه دانشمندان سنی آنها را رافضی به‌حساب می‌آوردند. مثلاً" یکی از بدعتهای آنها اعتقاد به ابدیت جهان در تشخیص از خلقت آن از زمان لایتناهی، بود. این اعتقاد از آنجا ناشی شد که آنها آیات قرآنی را راجع به خلقت با اشاره بر روند ظهوری تفسیر می‌کردند که از طریق آن موجودیت اشیاء دنیوی از قادر متعال سرچشمه گرفته‌بود.

در قرن یازدهم میلادی الهیون سنی دریافتند که درمقابل مباحثات فیلسوفان بسیار ضعیف هستند. در حدود سال ۱۰۹۰م. الغزالی (متوفی ۱۱۱۱م.) یکی از برجسته‌ترین الهیون از طریق مطالعات شخصی با مباحثات فلسفی نو افلاطونی عربی آشنا شد و گزارش روشن و ملموسی از نظریات آنها تهیه کرده و سپس ردیه شدیدی بر آنها تاءلیف کرد. پس از غزالی، منطق ارسطویی مورد پذیرش بسیاری از الهیون عقل‌گرا در زمینه تدارک روش شناختی خودشان، قرار گرفت؛ ولی کند و کاو علوم یونانی بتدریج از رونق افتاد. بعضی از سیستمهای فلسفی در شرق همچنان مورد بررسی قرارگرفتند ولی در غرب اسلامی تاءثیر کمتری داشتند و کمتر مورد بحث قرار گرفتند تا آنجا که بعضی از محققین جدید آنها را نوعی از عرفان به‌حساب آورده‌اند تا

---

* Polytheism، اعتقاد به‌چندین خدا (شرک).
* monotheism، اعتقاد به‌یک‌خدا (یکتاپرستی، توحید).

فلسفه.

در این زمینه‌تاءثیر ابن سینا و غزالی در غرب و خصوصاً در اسپانیا اهمیت زیادی دارد. در خلال قرن دوازدهم میلادی شرایط مساعد، چندتن از فیلسوفان برجسته را بوجود آورد. در اواخر این قرن دو تن از فیلسوفان یعنی ابن‌طفیل (متوفی ۱۱۸۵م.) و ابن رشد (متوفی ۱۱۹۸م.) فیلسوف اوایل قرن مزبور یعنی ابن باجه (متوفی ۱۱۳۸م.) را پشت‌سر گذاشتند. اثر عمده فلسفی ابن طفیل تحت عنوان *حی‌بن یقظان* تا اواخر قرن هفدهم در میان اروپائیان شناخته نشده بود ولی در معاصرین خود تاءثیر زیادی به‌جا گذاشته بود. در میان اینها ابن رشد فیلسوف بزرگ بود که بعضی او را در ردیف ابن سینا قرار داده‌اند. ابن رشد واجد یک سیستم فلسفی نبود بلکه قبل از همه مفسر بزرگ فلسفه ارسطویی بشمار می‌رفت. ابن رشد در تفسیرات خود، به‌غیر از کتاب *الهیات* ارسطویی که به‌غلط به او نسبت داده شده، به‌تفکر عالی ارسطو بسیار نزدیک شده است. بدین ترتیب او، پس از اینکه تفکر عربی به‌مدت چند قرن تحت تاءثیر بینش افلاطونی بود، نوعی بینش ارسطویی ایجاد کرد. ولی‌او زمانی این کار را کرد که وقت تاءثیر آن بر شرق اسلامی دیگر گذشته بود. موسی بن میمون یا میمونیدا (متوفی ۱۲۰۴م.) متفکر یهودی عربی زبان که از یک خانواده اسپانیولی بود ولی اکثر ایام عمرش را در مصر گذرانید، به‌همان طبقه فیلسوفان تعلق داشت.

اینها مطالبی بود که در خصوص پیشرفتهای اعراب در رشد علوم و فلسفه بطور اختصار گفته شد. دیگر در اینجا لازم نیست کفته شود که کمک اعراب به یونانیان ــ که بسیار هم زیاد بود ــ تا چه اندازه بوده است. وقتی که از گستره وسیع تجارب، تفکر و نویسندگی اعراب آگاهی حاصل شود، روشن می‌شود که

علم و فلسفه اروپائی بدون کمک اعراب نمی‌توانسته تحول و گسترش یابد. اعراب فقط ناقل تفکر یونانی نبودند بلکه ناقلان نابغه‌ای بودند که علومی را که اتخاذ می‌کردند زنده‌تر می‌کردند و دایره نفوذ آنرا گسترده‌تر می‌نمودند. وقتی که اروپائیان در سال ۱۱۰۰م. عمیقا" به علوم و فلسفه دشمنان ساراسن خود علاقمند شدند، این علوم در اوج خود بودند، و اروپائیان قبل از اینکه به پیشرفتهایی نایل گردند، تمام آنچه را که می‌توانستند از اعراب و دنیای اسلامی گرفته و اقتباس کردند.

توضیحات:

۱) در مورد ترجمه آثار یونانی بزبان عربی، مواد بنیادی را می‌توان در کتاب موریس اشتاینشنایدر تحت عنوان Die arabischen Übersetzungen aus dem-Griechischen، گراز، ۱۹۶۰م. (چاپ مجدد از سه مجله ادواری از تاریخ ۱۸۸۹م. تا ۱۸۹۶م.) پیدا کرد. نسخ خطی هم تحت نام مترجمین آنها در کتاب بروکلمان، GAL، جلد ۱، (چاپ دوم، لندن، ۱۹۴۳م.) صفحات ۲۹ـ۲۱۹ آمده است، قسمت ضمیمه (لندن، ۱۹۳۷م.)، ص ۷۱ ـ ۳۶۲. دولیسی اولیری در کتاب چطور علم یونانی بدست اعراب رسید (لندن، ۱۹۴۹م.)، ص ۷۵ ـ ۱۵۵ این ترجمه را مختصرا" توصیف کرده است. وات، Islamic Philosophy-and Theology (ادینبارو، ۱۹۶۲م.)، ص ۴ ـ ۴۱. در کتاب الدومیلی بنام La Science arabe et-son role dans L'evolution Scientifique-

mondiale(۱۹۳۸م.، تجدید چاپ در سال ۱۹۶۶م. باضافه کتابشناسی توسط آ. مظاهری) بررسی مختصری هم راجع به‌ترجمه‌ها آمده است؛ این بررسی راهنمای باارزشی برای‌تفکر علمی اعراب همراه با اشارات مشبع است. جرج سارتن در کتاب **مقدمه‌ای بر تاریخ علم** (بالتیمور، ۴۸ ــ ۱۹۲۷م.، خصوصاً" جلدهای ۱ و ۲ و فصل ۱ جلد ۳ توجه ویژه‌ای به‌علم‌اعراب مبذول داشته است. در abstracta Islamica، بخش ۲ و Index Islamicus پیرسون، بخش ۴ و **دانشنامه اسلام**، چاپ ۲، مقاله "حنین بن اسحاق" علم عرب بخوبی بررسی شده است.

۲) در مورد ریاضیات‌و نجوم نگاه کنید به: GAL، جلد ۱، ص ۵۷ ــ ۲۳۸، ۲۶ ــ ۶۱۷ (ضمیمه، جلد ۱، ص ۴۰۲ ــ ۳۸۱، ۷۰ ۸۵۱)؛ میلی، La Science arabe، صفحات ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۹، ۳۷، ۴۳، ۴۸. مقاله کارادوو در **میراث اسلام** (فصل ۱، یادداشت ۱). مقالات مناسب در این زمینه در **دانشنامه اسلام**، چاپ ۲ عبارتند از: بطلموس (م. پیسنر)؛ بتانی (نلینو)؛ اسطروجی (ج. ورنت)؛ جابربن افلح (ه. سوتر)؛ فرغانی (سوتر، ورنت)؛ ابن ابی رجال (د. پینگری)؛ ابن هیثم (ج. ورنت)؛ علم الهیات (نجوم، د. پینگری)؛ علم‌الحساب (آ. ای. سبرا).

۳) در مورد طب نگاه کنید به: GAL، جلد ۱، ص ۷۷ ــ ۲۶۵، ۵۱ ــ ۶۳۵ (ضمیمه، جلد ۱، ص۲۶ــ۴۱۲، ۹۰۱ ــ ۸۸۴)؛ میلی La Science arabe، ص ۱۶، ۱۹، ۲۳، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۵۰. ماکس مایرهوف نویسنده مقاله‌ای در خصوص "علم و طب" در **میراث**

اسلام، ص ۵۵ - ۳۰۱ است. مقالات **دانشنامه اسلام**، چاپ دوم در این زمینه عبارتند از: علی‌بن عباس (سی. الگود)؛ جالینوس (ر. والترز)؛ ابن سینا (آ.م. گویچون). گزارش جالبی در این‌باره بوسیله ای.گ. براون در فصول کتاب **طب عربی** (کمبریج، ۱۹۲۱م.، ترجمه فرانسوی آن بوسیله هـ.پ.ژ. رنو، پاریس، ۱۹۳۳م.، صورت گرفته است.) آمده است. مانفرد المان درباره این موضوع مفصلاً" در **طب اسلامی** (لیدن، ۱۹۷۰م.) صحبت کرده است.

۴) در باب شیمی و سایر علوم رجوع کنید به: GAL، جلد ۱، ص ۸۲ - ۲۷۸، ۶۵۱ به‌بعد (ضمیمه، جلد ۱، ص ۳۴ - ۴۲۶، ۴ - ۹۰۲)، میلی La Science arabe ص ۲۵، ۳۱ و غـــــرد، و مـــاـــرهـوف، **میراث** *اسلام*. **دانشنامه** *اسلام*، چاپ دوم: دینوری (ب. لوین)؛ جابربن حیان (پ. کراوس/ م. پلسنر)؛ ابن‌ـ البیطار (ج. ورنت).

۵) درباره فلسفه مواد بسیار زیادی وجود دارد. نگاه کنید به: GAL، جلد ۱، ص ۳۸ - ۲۲۹، ۶۱۷ - ۵۸۹ (ضمیمه، جلد ۱، ص ۸۱ - ۳۷۱، ۵۱ - ۸۱۲)، و غیره. پ.ج. دومناس کتابشناسی بسیار مفیدی در Arabische Philosophie (تا زمان چاپ اثر) (برن، ۱۹۴۸م.) عرضه کرده است. Index Islamicus پیرسون، بخشهای ۴، b و a و - Abstracta Islamica بخش ۲ نیز در این خصوص مطلب دارد. جرج گراف در Geschichte der Christlichen arabischen literature جلد ۲ (رم، ۱۹۴۷م.) صفحات ۲ - ۳۰، ۱۸ - ۱۰۹، ۲۳ - ۱۲۱، ۶ - ۱۵۳،

۱۶۰ بدبعد ، ۲۲۸ بەبعد ، ۹ – ۲۳۳ ، ۲۵۲ بەبعد نوشته‌های عربی فیلسوفان مسیحی را مورد بررسی قرار داده است . بهترین گزارش موجود درباره فلسفه اسلامی ازآن دوبوئه‌بنام Geschichte der Philosophie-im Islam (اشتوتگارت ، ۱۹۰۱م . ، ترجمه انگلیسی بوسیله ای . ر . جونز ، لندن ، ۱۹۰۳م .) است که امروزه دیگرکهنه‌شده است . کتاب گوفردوگودری La Filosofia degli Arabi nel Suo Fiore (فلورانس ، دو جلد ، ۱۹۳۹م . ، ترجمه فرانسوی بوسیله رنالد هوره ، پاریس ، جلد ۱ ، ۱۹۴۷م .) درباره اهمیت ابن رشد بیش از حد اغراق گویی کرده است . متعادلتر و بهتر از همه نوشته‌های ریچارد والتزر است که اخیرا" در کالج فرانسوی درباره "فلسفه اسلامی" ، - Revue des etudes Islamiques ، جلد ۳۸ (۱۹۷۰م .) ، ص ۴۲ – ۲۰۷ ، تحریر کرده است ، این نوشته‌ها مخصوصا" ترجمه‌های الکندی و الفارابی را بررسی کرده است . کتاب Greek into Arabic (اکسفورد ، ۱۹۶۲م .) تاءلیف همان نویسنده مجموعه‌ای از مقالاتی است که مقاله اولی (ص ۲۸ – ۱) بررسی مختصر فلسفه اسلامی تا زمان ابن رشد است . اولین جلد کتاب هانری کربن تحت عنوان ، - Histoire de la Philosophie islamique (پاریس ، ۱۹۶۴م .) که تا ابن رشد رسیده الهیات و علوم را بررسی کرده و به فلسفه کمتر پرداخته است ، از ویژگیهای این کتاب تاءکید زیاد آن بر تشیع و متفکرین شرقی جهان اسلام است و این ویژگی متمایزی به جلد دوم آن عرضه کرده است . وات - Islamic Philosophy and Theology ، مقاله "فلسفه و

الهیات" نوشته آلفرد گیلوم در ***میراث اسلام*** (ص ۸۳ – ۲۲۹)؛ ومقالات ***دانشنامه اسلام***، چاپ دوم: ابوحیان توحیدی (س.م. استرن)؛ اخلاق (ر. والتزر) فلاسفه (ر. آرنالدز)؛ فارابی (والتزر)؛ ابن باجه (د.م. دنلپ)؛ ابن رشد (.ر آرنالدز)؛ ابن سینا (آ.م. گویچون)؛ ابن طفیل (کارادوو)، اخوان الصفا (یا .مارکو). چندتا از آثار اصلی فیلسوفان اسلامی به زبانهای اروپایی ترجمه شده است.

از کسانی که فلسفه را از نقطه نظر الهیات بررسی می‌کردند مهمترینشان الغزالی بود. حیات و کارهای او، از جمله "مواجهه او با فلسفه" در کتاب Muslim - Intellectual (ادینبارو، ۱۹۶۳م.)، تألیف مونتگمری وات بررسی شده است. تعدادی از آثار وی ترجمه شده است. انتقادات وی از فلسفه و فلاسفه در کتاب ***تهافة الفلاسفه*** (ترجمه س.آ. کمالی، لاهور، ۱۹۵۸م.) آمده است. اکثر این انتقادات در ردیه آن نیز که توسط ابن رشد بنام ***تهافة التهافة*** تألیف یافته و فون‌دن‌برگ آنرا در سری موقوفات گیب (لندن، دو جلد، ۱۹۵۴م.) ترجمه کرده، آمده است. او خلاصه‌ای از نقد وی را درباره فلسفه در مقاله حسب حال گونه عرضه کرده که توسط م. وات تحت عنوان - The Faith and practice of al-Ghazali (لندن، ۱۹۵۱م.)، ص ۸۵ – ۱۹ ترجمه شده است. جوزف وان‌اس در مقاله - Dirar b.Amr und die "Cahmiya";Biographie einer... در مجله Der Islam، جلد ۴۳ (۱۹۶۷م.)، ص ۷۹– ۲۴۱ استفاده الهیون اسلامی را از مفاهیم علمی و

فلسفی یونان بخوبی تشریح کرده است ؛ همان ماءخذ جلد ۹۴ (۱۹۶۸م٠) ، صفحات ۷۰ـ ۱٠۱ ٢٠ ـ ۳۱۸٠ و نیز نگاه کنید به : س . پاینس، Beitrage Zur islamischen Atomenlehr، برلین، ۱۹۳۶م٠ گوستاو ای. فون گرونباثوم در مقاله "سنش جهان اسلام و علوم اسلامی" در Islam, Essays in The Nature and Growth of a Cultural Tradition (یادنامه انجمن بومشناسی آمریکا ، شماره ۸۱، مناشه، ۱۹۵۵م٠) ، ص ۲۶ ـ ۱۱۱ عدم علاقه مسلمین را به علم نمایانده است .

فصل چهارم

بازپس گیری و جنگهای صلیبی

فصل اول این بررسی با استیلای اعراب بر اسپانیا و سیسیل سر و کار داشت که همین استیلا منجر به حضور مهم آنها در اروپا شد. فصل دوم مبتنی بر چگونگی گسترش فرهنگ مادی اعراب در اروپای غربی از طریق تجارت و چگونگی اقتباس و اتخاذ "زندگی اشرافی و مرفه" آنها بوسیلهٔ اروپائیان ، بود. در فصل سوم هم پیشرفتهای علمی و فلسفی دنیای اسلامی را به‌طور کلی بررسی کردیم و اشاره شد که چطور اعراب اسپانیا در این زمینه در حیات فکری اسلامی سهیم بودند. در فصول بعد سعی می‌کنیم عکس‌العمل اروپای غربی را در مقابل حضور اعراب در مرزهایش بررسی کنیم، قبل از همه بایستی نظری به عکس‌العملها بکنیم ولی توجهمان را بیشتر به عقاید و انگیزه‌های زیر بنایی معطوف می‌نمائیم تا جریان واقعی رخدادها. معهذا بهتر است که با مختصری درباره فتح دوباره سرزمینهای اشغالی بحثمان را شروع کنیم.

جریان بازپس‌گیری اسپانیا (۱)

طبق سنن اسپانیایی بعضی ازنجبای ویزیگوت، کمی پس از هجوم اعراب به‌آنجا، به‌طرف کوهستان‌های استوریاس در شمال غرب اسپانیا عقب نشستند و یکی از افراد خود بنام پلایو (Pelayo) را به‌عنوان رهبر خود برگزیدند. و نیز ادعا

شده که وقتی مسلیمن نیروئی را برای ازهم پاشیدن این گروه متمرد فرستاده‌اند کاملا" توسط پلایو تار و مار گشته‌اند. این نوع وقایع را بایستی تا حدی شبه افسانه به‌حساب آورد هرچند که در اساس درونی این واقعیتها شک و تردیدهایی نهفته شده است. ایجاد پادشاهی استوریاس تاحدی کار آلفونسوی اول (۵۷ – ۷۳۹م.) بود، او با استفاده از شورش بربریان در شمال غرب (حدود سال ۲ – ۷۴۱م.) و تغییرات ناگهانی در امپراطوری عرب که به سقوط سلسله اموی در سال ۷۵۰م. انجامید، دولت کوچکی راه انداخت وآنرا تاحدی از شر حملات بیگانگان محفوظ نگه‌داشت. این مسئله را بایستی نقطهٔ آغاز بازپس‌گیری اسپانیا به‌حساب آورد.

فرانکها هم در شمال شرق از این دوره پر از بلبشو و ناآرامی استفاده کرده و بار دیگر ناربن را متصرف شدند (سال ۷۵۱م.). در زمان شارلمانی (۸۱۴–۷۶۸م.) علیه ساراجوسا در حوالی ۷۷۸م. لشکرکشی شدیدی انجام شد که موجب رشد Chanson de Roland گردید. مع‌الوصف چنین می‌نماید که این لشکرکشی در استراتژی عمومی پیشرفت در اسپانیا سهمی نداشته ولی کوششی بوده که با استفاده از نزاعهای درونی اعراب برای گسترش متصرفات فرانکها انجام شده‌است. شارلمانی بیشتر به مرزهای شرقی‌اش علاقه داشت از این رو تسخیر بارسلون در سال ۸۰۱م. نیز تاحدی واقعهٔ متمایزی محسوب می‌شده است.

نظم و سیستم مرزها و سرحدات، وضع نظامی را به‌مدت دو و نیم قرن بعد از شارلمانی ثابت نگه داشت. دفاع از دولت اعراب براساس سه قلعه معروف ساراجوسا، تولدو و مریدا بود که هرکدام از آنها در مرز و منطقه‌ای قرار گرفته بودند. اکثر نواحی جنوبی وشرقی این قلاع مسکونی شده بود و طبق اصول معمول دولت اسلامی اداره می‌شد. ولی در مرزهای شمالی و غربی این

قلاع ، میزان سلطهٔ اعراب ناحیه به‌ناحیه و سال به‌سال فرق می‌ـ کرد . اعراب مکررا" هر تابستان لشکریانی برای ایجاد رعب و وحشت و گوشمالی به‌طرف شمال می‌فرستادند ، ولی سلطهٔ کامل بر شمال بسیار غیر محسوس بود و برای گسترش مراکز کوچک مستقل امکانات زیادی وجود داشت . این مراکز ضرورتا" در همه ایام مستقل نبودند بلکه گاهگداری مجبور می‌شدند که به حاکم مرزنشین عرب و یا حاکم قرطبه مالیات بپردازند . باوجود این آنها از دخالت مفصل مصون بودند و نوعی آرامش داشتند . پادشاهی استوریاس یکی از اولین مراکز مستقل بشمار می‌رفت . پس از آن لئون Leon در قسمت جنوب بود که در سال ۹۲۴م . با همدیگر متحد شدند . گفته شده که پامپلونادر سال ۷۹۸م . از نوعی استقلال برخوردار شده و در قرن نهم میلادی در پادشاهی ناوار (Navarre) ادغام شده است . تقریبا" در همان سال کنت کاستل استقلال خود را اعلام کرده است .

این استقلال برای مدتهای مدیدی حالت منقطع یا متغیر داشت . از اینرو عبدالرحمن سوم در ده سال قبل از مرگش در سال ۹۶۱م . مالک‌الرقاب شاه لئون و استوریاس و ملکهٔ ناوار و دربارهای کاستیل و بارسلون گردیده است . این مالک الرقابی با جریان سرزمینهای شرقی اسلامی که در آنها مسیحیان به‌صورت *اهل‌الذمه* در آمده و حق حمل اسلحه نداشتند فرق و تباین داشت . رهبران مسیحی اسپانیا در سوگند وفاداریشان نسبت به عبدالرحمن و درقبال پرداخت مالیات ، اسلحه‌های خود را نگهـ داشتند و انتظار می‌رفت که بنام او در میدانهای جنگ بجنگند . در این زمینه سیاستمداران عرب واقع‌بین بودند و دریافته بودند که سیستم *اهل الذمه* در سرزمینهای شمالی اسپانیا قابل پیاده شدن نیست . با توجه به این ترتیبات بایستی اشاره کرد که در تصمیمات سیاسی مسلمین در اسپانیا

دست کم تا سال ۱۰۰۰م. مذهب و قوانین مذهبی نقش و تاءثیر کمی داشته است. در جناح مسیحیان هم انگیزه‌های ویژهٔ مذهبی، احتمالا" تا اواسط قرن دهم میلادی رخ ننموده است. بدیهی است که چندتا از خاندانهای معروف اسپانیائی از اعضای مسیحیان و مسلمین بشمار می‌رفتند.

فروپاشی اسپانیای اسلامی در قرن یازدهم میلادی به‌دولت‌های مستقل شمالی فرصتی برای توسعه داد. تلاشهای آنها در سال ۱۰۸۵م. مترادف با تسخیر شهر تولدو بود. دخالت سلسله المرابطون و الموحدون از شمال آفریقا، اختلافات بین مسیحیان را دوچندان کرد و فتح دوباره اسپانیا را یک قرن عقب انداخت. معذلک پس از انحطاط الموحدون و اتحاد لئون و کاستیل در سال ۱۲۳۰م. فردیناند سوم شاه این اتحادیه توانست با تسخیر قرطبه در سال ۱۲۳۶م. و سیویل در سال ۱۲۴۸م. قلب اسپانیای تحت سلطهٔ مغربیان را به‌اشغال خود درآورد. پس از آن همه‌چیز به‌مدت یک قرن تا اتحاد کاستیل و آراگون در سال ۱۴۷۹م. به‌آرامی گذشت. بعدها شهرهای مستحکم پادشاهی نصری در غرناطه یکی پس از دیگر تسخیر شد و خود غرناطه بالاخره در سال ۱۴۹۲م. سقوط کرد.

اهمیت بازپس‌گیری اسپانیا

نظریهٔ عمومی در میان نویسندگان اسپانیولی این است که انگیزه عمده بازپس‌گیری اسپانیا، اشتیاق شدید برای برقراری مذهب کاتولیک در بقیهٔ نواحی پادشاهی ویزیگوت بوده است. شواهد این نظریه را تاءیید نمی‌کنند. استوریاس هرگز مذهب شدید کاتولیک نداشت و هرگز هم زیر بار سلطهٔ ویزیگوتها نرفته

بود. اولین حرکت برای برقراری دولت مستقل از سوی کوه‌نشنیان و علاقهٔ آنها برای آزادی از زیر یوغ خارجیان بوقوع پیوست. در این میان مدرکی وجود ندارد که در خلال قرن هشتم و نهم مشعر بر وجود احساس شدید مذهبی در میان اهالی شمالی باشد. البته در دولت اعراب این روزگار تمام مسلمین، مسیحیان و یهودیان با همدیگر آزادانه اختلاط کرده و بطور مشترک در فرهنگ عظیم آن سهیم بودند. عوامل زیر تاءثیر اختلافات مذهبی را در میان آنها ضعیف کرده بود:

الف) بسیاری از مسلمین و مسیحیان در هواداری از مذهب همدیگر پیشقدم می‌شدند؛

ب) همهٔ اینها دست کم در شهرها دارای یک فرهنگ مسلط مشترک بودند. در این فرهنگ، گرچه از بعضی لحاظ کلا" "فرهنگ اسلامی" بود ولی تا اواخر قرن دهم میلادی عقاید دنیوی اعراب بسیار قویتر از عقاید ویژهٔ مذهبی بود. از اینرو افرادی که در حاشیهٔ این فرهنگ قرار داشتند آنرا فرهنگ مذهبی به‌حساب نمی‌آوردند وبه‌عنوان مذهب مخالفتی با آن نمی‌کردند.

رشد احساسات مذهبی در میان مسیحیان به‌زیارت سن جیمز (سانتیاگو) کومپوستلا و زیارت‌مزاراو برمی‌گردد. سن‌جیمز را به‌عنوان برادر، حتی برادر مسیح به‌حساب می‌آوردند و این زیارتگاه و زیارت آن با عقیدهٔ کهن گالیسی یا ایبری درمورد دو پیکرهٔ آسمانی (Heavenly Twins) پیوند داشت(۲). بدین ترتیبی گالیسی‌ها از قرن نهم به‌بعد کاملا" متقاعد شدند که کمک خداوندی درجنگها همراه آنها است و اگر بجنگند مسلما" پیروز خواهند شد. معهذا اعتقاد به کمک الهی، اعتقاد به این نبود که دشمن ضد مسیحی است؛ ولی یکی از جنگهای مسیحیت با "ساراسن‌ها" رابطه‌داشت که دشمنان سختی فرض می‌شدند که

مسلما" در این دشمنی مساله مذهب نقش زیادی داشته است. مع‌الوصف روشن نیست که این دشمن در چه نقطه‌ای بعنوان دشمن دین و مذهب محسوب شده است.

بدیهی است که در میان مسلمین هم‌انگیزهٔ احساسات مذهبی برای جنگ تا مدتها بعد از ظهور یک چنین احساساتی دربین مسیحیان ظاهر نشده است. هرچند که تسخیر اصلی اسپانیا و لشکرکشی‌های تابستانی را می‌توان جهاد بحساب آورد ولی احتمالا" در میان جنگجویان حمیت مذهبی شدید نبوده است. بی‌شک اکثر آنها به‌منظور کسب غنائم در این جنگها شرکت می‌جستند. وقتی که سلسله اموی در اسپانیا بر سریر قدرت نشست الزاما" بینش عربی خلافت اموی دمشق را درپیش گرفت. شعر دنیوی عربی مورد تمجید قرار گرفت و نوعی شجره‌نامه حقیقی (و یا حتی ساختگی) از یک قبیله کهن عربی به‌عنوان منبعی برای تفاخر اتخاذ گردید. تقریبا" تا اواخر قرن دهم میلادی، جز مطالعه شرعیات که در زندگی روزمره دخیل بود، توجهی به‌اصول دین اسلام نمی‌شد. از اینرو رشد آگاهی مسیحیان و گسترش دولت‌های مسیحی بود که باعث گردید اعراب اسپانیا به‌خود به‌عنوان مسلمان برگردند و از مناطق اسلامی دفاع کنند. معهذا تا آخر هم نتوانستند علیه مسیحیت با همدیگر کنار آمده و متحد گردند.

در میان مسیحیان نیز از اتحاد خبری نبود. ولی تا آنجائی که خود را به‌عنوان مسیحی می‌شناختند و علیه دشمنان مسیحیت می‌جنگیدند، مسلما" برای اتحاد در عملیات نظامی همراه همکیشان خود، دلایلی داشتند. آنها همچنین مفهوم جدید و گسترده‌ای از هویت خودشان پیدا کرده بودند. آنها فقط افراد لئون، ناوار و کاستیل نبودند بلکه اعضای مسیحیت کاتولیک بودند که علیه دشمنان آن می‌جنگیدند. حتی

دولت‌های محلی هم جزئی از این مسیحیت به‌حساب می‌آمدند. به‌مرور دهور، این آگاهی از هویتشان، در بین ساکنین دولتهای محلی عاملی شد که به‌وحدت اسپانیا و پیوند بین هویت جدید اسپانیا و کاتالوکیسم نظامی کمک نمود. در این رهگذر، فتح دوباره اسپانیا، به اسپانیا، آنچه را که قبلاً" بود نشان داد.

نکته آشکار دیگر این بود که افرادی که از هویت مسیحی خود آگاه می‌شدند افرادی بودند که تا حدی در فرهنگ مشترک عربی ـ اسپانیولی سهیم بودند. دولتهای شمالی این فرهنگ را تمجید می‌کردند و اتخاذ و اقتباسش می‌نمودند. گسترش فرهنگ جنوبی در قسمتهای شمالی معلول دو علت دیگر نیز بود:

۱) به مرور ایام سیاست شاهان مسیحی این بود که مسیحیان جنوبی را به اسکان در قسمتهای غیر مسکونی سرحدات تشویق کنند تا بالاخره این نواحی را تحت سلطه خود درآورند، و البته در این رهگذر مسیحیانی که در آن نواحی ساکن می‌شدند فرهنگ عربی ـ اسپانیولی خود را با خود می‌بردند.

۲) به همان اندازه که مرزهای مسیحی به‌سوی جنوب گسترش می‌یافت به‌همان اندازه هم ساکنین مسلمان آنها تحت سلطه حکومت مسیحیان قرار می‌گرفتند و بدین ترتیب بر فرهنگ عربی ـ اسپانیولی دولتهای شمالی می‌افزودند.

معهذا چنانکه قبلاً" اشاره شد تعدادی از اسپانیولیهای شمالی و سایر اروپائیان غربی در این فرهنگ اصل وریشه بسیاری از عناصر اسلامی را دریافته بودند، از اینرو در پذیرش این فرهنگ تلفیقی همراه با مخالفت با مذهب، در این رهگذر اسپانیا فرهنگی را صاحب شد که دارای عناصر مهم عربی‌بود. هرچند که این کشور هرچه بیشتر به هویت مسیحی کاتولیک چنگ زد، ولی‌مدیون بودنش رابه‌اسلام واعراب انکارکرد. نظریه‌ای

در بالا ذکر شد و با بازپس گیری اسپانیا همراه با نوعی کاتالوکیسم ویــزیگوت فرضی در استوریاس پیوند داشت گویا از وقایع تاریخی ناشی نمی‌شود بلکه طرحی است که به کاتولیک متاءخر و هویت ضد ساراسنی برمی‌گردد .

رشد عقیده جنگ صلیبی (۳)

بازپس گیری اسپانیا از حیث رابطه بین عقاید و رویدادها قابل مقایسه با جنگهای صلیبی است . در مورد بازپس‌گیری اسپانیا وقایع بر عقیده تاءسی داشت و حال آنکه عقیده جنگ صلیبی بر وقایع واقعی می‌چربید . این همسنجی شاید شدیدتر از این فرمولی که داده شد ، نباشد ، ولی برای توجیه توجهمان به رشد عقیده جنگهای صلیبی کافی است .

عقیده جنگ به‌نام دین مسیحی احتمالا" به امپراتور کنستانتین برمی‌گردد . هرچند که این عقیده در "عهد جدید" و یا در زمانیکه مسیحیان اقلیتی بیش نبودند ، جائی ندارد ولی شاید بتوان ادعا کرد که این عقیده در "عهد عتیق" وجود دارد . در قرن نهم میلادی اگوباردلیونس (Agobard Lyons) مفهوم شمشیری را که پاپ به‌امپراتور داده اینطور توصیف کرده که : " این شمشیر ، شمشیری است برای منقاد ساختن بربریان ، تا آنجا که آنها به مسیحیت بگروند و مرزهای سلطهٔ دین فراختر گردد " .

برون کارفورت (Brun Querfurt)که خودش تحت تاءثیر اصلاحات کلیسائی قرن دهم قرار گرفته بود تاءیید می‌کند که وظیفه شاهان مسیحی در مقابل کفار اینست که "آنها را به‌زور شمشیر مجبور کنند تا به‌دین مسیحی بگروند" . برون طبق احکام

خودش در سال ۱۰۰۲م. زندگی زاهدانه پیش گرفته و در سال ۱۰۰۹م. در پروسیا در جنگ با کفار به‌قتل رسید.

علاوه بر این وظیفه شاهان مسیحی، در این میان مفهوم جنگجو و یا شوالیه مسیحی هم متحول شده بود. این تحول ابعاد مختلفی داشت و بررسی این مساءله پیچیده در اینجا مشکل است. اکثر مسیحیان معتقد بودند که مسیحیت بایستی دست به‌جنگ تدافعی بزند. ولی برخی نیز درباره برحق بودن شرکت در یک جنگ تهاجمی تردید داشتند. بین مساءله جنگیدن و هدایت از راه موعظه نیز اختلافاتی وجود داشت. مفهوم شوالیه مسیحی هم‌ازطریق خدمت عبادی‌برای خواسته‌های دنیوی‌شان متبلور شده بود. بنابراین یک نفر آدم متقی سال ۹۵۰م. همیشه بخودش می‌گفت که شمشیر او هرگز "نبایستی ظالمانه به‌کسی لطمه وارد سازد بلکه همیشه بایستی برای دفاع از حق و حقیقت و عدالت بکار رود". تغییر دیگر مفهوم شوالیه مسیحی به صورت یک‌نفر صلیبی، از طریق رفتن به زیارت اماکن مقدسه صورت گرفت. سفر به بیت‌المقدس در خلال قرن یازدهم میلادی افزایش یافت که افراد بومی هم بعضی ازتضییقات را در مقابل آنها اعمال کردند. افراد مومن عقیده داشتند که واقعی‌ترین زیارت آنست که بدون اسلحه باشد ولی اکثر مسیحیان معتقد بودند که اسلحه دفاع از خود را ممکن می‌سازد. بعضی از آنها که مورد هجوم دزدان قرار می‌گرفتند از خود دفاع می‌کردند. از همین‌جا این عقیده پا گرفت که استفاده از شمشیر برای تسلط مسیحیان بر اماکن مقدسه امکان‌پذیر است تا آنجا که کفار نتوانند از زیارت مسیحیان جلوگیری به‌عمل آورند. بر این عقیده نیز اشاره شد که جنگ با کفار، انگار انجام یک زیارت است.

رشته‌های مختلف این افکار بالاخره به‌صورت زنجیره

جنگهای صلیبی درآمد که باسیاست پاپهای اواخر قرن یازدهم میلادی، که با لئو (Leo)نهم (۵۴–۱۰۴۹م۰) شروع شده بود راه افتاد (۴). این پدیده جنبه‌های زیادی داشت. ترتیبات و معیارهای شدید در چهارچوب کلیسا و رفت وآمد مداوم بین رم و دولت‌های متعدد حالت تمرکز داشت . و نیز گفته شد که کلیسا مستقل از دولتها بوده و حق قضاوت در امور آنها و نظارت را بر آنها داشته است. دولتهای متعدد از طریق کاربرد عقاید فئودالی با رم رابطه داشتند. در این رهگذر سازمان پاپها بود که اعلام داشت که مسیحیت کاتولیک نبایستی علیه یکدیگر بجنگند بلکه نیروی خود را بایستی علیه کفار خارج و علیه بدعتها و سایر دشمنان داخلی بکار اندازند. در نتیجه وظیفه جنگجویان مسیحی در این خلاصه شد که علیه تمام دشمنان کلیسا و پاپها بجنگند.

سیاستمداران کوریا (Curia) توجه خود را به‌وضع اسپانیا معطوف داشته بودند مخصوصا" که آنجا به‌عنوان یک دولت کلیسایی آنان را به‌هیجان واداشته بود. پاپ الکساندر دوم در مورد لشکرکشی مسحی اسپانیا علیه بارباسترو (Barbastro) در سال ۱۰۶۴م. اجازه‌نامه‌ای به‌تمام شرکت – کنندگان صادر کرد. در این لشکرکشی تعداد زیادی از سربازان فرانسوی و از جمله دوک گیلیوم اکویتین (Duke Guillaume Aquitaine) شرکت کرده بودند. بدیهی است که این فرانسویان مرکب از افراد عادی بودند که حمیت مذهبی‌شان برانگیخته شده بود تا آنجا که این لشکرکشی در اصل نوعی جنگ صلیبی بوده‌است، این جنگ، جنگی نبود که شاهان وظیفه دفاع و گسترش مسیحیت را در آن انجام داده باشند. توجه پاپها به امور اسپانیا همچنان ادامه داشت. پاپ اوربان دوم در نامه‌ای خطاب به کنت‌ها و شوالیه‌های مختلف کاتالونیا (Catalonia)

که‌احتمالا" کمی‌پس‌از موعظه صلیبی در کلارمونت (Clermont) نوشته شده ابراز داشته که آسپانیکه در لشکرکشی برای کمک به تاراگونا (Tarragona) شرکت کرده‌اند دارای همان امتیازات اشخاصی هستند که به شرق رفته‌اند، و از این مردان دعوت کرده که در مرزهای وطنشان به وظیفه خود عمل نمایند.

علاوه بر این پاپها سایر جنگجویان مسیحی را نظیر نورمنهای جنوب ایتالیا که‌برای فتح سیسیل می‌کوشیدند، تشویق به‌جنگ کردند. از توصیف گوفریدوس مالاترا (Gaufredus Malaterra) در خصوص جنگ سرامی سیسیل در سال ۱۰۶۳م. برمی‌آید که لشکرکشی این واقعه به‌عنوان جنگ صلیبی به‌حساب آمده است. حضور سن جورج در این لشکرکشی در نظر سربازان عادی به‌منزله جنگ صلیبی بوده است. مدتها پیش از این، وقتی که در سال ۱۰۸۷م. پیسا و ژنوا و و رم و امالفی به‌کمک همدیگر یک لشکرکشی دریایی علیه تونس راه انداختند، پاپ پرچمی را تقدیم آنها کرد.

سیاست پاپها فقط مردانی را که علیه مسلمین می‌جنگیدند تحت حمایت خود نمی‌گرفت بلکه تمام دشمنان مسیحیت را شامل می‌شد. چرا که ویلیام فاتح در هجوم به انگلستان در سال ۱۰۶۶م. از پاپها دعا و پرچم دریافت کرده بود. کمی قبل از آن یعنی در سال ۱۰۵۹م.، پاپ با شوالیه‌های نورمنی در جنوب ایتالیا که علیه بیزانس، یعنی علیه مسیحیان ارتدکس می‌جنگیدند قراردادی منعقد کرد. طبیعتا" لشکرکشی‌هائی که علیه کفار شرق اروپا انجام می‌شد موافقت کامل پاپ را در پی داشت. مفهوم جنگ صلیبی حتی علیه بدعتهایی در درون مسیحیت نیز بکار می‌رفت که یکی از آنها در سال ۱۲۰۹م. علیه کاتارها یا آلبی ژنسها (Albigensians) در جنوب فرانسه هدایت شد.

بنابراین اصلاحات کلیسایی از اواسط قرن یازدهم میلادی نقش مهمی در شکل‌گیری و دفاع از مفهوم جنگ صلیبی داشت. در این مفهوم، عقیده وظایف شاه مسیحی، شوالیه مسیحی و زایر مسیحی باهمدیگر تلفیق شد. معهذا از مفهوم جنگ صلیبی استفاده‌های دیگری نیز شد یعنی این عقیده به تعدادی از نیروهای زمان، خصوصا" نیروهای جدیدی که در شمال فرانسه و اراضی محصور ظهور کرده بودند جهت داد. بخاطر همین مساله تعیین حدود یک لشکرکشی ویژه و یا فرد خاص، و تعیین تعادل دقیق علائق مذهبی و دنیوی، مشکل است. گاهگداری احساس عمیق مذهبی رخ می‌نمود ولی در زمانی دیگر، علائق دنیوی همه‌چیز را تحت‌الشعاع خود قرار می‌داد. مثلا" می‌توان ابراز داشت که در بازپس‌گیری اسپانیا احساس مذهبی بیشتر از فتح جنوب ایتالیا و سیسیل توسط نورمنها — دست کم تا آنجائیکه منظور نظر رهبران بوده — دخیل بوده است.

تعمیق جنگهای صلیبی و جریان آن (۵)

در زمان پاپهای اصلاحگر همراه با گرایشهای تمرکزگرای آنها، سیاستشان نه‌تنها تمام مسیحیت غرب بلکه روابط آنرا با همسایگانش نیز در شرق در بر گرفت. در سال ۱۰۵۴م. روابط بین رم و قسطنطنیه به‌دلیل مبارزه بین اسقف میکائیل سرولاریوس و کاردینال هومبرت شدیدتر شد؛ ولی حالا دیگر روشن شده بود که این مساله، آنطور که قبلا" فکر می‌شد، شقاق کامل بین شرق و غرب محسوب نمی‌شود. در این میان هنوز بین این دو مرکز مسیحی‌نشین روابطی وجود داشت و افرادی برای

سازش بین این دو در تلاش بودند. ضمنا" امپراتوری بیزانس در سال ۱۰۷۱م. در منزیکرت (ملازگرد) شکست سختی از ترکان سلجوقی خورد، و تحت فشار شدید آنها و کفار اروپا قرار گرفت. وقتی که اوربان دوم (۹۹ — ۱۰۸۸م.) در سال ۱۰۹۵م. درخواست کمک نظامی امپراتوری بیزانس را دریافت کرد متوجه شد که بسیج این کمک، در بهبود روابط کلیسائی تاءثیر زیادی خواهد داشت. در سخنرانی سال ۱۰۹۵م. وی در کلارمونت، قبل از همه درخواست حمایت نظامی از مسیحیان شرقی موج می‌زد و او این درخواست را با عقایدی که رفته رفته به‌صورت جنگ علیه دشمنان مسیحیت درآمد ربط و پیوند داد.

از این نقطه نظر افکار عمومی اروپای غربی نیز آماده شد و با مفهوم جنگ صلیبی که سیاست پاپها کم‌کم راهش انداخته بود توجیه گشت. هیجان عجیبی بوجود آمده بود و عقیده جنگ صلیبی آتش به‌جانها زده بود. هرچند که در سخنرانی کلارمونت اشاره‌ای بر بیت‌المقدس نشده بود ولی آنچه که کاملا مردم را به‌طرف خود کشیده بود مساله برگرداندن بیت‌المقدس و انضمام آن به اماکن مقدسه فلسطین بود. توده مردم عمیقا تحت تاءثیر قرار گرفته بودند و این هیجانات سر [illegible] هیجانات پی‌تر زاهد، بی‌پروا به‌کار افتاد. نهضت صلیبی بلافاصله نیروی حرکت آنی بدست آورد. حتی [illegible] ایده‌آلیسم مذهبی محو شده بود، رهبران سیاسی هنوز فکر می‌کردند که می‌شود از مفهوم جنگ صلیبی [illegible] برد. بالاتر از همه این مساله بود که مفهوم جنگ صلیبی [illegible] اروپای غربی با نوعی تفسیر مجازی، هنوز [illegible] دارد.

درمقابل درخواست سخنرانی کلارمونت [illegible] محسوسی دیده می‌شد و [illegible]

سال ۱۰۹۷م. در قسطنطنیه جمع آمدند برای امپراتوری بیزانس زنگ خطری بوده است. مع‌الوصف روشی که عقیده جنگ صلیبی از طریق آن تحول یافت، این ضرورت را برای ارتشهای اروپای غربی بوجود آورد که بطرف جنوب یعنی بیت‌المقدس برانند. تسخیر این شهر در سال ۱۰۹۹م. و برقراری سلطنت بیت‌المقدس (با امارت‌نشینهای کوچک ادسا، انطاکیه و تریپولی) نشانگر پیشرفت اهداف نهضت صلیبی بوده است. معذلک این مقدارموفقیت، در نتیجه عدم وحدت مسلمین در سرتاسر این ناحیه که بعضی از آنها علیه یکدیگر جنگ می‌کردند صورت پذیرفت. وقتی که اتابکان موصل بر رقبای مختلف خود فائق آمدند و بر قدرت خود افزودند توانستند باردیگر ادسا را تصرف کنند (۱۱۴۴م.). سپس در سال ۱۱۶۹م. صلاح‌الدین وارد صحنه شد و مصر و سوریه را تحت سلطه خود درآورد و ضربات مهلکی به‌مسیحیان وارد ساخت که در سال ۱۱۸۷م. با تسخیر دوباره بیت‌المقدس به‌اوج خود رسید. سومین جنگ صلیبی (۹۲ — ۱۱۸۹م.) عکس‌العملی در مقابل این مصیبت بود. این جنگ پس از دو سال محاصره، شهر آکره (Acre)را در سال ۱۱۹۱م. باردیگر تسخیر کرد ولی دیگر نتوانست پیشرفت کند و صلیبیون به باریکه‌ای از منطقه ساحلی قانع شدند. پس از این دلسردی، جای تعجب نبود که علائق دنیوی، چهارمین جنگ صلیبی را برای تسخیر خود قسطنطنیه در سال ۱۲۰۴م. براه بیاندازد.

علائق عمومی در خود بیت‌المقدس متمرکز شده بود و نزاع بین جانشینان صلاح‌الدین، فرانکها را قادر ساخت که این دفعه با عقد قرارداد باردیگر در سال ۱۲۲۹م. تا ۱۲۴۴م. بیت‌المقدس را تسخیر کنند. در حدود سال ۱۲۵۰م. در مصر و سوریه قدرت از ایوبیان (سلسله صلاح‌الدین) به ممالیک منتقل

شد و فشار اینها بر صلیبیون رفته رفته مناطق آنهارا رو به‌کاهش برد. پس از اینکه ممالیک در سال ۱۲۹۱م. با حمله برق‌آسائی آکره‌را گرفتند در عرض یک یا دو ماه شهرهای ساحلی بدست آنها افتاد. کوشش مسیحیان برای بازگرداندن بیت‌المقدس کاملا" با ناکامی روبرو شد.

حتی پس از این مصیبت واپسین، بعضی از افراد هنوز خواب تسخیر بیت‌المقدس را از سوی مسیحیت می‌دیدند. اروپائیان غربی پس از قرن دوازدهم میلادی آگاهی روشنی از قدرت دولتهای اسلامی بطور اعم داشتند. رهبران آنها به شرایط بسیار پیچیده و باز استراتژیکی فکر می‌کردند و دریافته بودند که امکان ایجاد استحکاماتی در فلسطین و سوریه برای آنها وجود ندارد مگر اینکه آسیای صغیر و یا مصر تحت سلطه آنها قرار گیرد. شاه لوئی فرانسوی با پیاده شدن در مصر در سال ۱۲۴۹م. و سر لشکرکشی او به تونس در سال ۱۲۷۰م. یک چنین افکاری در سر داشت. در حوالی سال ۱۳۱۳م. گیلیوم آدام راهب مسیحی که از ایران، هند و اتیوپی دیدن کرده بود کتابی تحت عنوان De modo Saracenos extirpandi نوشت و در آن در میان چیزهای دیگر به‌لزوم ایجاد ناوگان مسیحی در اقیانوس هند اشاره کرد. فکر مسایل استراتژیکی گسترده برای گرفتن بیت‌المقدس در میان مورخین جنگهای صلیبی قرن چهاردهم میلادی نظیر رومن لول (Roman Lull)، مارینو سانودو (Marino Sanudo) و فیلیپ دومیزیه (Philippe de Mezieres) هنوز وجود داشت. از اینرو حتی در زمانیکه قدرتمندان واقعی، فکری برای تحقق آن در سر نداشتند مفهوم جنگ صلیبی تبلیغ می‌گردید.

اهمیت جنگهای صلیبی برای اروپا

اگر یک نفر پژوهشگر اسلام نظری بهاروپای قرون وسطی بیاندازد، بالاتر از همه با دو مساله مواجه می‌شود. یکی روشی است که در آن بین قرون دوازدهم و چهاردهم میلادی، تصویر تحریف شده‌ای از اسلام در اروپای غربی شکل گرفته و همین تصویر بعدها نیز فکر و اندیشه اروپائیان را تحت تاٌثیر قرار داده است، این نکته بطور کامل در فصل بعد مورد بررسی قرار خواهد گرفت. مساله دوم روش اغراق‌آمیزی است که در آن عقاید صلیبی فکر و ذکر اروپائیان غربی را انباشته است. چگونگی و جریان این کارهای احمقانه و توأم با جنون واقعاً جای بهت و حیرت دارد. در این میان هیچ نوع آگاهی از قدرت نظامی اراضی اطراف مدیترانه و یا شرایط طبیعی، درمیان جنگجویان وجود نداشت. پس بهچه صورت رهبران جنگهای صلیبی با وسایل موجود حمل و نقل توانستند ارتشهای خود را تا نواحی دوردست سوق دهند؟ در اینجا به عوامل مختلفی نظر می‌کنیم که برای سیر نهضت صلیبی کمک زیادی می‌کنند.

از آنچه که قبلاً درخصوص رشد عقاید صلیبی گفته شد برمی‌آید که در این عقاید ــ که پس از سال ۱۰۹۵م. متحول شدند ــ رگه‌های مختلفی از ایده‌آلیسم مذهبی دیده می‌شدند. از اینها گذشته بعضی از گرایشها و نیروهای دنیوی نیز در هدف جنگهای صلیبی برای گرفتن اماکن مقدسه از راه لشکرکشی‌های نظامی، راه یافته بود. اکثر نواحی اروپای غربی از نوعی سعادت عظیم مادی برخوردار بودند. تجارت شکوفا شده و ثروت رو بهافزایش بود. یک نوع خوشدلی و اتکاء بهخود در میان آنها موج می‌زد. معهذا زندگی برای بعضی از اقشار جامعه بسیار مشکل بود. مثلاً بسیاری از فرزندان نجبا و اشراف وجود داشتند

املاک خانوادگی حالا دیگر برای اهداف زندگی آنان کافی نبود. به‌همین دلیل و دلایل دیگر بیشترین نیروی طبقات بالای جامعه در جنگ با همدیگر صرف می‌شد. پاپها بدنبال تعادل زیاد صلح و صفا در سرزمینهای کاتولیک مسیحی بودند و دریافته بودند که این مساله فقط از راه لشکرکشی نظامی علیه کفارحاصل می‌شود. در اواخر قرن یازدهم نیز تجارب شوالیه‌های نورمنی در جنوب ایتالیا نشان داد که شوالیه‌های مسلح دارای قدرت نظامی زیادی هستند چرا که چند تا شوالیه‌های متحد توانسته بودند مناطق وسیعی را تحت سلطه خود درآورند و در این رهگذر املاک تازه‌ای برای خود دست و پا کنند.

معهذا همهٔ این عوامل مبین این نیست که چرا جنگهای صلیبی به‌طرف بیت‌المقدس و علیه مسلمین هدایت شد و چرا مثلا" برای گسترش مسیحیت در طرف شمال شرقی اروپا بکار نرفت. از نقطه نظر مذهبی در این میان مساله زیارت وجود داشت و برای مسیحیان زیارت بیت‌المقدس یک مساله ایده‌آل بود. و از نقطه نظر دنیوی نیز جاه طلبی‌های بازرگانی چندتا از شهرهای ایتالیا نقش زیادی در این رابطه بازی کرد. مع‌الوصف واقعیت مسلم این بود که اسلام برای اروپا از قرنها پیش دشمن واقعی محسوب می‌شد که از اسپانیا تا سوریه را تحت سلطه داشت و مرزهای خود را بدون هیچ محدودیتی به‌طرف شرق و جنوب گسترش داده بود. حتی پس از سال ۱۱۰۰م. اروپائیان غربی هنوز فکر می‌کردند که مسلمین به بیش از نصف دنیا حکومت می‌کنند. برخی نیز از تفوق و برتری فرهنگی اعراب آگاه بودند، و آنهائی که اعراب را در اسپانیا، سیسیل و یا جاهای دیگر می‌دیدند شاهد ایمان پاک و یکدست آنها نسبت به برتری دین خود، بودند. بعضی از مسیحیان حتی معتقد بودند ــ البته طبق یکی از جنبه‌های تعالیم عهد عتیق ــ که سعادت مادی

اعراب نشانه‌ای از الطاف خداوندی است. خلاصه، گرایش و برداشت اروپائیان غربی از اعراب مسلمان ذاتا" مساله‌ای بود که با ترس و احترام عجین شده بود.

در سال ۱۰۹۵م. وقایعی اتفاق افتاد که ترس اروپائیان غربی را نسبت به اعراب از بین برد و آنها را برای درگیری نظامی با آنان آماده کرد. تسخیر تولدو (طلیطله) در سال ۱۰۸۵م. گامی مهم در بازپس‌گیری اسپانیا بشمار می‌رفت و فتح سیسیل بدست نورمنها در سال ۱۰۹۱م. آنرا تکمیل ساخت. افرادی از شمال فرانسه، خصوصا" در دوره‌های مختلف بازپس‌گیری‌اسپانیا فعالیت زیادی داشتند. حدودا" در همین زمان بود که در شمال فرانسه Song of Roland شکل گرفت و با نمونه‌های دیگر پی‌گیری شد، و در اینجا با رواج مردمی بسیاری از آرمانهای نافذ شوالیه‌گری فرانسوی مواجه هستیم که در آن دشمنان آنها، ساراسن‌ها هستند. بنابراین بالاتر از همه عوامل چندی، نظیر عوامل مادی، معنوی و روانی دست به‌دست هم داده و اروپائیان را برای جنگ‌باساراسن‌ها ترغیب کرده است. برخی از آنها هویت ارضاء کننده خود را در مفهوم جنگجوی مسیحی دریافته بودند، و آنها با سوق دادن جنگ علیه دشمنانی که یک زمانی از آنها می‌ترسیدند و هنوز هم بعضی از برتریهای آنها را قبول داشتند. ویژگی آرمانی این مفهوم را هرچه بیشتر تقویت کردند.

اهمیت بنیادی نهضت صلیبی این بود که اروپای غربی از طریق این نهضت به‌هویت خود پی‌برد. این برآیند مثبت شکست سیاسی و نظامی آنها را جبران کرد. اروپا علیرغم این شکست، بنا به عوامل و علل دیگر رو به پیشرفت رفت. از سوی دیگر مسیحیت شرقی با جنگهای صلیبی از پا درآمد و بالاخره مقهور ترکان عثمانی شد؛ در این زمینه نتیجه جنگهای صلیبی

ضد هدف متعهد آنها بود. صلیبیون از نظر فرهنگی، بعضی از جوانب جذاب حیات اسلامی را در شرق به‌تجربه نشستند و سعی کردند در موقع برگشت به وطنشان از آنها اقتباس و تقلید کنند. در دولتهای صلیبی چندین ترجمه از عربی به‌زبان لاتین انجام شد. مع‌الوصف بطور کلی توسعه فرهنگ مادی و معنوی اعراب در اروپا بیشتر در زمانی صورت گرفت که اعراب در اسپانیا و سیسیل حضور داشتند.

ماحصل کلام، جنگهای صلیبی کمک کمی هم به نهضت اکتشافات جغرافیائی کرد که به کشف آمریکا و راه هندازطریق دماغه امید نیک انجامید. اروپائیان غربی در نتیجه لشکرکشی‌ـهای صلیبی و کارهای بازرگانی دریافتند که در فراسوی دولتهای اسلامی، دولتهای دیگری نیز وجود دارند که نه مسلمان و نه مسیحی هستند. وقتی که از راه مدیترانه و یا اروپای شرقی پیشرفت به‌سوی بیت‌المقدس مقدور شد بعضی از افراد، از اینکه نکند ساراسن‌ها از عقب به‌آنها هجوم بیاورند متوحش شدند. اشاره بر ایجاد ناوگان مسیحی در اقیانوس هند بی‌تردید جدی تلقی نشده، ولی احتمالا" از یاد هم نرفته است و بنابراین یکی از جنبه‌های تسلط بر هند، چه از طریق آفریقا و چه از راه اقیانوس آرام، شده است. البته بعضی از آنهایی که در کارهای اکتشافی شرکت می‌کردند و دست داشتند این مسایل را جزو مسایل صلیبی به‌حساب آورده و اعضای این کارهای اکتشافی با صلیب صلیبیون مجهز شده بودند.

اهمیت مثبت جنگهای صلیبی برای اروپای غربی در فرق نمایان بی‌اهمیت بودن آنها برای دنیای اسلامی بود. این جنگها در نظر مسلمین چیزی جز یک رشته وقایع مرزی نبود. در فصل بعد به این فرق نمایان توجه زیادی خواهد شد.

توضیحات :

۱) در مورد کتابشناسی نگاه کنید به یادداشت ۲، فصل ۱.

۲) در سانتیاگو کومپوستلا جای سن جیمز بزرگ (پسر زبدی) و سن جیمز کوچک (یا جوست برادر مسیح) عوض شده و اغلب بین سانتیاگو و مسیح بر برابریهائی تاءکید شده است. بخاطر عقیده به دوگانگی الهی، سانتیاگو در بین مردم به برادر دوقلوی مسیح معروف شده هرچند که ارتدکسی‌ها این نظریه را قبول ندارند، آمریکو کاسترو، همان ماءخذ، ص ۴۹ ــ ۱۳۰. کاسترو عقیده دارد که نهضت مذهبی مسیحیان واکنشی در قبال انگیزه مذهبی اعراب بوده است ولی برای این مساله شواهدی وجود ندارد و احتمال دارد که زیارتگاه سانتیاگو واکنشی درمقابل سلطه سیاسی اعراب بوده باشد که با مسک نفس آنها در مسایل مذهبی دوچندان شده است.

۳) در این فصل بیشتر براساس اثر بنیادی کارل اردمان بنام Die Entstehung des Kreuzzugsge danken اشتوتگارت، ۱۹۳۵م.، (۱۹۵۵م.) او در صفحات ۶۵، ۹۷ از بروتو کورفوزی صحبت می‌کند. همچنین بایستی از کتاب پ. آلفاندری، تحت عنوان La chretiente et l'idee de Croisade ۲ جلد، پاریس، ۱۹۵۴م.) نام برد. والتر اولمان در کتاب **تاریخ تفکر سیاسی: قرون وسطی** (هارموند سورث، ۱۹۶۵م.)، ص ۷۶ از عبارت اگوبار راجع به مفهوم شمشیر حاکم نقل کرده است. موریس کین در کتاب The Pelican History of Midieval Europe (هارموند ــ سورث، ۱۹۶۹م.)، ص ۱۲۱، دعائی را در حق شمشیر

شوالیه نقل کرده است.

۴) به‌غیر از آثار عمومی که این دوره را بررسی کرده، مقاله بسیار مهمی هم از جرت تلنباخ در کتاب Studi - Gregoriani، جلد ۲، به‌ویراستاری گ.ب. بورینو (رم، ۱۹۴۷م.)، صفحات ۴۹ – ۱۲۵ وجود دارد.

۵) در مورد فصل مربوط به جنگهای صلیبی بیشتر از کتاب **تاریخ جنگهای صلیبی** سر استیون رانسیمان (کمبریج، ۱۹۵۱ – ۱۹۵۴م.، ۳ جلد، هارموند سورث، ۱۹۶۵م.) استفاده شده است. او در کتاب The Eastern - Schism (اکسفورد، ۱۹۵۵م.) روابط پاپها را با کلیساهای شرقی در قرون یازدهم و دوازدهم مورد بررسی قرار داده است. عزیز. آ. عطیه در کتاب **جنگهای صلیبی در اواخر قرون وسطی** (لندن، ۱۹۳۸م.) جنگهای صلیبی پس از سال ۱۲۹۰م. را بررسی کرده است. پالمر. ا. ترول در کتاب The Criticism of the Crusade... (آمستردام، ۱۹۴۰م.) به ناکامی گرگوری دهم (۱۲۷۱ – ۷۶م.) در مورد اتحاد اروپای غربی برای گرفتن سرزمینهای مقدس نظر افکنده است. البریخت نوت در کتاب Heiliger Krieg und - Heiliger Kampf in Islam und - Christentum (بن، ۱۹۶۶م.) درباره مسالهٔ تاثیر عقیدهٔ اسلامی جهاد بر مفاهیم مسیحی بحث کرده و جواب منفی بدان داده است. جان ل. لاموند در مقالهٔ "جنگهای صلیبی و جهاد" نتیجه‌گیری کرده که: "مذهب در قرون دوازده و سیزده همان نقشی را بازی می‌کرد که امروزه ایدئولوژی سیاسی ایفاء می‌کند؛ نه مسیحیان و نه مسلمین، جز در چند مورد استثنائی، از مذهب استفاده

نکردند مگر برای نیل به اهداف سیاسی، مذهب نوعی ایدئولوژی بود که افراد تحت لوای آن می‌جنگیدند و مرگ را با آغوش باز می‌پذیرفتند" (ص ۱۹۷).

فصل پنجم

علم و فلسفه در اروپا

در فصل گذشته بر این نکته تاکید شد که برداشت اروپای غربی از اعراب حاوی دو عنصر متضاد بود یعنی از یک سو ترس عمیق از آنها، و از سوی دیگر تحسین آنها که با اعتراف به برتری آنان دوچندان شده بود. ترس از اعراب تا حدی در اواخر قرن یازدهم‌میلادی با تسخیر شهر تولدو در سال ۱۰۸۵م. و استیلا بر سیسیل در سال ۱۰۱۹م. و سقوط بیت ـ المقدس در سال ۱۰۹۹م. از بین رفت. شاید همین از بین رفتن ترس باعث شد که راه را برای اروپائیان غربی هموار کرد تا به فرهنگ معنوی اعراب، که تحسینش می‌کردند، بذل توجه کنند. شاید حتی اگر در این میان پیروزیهای نظامی هم در بین نبود، آنها بازهم تمام علوم اعراب را مورد بحث و بررسی قرار می‌دادند. البته در قرن دوازدهم میلادی بود که محققین اروپائی به علم و فلسفه علاقمند شدند و دریافتند که چقدر باید از دنیای‌اسلامی یاد بگیرند و چه اندازه بایستی آثار عربی این علوم را مطالعه کرده و عمده‌ترین آنها را بزبان لاتین برگردانند (۱).

برخوردهای نخستین با علوم مسلمین

در میان اروپائیان، قبل از دوره‌گسترده ترجمه در قرن دوازدهم میلادی، کوششهای پراکنده‌ای برای‌پیشرفت در رصد

علوم انجام شده بود. بعضی از شواهد ضمنی نشان می‌دهد که کارترجمه آثار عربی به‌زبان لاتین در قرن نهم میلادی آغاز گردیده است. اولین محقق قابل اعتنایی که علوم اعراب را مورد مطالعه قرار داد جربرت اوریلاک (Gerbert aurillac) بوده که با عنوان سیلوستر دوم (۱۰۰۳ ــ ۹۹۹م.) به‌مقام پاپ اعظمی رسید. جربرت در جریان زندگی کلیسائی خود در زمینه تعلیم و تربیت اشتهار یافت و خصوصاً" در منطق و ادبیات لاتین سرآمد شد. معهذا به علوم نیز علاقه زیادی داشت. در سن بیست سالگی سه سال در کاتالونیا (۷۰ ــ ۹۶۷م.) گذرانید و در آنجا پیش یکی ازاسقفها به‌تحصیل ریاضیات و نجوم پرداخت. بعدها افسانه پر آب و تابی درباره چگونگی دیدار وی از قرطبه و تحصیل "علوم ممنوعه" در نزد یک نفر معلم ساراسنی و اغفال دخترش و فروش کتابهایش بر سر زبانها افتاد. تمام این گفته‌ها قابل رد است. مدرکی که نشانگر تحصیل زبان عربی توسط او باشد وجود ندارد، ولی معلوم شده که صومعه ریپول (Ripoll)کاتالونیا دارای کتابخانه‌ای بود که درآن ترجمه ــ هائی ازآثار عربی در زمینه علوم وجود داشت.

جربرت در ریاضیات و نجوم بر همه محققین مسیحی عصر خود پیشی گرفت. او همچنین در زمینه ساختن قالبهای مختلف به‌عنوان "کمکهای تعلیمی" درخصوص تشریح مفهوم بطلمیوس از کائنات عملاً" به‌کار پرداخت. او احتمالاً" بااسطرلاب نیز آشنایی داشته است. وی در زمینه ریاضیات قالب و نوع جدیدی از چرتکه ساخته‌است؛ و این نخستین اشاره بر کاربرد اعداد عربی در اروپا است ولی این مساله با پذیرش عمومی دنبال نشده است. جربرت در این زمینه بسیار جلوتر از زمان خود بوده است.

در این خصوص اطلاعات جسته و گریخته دیگری نیز از

قرن دهم و یازدهم میلادی وجود دارد. یکی از نسخه‌های خطی قرن دهم ریپول حاوی دو رساله لاتینی درباره اسطرلاب است که بایستی براساس منابع عربی بوده باشد. تا به‌حال مشخص شده که در حدود سال ۱۰۲۵م. اسطرلابی در لیژه (Liege)وجود داشته است، و دو اثر دیگر راجع به اسطرلاب (به‌تاریخ حدود ۱۰۴۸م. و همراه با تعلیم عربی) منسوب به‌یک نفر محقق آلمانی‌بنام‌هرمانوس‌کونتراکتوس(Hermannus Contractus) است هرچند که این اسناد در مظان شک و تردید است. بنابراین همین اطلاعات جزئی کافی‌است نشان دهد که علم ریاضیات و نجوم از طریق اسپانیا در اروپا توسعه یافته است.

از سوی دیگر علم پزشکی از راه متفاوتی در اروپا رخنه کرد و به‌احتمال قریب به‌یقین با مکتب کهن پزشکی در سالرنو رابطه داشته است. در قرن دهم میلادی یک نفر یهودی که معمولاً دونولو ([illegible])نامیده می‌شد و توسط ساراسن‌ها به‌اسارت رفته بود، چندین رساله پزشکی، برای این مکتب به‌زبان عبری تحریر کرد، و این رسالات حاوی عناصر طب اسلامی بود. معهذا در این زمینه گام مهم یک قرن‌بعد توسط یک نفر محقق برجسته معروف به "کنستانتین افریقائی" برداشته شد، اسم اصلی وی ناشناخته است. طبق گزارشات معمولی او زندگی خود را به تجارت می‌گذرانید که بین تونس و جنوب ایتالیا در رفت و آمد بود و احتمالا" داد و ستد فرش می‌کرده است. وی در دیداری از مکتب سالرنو دریافت که این مدرسه تاچه اندازه عقب‌افتاده است و بنا به‌دلایلی که برای ما ناشناخته است تصمیم گرفت که بدنیای اسلامی رفته و تحصیل علم پزشکی کند. پس از چندی به سالرنو برگشت. این اطلاعات بیشتر به افسانه می‌ماند ولی یقین است که سالهای آخر عمرش را در صومعه بندیکتی مونت کاسینو (Monte Cassino)گذرانده و به

ترجمه آثاری که در زمینه پزشکی تحصیل کرده بود، به‌زبان لاتین، پرداخته است. در میان این آثار (کتاب الملکی) Liber regius، مجموعه‌ای درباره پزشکی بود که علی عباس پزشک قرن دهم میلادی عراق تالیف کرده بود.

دوره وسیع ترجمه

تعدادی از نسخ خطی ترجمه‌های آثار عربی به‌زبان لاتین وجود دارد که امروزه بنا به تصور بعضی از متخصصین امر مدت زمان طولانی از ترجمه آنها نگذشته است. مشکلاتی نیز درخصوص تعیین هویت مترجمین وجود دارد. بنابراین در حالیکه تشریح نهضت ترجمه بسیار مهم است لازم می‌آید که به‌تفصیل مورد تصحیح قرار گیرد.

پس از استیلای مسیحیان در تولدو در سال ۱۰۸۵م.، تعدادی از مسلمین و یهودیان عربی زبان همچنان طبق معمول زندگی خود را درآنجا ادامه دادند. رایموندو (Raimundo اسقف اعظم تولدو از سال ۱۱۲۵م. تا زمان مرگش در سال ۱۱۵۱م.، دریافت که این فرصت خوبی برای او است و لذا از دانشمندان دعوت به‌عمل آورد که به تولدو بروند. او، وقتی که پی‌تر مقدس در سال ۱۱۴۲م. از اسپانیا دیدن کرد با او ملاقات نمود و احتمالا" در امر برنامه ترجمه نیزمشوق و حامی او شده است. معهذا تا آنجا که معلوم شده، دوتا از برجسته‌ترین مترجمین تا پس از مرگ رایموندو در تولدو فعالیتی نداشته‌اند. یکی ازاینها دومینیک گوندیسلاوی (Domini Gundislavi) یا دومینگو گونزالس، سر شماس سگوویا (Segovia)، ابن ـ داود (یکی از یهودیانی که به‌دین مسیحی گرویده بود) و جان

سویل (جوناس هیسپالنزیس) ــ که هردو یقینا" افراد متمایزی هستند و نبایستی با جان هیسپانو اشتباه شوند ــ را به‌عنوان دستیاران عربی در خدمت خود داشت. احتمال دارد که گوندیسلاوی اثری را برای ترجمه انتخاب می‌کرده و وقتی که دستیاران عربی زبان اوآنرا از عربی به لاتین برمی‌گرداندند او آخرین فرم لاتینی اثر را می‌دیده است. بنظر می‌رسد که اکثر ترجمه‌های قرن دوازده میلادی با این روش توسط این دو مترجم که توأمان کار می‌کردند، انجام شده باشد. مترجم برجسته دیگر جرارد کرمونا (Gerard Cremona)یک‌نفر ایتالیائی بود که به تولدو رفت و مدت چندین سال تا زمان مرگش در سال ۱۱۸۷م. در آنجا کار کرد. یک صد ترجمه به‌اونسبت داده شده است. اشاره‌شده که وی در خدمت خود گروهی از مترجمین را داشته که تحت نظرش کار می‌کردند و معروف است که با یک نفر مضارب مسیحی بنام غالب یا گلیپوس همکاری می‌کرده است. اشاره دیگر اینست که جرارد کرمونا نامی است که محققین بعد به ترجمه‌ای اطلاق کرده‌اند که درخصوص آن در شک و تردید بوده‌اند.

قسمتهای دیگر اسپانیا نیز در قرن دوازدهم میلادی به امر ترجمه کمک زیادی کرد. کمی قبل از گوندیسلاوی، هوگ سانتالا (Hugh Santalla) بود که آثار علمی اسلامی را بنام اسقف ترازونا (Trazona)شهر کوچکی در غرب ساراجوسا ترجمه کرد. حدودا" در همان زمان و در همان مکان، دو نفر از محققین ماوراء پیرنه با کمک هم، وقتی که مشغول ترجمه بعضی از آثار الهی ابوت پی‌تر مقدس بودند (که در فصل بعد گفته خواهد شد) دست به ترجمه آثار نجومی و علم کائنات زدند. این محققین هرمان‌ازاهالی‌دالماتیا - Hermann of (Dalmatia) و یک نفر انگلیسی بنام روبرت کتون

نیز در اسپانیا در اقلیت بودند، با اعراب میانه خوبی داشتند. در اواسط قرن دهم میلادی درمی‌یابیم که حسدای‌بن شپروط پزشک دربار عبدالرحمن سوم شده و در خدمت خلیفه به‌صورت یک سیاستمدار موفق درآمده و گروهی از محققین تلمودی را در اسپانیا جایگزین کرده است. از طریق همین محققین، زبان عبری به‌صورت یک زبان علمی درآمد. یهودیان در اینجا برای کارهای روزمره از زبان عربی و یا رومی استفاده می‌کردند. بعضی از یهودیان علم فلسفه را پیش اعراب یاد می‌گرفتند و در این علوم متخصص هم می‌شدند. برخی از آنها نظیر ابن گبیرول (متوفی ۱۰۵۸م.) و یا میمونیدا (متوفی ۱۲۰۴م.) به‌زبان عربی می‌نوشتند. در اوایل قرن دوازدهم میلادی آثار علمی عربی به‌زبان عبری ترجمه شد و بعضی از آثار بنیادی نیز به این زبان تاءلیف یافت. یکی از محققیـــن معـــروف یهود، ابن عزرا یا آبراهام جودائوس (متوفی ۱۱۶۷م.) بود. در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی تحقیقات یهودیان نه‌تنها در اسپانیا بلکه در جنوب فرانسه و جاهای دیگر نیز رشد کرد. در بعضی موارد هم آثار عبری به‌زبان لاتین ترجمه شد، ولی یهودیان فارغ از این مسایل، از آن روزی که با محققین مسیحی اروپای غربی تماس نزدیک برقرار کردند علم و فلسفه اسلامی را به‌آنها منتقل نمودند.

بقیه این فصل را اختصاص می‌دهیم به علوم مختلف، تا ببینیم کدامیک از آثارعربی اول از همه مورد اقتباس و تقلید قرار گرفته و سپس تکمیل گشته است.

توسعه ریاضیات و نجوم در اروپا (۳)

بنظرنمی‌رسد که حربرت اوریلاک در بررسیهای ریاضی‌اش شاگردانی داشته‌باشد، و استفاده زیاد از ارقام عربی بلافاصله صورت نپذیرفته است. در زمینه نجوم جرقه‌هایی از علاقه به‌آنرا می‌توان در مطالعات اولیه در لورن و جاهای دیگر سراغ گرفت. معهذا در هر دو مورد تا قرن دوازدهم طول کشید تا این علوم عمیقاً" در اروپا ریشه کرد.

خوبست بحثمان را با توصیف اقتباس ارقام عربی شروع کنیم، هرچند که از نظر سالشماری به‌قرن سیزدهم میلادی تعلق دارد. تا این زمان در اروپای غربی استعمال اعدادناهنجاررومی معمول بود که بر مشکلات اعمال ریاضی هرچه بیشتر می‌افزود و شدیداً" بررسی تئوری ریاضی را به‌تعویق می‌انداخت. چند نفر هم، اینجا و آنجا، از سیستم شصت‌تایی یونانی استفاده می‌کردند. انتشار کتاب Liber abaci (کتاب عباسی) توسط لئوناردو فیبوناچی از اهالی پیسا، در سال ۱۲۰۲م.، باعث شد که اعداد عربی بطور کلی و وسیعاً" در همه‌جا رواج پیدا کند. نویسنده در این کتاب نشان داده بود که چطور "اعداد دهگانه" اعمال حساب را ساده‌تر کرده و توسعه‌اش می‌بخشد. داستان اینکه چطور لئوناردو این کتاب را تحریر کرد، جای تاءمل دارد. پدر او مدت زمان زیادی عهده‌دار تجارت کلنی پیسا در بوجی (Bougie) الجزایر بود و در برخوردهایش با تجارمسلمان به برتری اعداد عربی پی‌برده بود. او برای آماده سازی پسرش در این زمینه، او را به‌نزد یک نفر معلم ریاضی عرب در بوجی فرستاد. احتمالاً" پدرهای دیگر نیز این کار را انجام دادند ولیکن لئوناردو دارای قریحه عجیبی در زمینه ریاضیات بود و سرودی نبوغ خود را دراین خصوص نشان داد. در این میان حتی

نوعی گرایش عربزدگی وجود داشته که خود اسم او مبین این مساله است. او "لئوناردوس فیلیوس بوناچی" نامیده می‌شد و حال آنکه بوناچیوس بایستی کنیه او باشد که نمایانگر یک اسم عربی نظیر حسن یا صالح است.

به‌محض اینکه استفاده از اعداد عربی تثبیت شد طولی نکشید که برای تمام کارهای روزمره مورد استفاده قرار گرفت. همپای اعداد عربی بعضی از واژه‌های مختلف نیز وارد زبانهای اروپائی شد. Chiffre فرانسوی، Ziffer آلمانی، و Cipher انگلیسی و نیز Zero فرانسوی و انگلیسی مشتق از صفر عربی است که معنی هیچ می‌دهد. واژه عربی درخصوص علائمی که برای نشان دادن وضع ویژه‌ای (یکان، دهگان، صدگان و غیره) بکار می‌رفت صفر بود. چون این‌علامت برای ایده پیچیده‌ای بکار می‌رفت، اختراع اصلی آن احتمالا" بعد از اختراع اعداد نهگانه بوده است، و بعضی از استفاده‌کنندگان اعداد نهگانه در کاربرد صفر دچار اشکالاتی شده‌اند ــ آنها هنوز عادت داشتند جای صفر را سفید باقی بگذارند. با وجود این و یا شاید هم به‌همین دلیل، واژه صفر برای اشاره به‌تمام اعداد دهگانه وارد زبانهای اروپائی شده است. یک لغت دیگر عربی نیز بنام سفر (در عربی تلفظ های گوناگونی دارد) وجود دارد که معنی "کتاب" و "نوشته" می‌دهد که بعضی اوقات گویا استعمال اروپائی آنرا تحت تاءثیر قرار داده است، ولی بطور کلی این مساله غیر محتمل می‌نماید.

در دوره کارولینی در زمینه بحث درخصوص تقویم مسیحی، مساله نجوم مطرح شد و چنانکه قبلا" گفته‌شد، علاقه به این علم ریشه در قرون سابق داشت. بایستی گفت که پیشرفتهای جدید در باب نجوم عربی با یک نفر یهودی اسپانیائی شروع شد که در سال ۱۱۰۶ م. به‌دین مسیحی گروید و نام پدرو آلفونسو

اتخاذ کرد. از نوشته‌های خود او در این مورد چیزی نمانده، ولی وی در نسل منجمین بعدی، خصوصاً" در فرانسه و انگلیس، تاءثیر زیادی بجا گذاشته است. او در سال ۱۱۱۰م. به‌عنوان پزشک شاه (هانری اول) وارد انگلیس شد و علم خود را به یک نفر کشیش بنام والچر که از اهالی لورن بود و مدت چندین سال به‌مشاهدات نجومی پرداخت، منتقل کرد. والچر و ادلارد بثی، که او هم تحت نفوذ پدرو آلفونسو قرار گرفته بود، به‌کمک‌هم یک سنت علمی ایجاد کردند که در زمان رابــرت گــروستستــه (Robert Grosseteste) (متوفی ۱۲۵۳م.)، که برای مدتی دفتردار دانشگاه آکسفورد بود، به‌اوج خودرسید. این افراد صرفاً" به‌پدیده‌های طبیعی علاقه‌ای نداشتند بلکه ذاتاً" با نوعی گرایش علمی که بر مشاهده و تجربه تاءکید داشت، سرشته شده بودند. گروستسته همچنین در مورد ساخت ریاضی زیربنائی جهان مادی تاءکید می‌فشرد. در زمان رابرت گروستسته آثاری در این زمینه بطور مستقیم از زبان یونانی ترجمه شد ولی انگیزه اصلی تحولات علمی از راه تماسهای شخصی با سنت زنده عربی و ترجمه‌های لاتینی از آثار عربی نشاءت گرفت.

علم پزشکی در اروپا (۴)

علم پزشکی در اروپا، قبل از اینکه علم پزشکی دنیای اسلامی بدان اثر بگذارد، گویا در سطح بسیار پائینی بوده است. اسامة بن منقذ یکی از نویسندگان عرب دوره جنگهای صلیبی توصیف بسیار جالبی از معالجه ابتدایی اروپا عرضه کرده است. عموی نویسنده که یک نفر شاهزاده عربی بود پزشکی را بنا بدرخواست یک همسایه فرانکی، بدانجا فرستاد ــ وقتی که این

پزشک پس از یک دوره کوتاه مدت اقامت، بهوطنش برگشت، داستان جالبی برای گفتن داشت. او اجبارا" یکنفر شوالیه و یک نفر زن را معالجه کرده بود. شوالیه دملی در زانو داشته که پزشک مزبور ضمادی برای سر باز کردن آن تجویز میکند که روی دمل بگذاردتا دمل سر باز کند و پس از خارج شدن چرک تسکین یابد. زن از "یبوست" رنج میبرده است، هرچند که ماهیت دقیق این وضع روشن نیست. پزشک دستور غذای سفت و سختی، شامل استفاده از سبزیجات تازه، به او تجویز میکند. در این زمان یکی از پزشکان فرانکی وارد میشود. او از شوالیه میپرسد که آیا حاضر است که با یک پا زندگی کند؟ و یا با دو پا بمیرد (منظور میخواسته پایش را که دمل داشته قطع کند)؟ شوالیه با صراحت جواب او را میدهد و پزشک مزبور پای او را روی کنده درختی قرار میدهد تا مرد نیرومند دیگری با تبر پای او را قطع کند. اولین ضربه پای او را جدا میکند. و دومین ضربه بهمغز او فرود میآید و او را جابجا میکشد.

معالجه زن بدتر از این بوده است. پزشک فرانکی میگوید که جنی در قالب او فرو رفته و موهای سرش بایستی زده شود. این کار انجام میشود و زن مزبور به رژیم غذایی خود یعنی سیر و خردل برمیگردد. "یبوست" افزایش مییابد و پزشک این افزایش را به این مساله نسبت میدهد که جن وارد مغز او شده است. او سپس یک آلت برنده صلیبی شکل میسازد و پوست سر او را طوری با آن آلت میبرد که جمجمه سر او درمیآید و آنرا در نمک میخواباند. و زن بلافاصله جان بهجان آفرین تسلیم میکند. سپس پزشک عرب از مردم میپرسد که آیا به او احتیاج دارند یا نه؟ و جواب میشنود که نه، و لذا به وطنش برمیگردد.

این داستان یادآور گزارشی از یک هیاءت مسیحی درباره

یک‌نفر پزشک جادوگر آفریقایی در قرن نوزدهم است! معهذا این داستان تنها داستان اسامه درباره علم پزشکی اروپا نیست. او همچنین معالجه یک پای متعفن را توسط یک نفر پزشک فرانکی گزارش کرده و نیز معالجه خنازیر را توسط یک نفر فرانکی توصیف نموده و افزوده که خود او این شیوه معالجه را قبول کرده و نتیجه موثری هم گرفته‌است. هرچند که می‌توان درباره قضاوتهای مساعد و نامطلوب اسامه مقایسه‌ای انجام داد معذلک می‌توان دریافت که تصویری که اسامه از پزشکی اروپا ترسیم کرده بسیار دقیق و بجا بوده است. در داستان اولی قبل از همه غفلت از علل طبیعی و وضع مرض‌شناسی را به‌انتقاد می‌نشیند و در داستان دومی از عدم تکنیک کافی جراحی انتقاد می‌کند. از سوی دیگر اسامه فرانکها را بخاطر دانش آنها از خواص طبی بعضی او مواد معدنی و سبزیجات تمجید می‌نماید.

منابع اروپائی هم این سدت و ضعف علم پزشکی اروپائیان را مد نظر قرار داده‌است. قدیمترین مکتب پزشکی آنها مکتب سالرنو بوده، گرچه تاریخ اولیه آن در ابهام است. آب و هوای این منطقه برای بهبود بیماران مناسب بوده است و در این میان اشاره‌ای هم به‌وجود یک "بیمارستان" بندیکتی درآنجا در اواخر قرن هفدهم میلادی شده است، آنجا احتمالا" یک موسسه شبانه‌روزی بوده تا موسسه‌ای که در آن معالجات انجام می‌شده است. صحبتهائی از اتحادیه پزشکان هم شده که اول تحت نظر اسقفها قرار داشته ولی بعدها به‌صورت یک نهاد مادی درآمده است. برای همین نهاد بوده که دونولو و کنستانتین آفریقایی ترجمه‌های زیادی از آثار عربی انجام داده‌اند. یکی از آثار دولونو بیش از یکصد دارو را تشریح کرده که بیشتر از نباتات درست شده بود، کنستانتین هم اصلا" فروشنده دارو بوده است. بنابراین چنین می‌نماید که مطالعه داروها دست کم

قسمتی از بررسیهای پزشکی مکتب سالرنو را در قرن یازدهم در دربر می‌گرفته است. معهذا قبل از سال ۱۱۰۰م. مطالعه آناتومی نیز بر علوم افزوده شده که برای تشریح قبل از همه از خوکها استفاده کرده‌اند و بعدها نیز جسد مجرمین را تشریح نموده‌اند.

یکی دیگر از مکاتب اولیه پزشکی که احتمالا" شعبه‌ای از مکتب سالرنو بشمارمی‌رفته، مکتب مون پلیه بوده است. درسال ۱۱۳۷م. یکی از دانشجویان هنر پاریس، تحصیل طب را در مون‌پلیه انجام داده است. اکثر جمعیت این شهر از اعراب و یهودیان و نیز مسیحیان عربی زبان تشکیل شده بود، و در اوایل قرن سیزدهم میلادی مناسبات نزدیکی با مکاتب عربی اسپانیای جنوبی داشته‌است. بههمین دلیل کمک مون پلیه درخصوص گسترش علم طب اروپا، البته آنهم تحت تاءثیر طب اسلامی بسیار مهمتر از آن است که امروزه مشخص شده است.

جراحی در مکاتب‌پزشکی بتدریج مورد قبول قرار گرفته و مطالعه شد. اصلا" جراحان از افراد طبقهٔ پائین اجتماع بودند که در مکاتب پزشکی تحت نظر معلمین کار می‌کردند. در اواخر سال ۱۱۶۳م. یک فرمان کلیسائی صادر شد و تعلیم جراحی را به‌عنوان قسمتی از کارهای پزشکی ممنوع کرد. احتمالا" تحول در جراحی زمانی صورت گرفت که افق این نوع بررسیهای طبی در نتیجه ترجمه آثار عربی و تجربه عملی صلیبیون از علم طب ساراسنها، فراختر شد. در سال ۱۲۵۲م. برونو دولانگبورگو (Bruno da Langoburgo) توانست در پادوا اثر مهمی بنام Chirurgica Magna تاءلیف کند.

تجربه جنگهای صلیبی همچنین در سال ۱۲۰۰م. ایجاد اولین بیمارستانها، به‌مفهوم نهادهایی مخصوص بیماران، انجامید، ولی این بیمارستانها هنوز از نظر بخشهای مجزا برای بیماریهای واگیر، در سطح پائین‌تر از سطح بیمارستانهای اعراب

بود. پزشکان از بیماران در بیمارستانها دیدن می‌کردند ولی اولین گزارش از بیمارستانی که دارای پزشک ویژه زندانس بوده از بیمارستانی در استراسبورگ در سال ۱۵۰۰م. است. یکی دیگر از اعمال پزشکی اعراب — یعنی تعلیم بالینی به دانشجویان در بیمارستانها — تا حدود سال ۱۵۵۰م. در اروپا مورد اقتباس قرار نگرفت.

فهرستی از آثار چاپی اولیه نشانگر اتکای طب اروپائی به طب اسلامی تا قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی است. اولین اثر تفسیری است بر قسمت نهم *الحاوی* بزرگترین دانشنامهٔ طبی رازی، که فراری دوگرادو (Ferrari da Grado) استاد پاویا (Pavia) آنرا تحریر کرده است. قانون ابن سینا در سال ۱۴۷۳م. و باردیگر در سال ۱۴۷۶م. منتشر شد و پس از اینکه اولین اثر کامل چاپ شده به شصتمین چاپ خود رسیده است. تا سال ۱۵۰۰م. شانزدهمین چاپ قانون منتشر شده است. این اثر که تا بعد از سال ۱۶۵۰م. همچنان مورد استفاده بوده به‌عنوان یکی از پرخواننده‌ترین آثار طبی تاریخ قلمداد شده است. بدنبال کتاب *قانون*، آثار دیگری از قبیل بعضی از نوشته‌های رازی، ابن سینا، حنین بن اسحاق، اسحاق یهودی و علی عباس، از زبان عربی ترجمه شده است. یک آمارگیری نشان می‌دهد که تعداد اشارات بر آثار اسلامی در آثار اولیه طبی اروپائی مبین تاءثیر بیش از حد طب اسلامی نسبت به طب یونانی در اروپا است. مثلاً در آثار فراری دوگرادو به ابن سینا بیش از سه هزار بار، به‌رازی و گالن هرکدام هزاربار و بقراط (هیپوکراتس) فقط صد بار اشاره شده است. خلاصه کلام اینکه علم طب اروپائی در سده‌های پانزدهمین و شانزدهم در سطح بسیار پائین‌تر از طب اسلامی قرار داشته است.

منطق و ماوراءالطبیعه (۵)

سال ۱۱۰۰م. نقطه مساعدی است که بررسی وضع معارف فلسفی در اروپا شروع شده است. در سال ۱۱۱۰م. آنسلم رخت از جهان بربست و بی‌تر آبلار چشم بدجهان گشود. معارف کلاسیک در صوامع و مکاتب کلیسائی احیاء شد ولی بیشترین توجه به جنبه‌های ادبی معطوف گشت. از قرن دهم میلادی به‌بعد تعداد محدودی از آثار منطقی ارسطو که توسط بوئتیوس (Boethius) ترجمه و شرح شده بود مورد بررسی قرار گرفت. این مسائل منجر بتوسعه دیالکتیک شد. از آنجا که کل حیات اجتماعی در چهارچوب آئین مسیحی قرار داشت و از آنجا که تعلیم و تربیت در زیر حیطه و نظارت کلیسا بود لذا طبیعی بود که این دیالکتیک درخصوص دین مسیحی بکار رود. درواقع آنسلم دفاع دیالکتیکی و عقلانی از دین مسیحی به‌عمل آورد و نتیجه کار او این شد که دین مسیحی به‌صورت یک نظام وابسته عقلی درآمد. آبلار که یک نسل بعد بود، سفسطه بازی را از حد گذرانید، او از تناقضاتی شروع کرد که دیالکتیک بدان می‌انجامید و او نه‌تنها از خود دیالکتیک انتقاد کرد بلکه به استفاده نامناسب آن‌نیز حمله نمود. مع‌الوصف هیچکس پیدا نشد که مذهب و دین مسیحی را با نظریهٔ عمومی ماوراء الطبیعه پیوند دهد. درواقع مسیحیت در کاتولیک حوالی سال ۱۱۰۰ م. چیزی بنام نظریه ماوراء الطبیعه محلی از اعراب نداشت.

در فرآیند اقتباس از فلسفه یونانی و اقتباس اروپائیان غربی از فلسفه اسلامی شباهتها و اختلافهای جالبی دیده می‌شود. اولین علاقه اعراب در زمینه علوم طب و نجوم مستتر بود ولی این علوم همیشه در بغل گوش حیات فکری خلافت قرار داشت. فلسفه بدلیل پیوندش با علوم دیگر توجه اعراب را

جلب کرد ولی بعدها با ملاشهای اصلی فکری آنها که مرکب از اشارات صریح الهیات ولی با اهمیت سیاسی بود مناسبت پیدا کرد. از سوی دیگر در اروپا مباحث اصلی الهیات حاوی نکات سیاسی نبود بلکه بیشتر با نهاد کلیسا پیوند داشت. ضمنا" علاقه به‌علوم ویژه گسترش یافت و در بعضی از مکاتب رخنه کرد. این مساله با پذیرش عمومی مفهوم هفت هنر آزاد ــ مفهومی که ریشه در قرن ششم میلادی داشت ــ ساده‌تر شد. هفت هنر به قسمت سه‌گانه و چهارگانه تقسیم شده بود که اولی مرکب از علم نحو، عروض و بدیع، و منطق بود و دومی شامل حساب، نجوم، هندسه و موسیقی می‌شد. اکثر صوامع و مکاتب کلیسایی به‌هنرهای سه‌گانه اهمیت می‌دادند چرا که شناخت اروپای غربی از هنرهای چهارگانه کم و اندک بود. حتی وقتی که در نیمه اول قرن دوازدهم میلادی مکتب چارترس (Chartres) تحت نظر تعدادی از استادان مشخص نوعی شکل افلاطونی از هنرهای چهارگانه را توسعه دادند آنها از علم اعراب سود کمتری بردند. فقط بعدها بود که کم‌کم ترجمه‌های تحسین در آنها معروفیت پیدا کرد. اثر ادلارد بتی تحت‌عنوان De eodem et de diverso یک قسمتش براساس Timaeus (تیمائوس) افلاطون است ولی کتاب Natural Questions (مسایل طبیعی) او در گسترش شناخت علم عربی کمک زیادی کرده است.

نخستین اثر اساسی اروپائی در زمینه ماوراءالطبیعه مانند سایر جنبه‌های علوم توسط مترجمین صورت گرفت. مخصوصا" گوندیسلاوی دومینیکی آثاری نوشت که قسمتی از آنها براساس منابع عربی بود نظیر "درباره نامیرائی روح" و "درباره تقسیم فلسفه". او در بررسی مفهوم خدا به‌عنوان محرک غیر متحرک الهیات را با طبیعیات پیوند داد چنانکه اینکار در *کتاب‌الشفای*

ابن‌سینا و در خلاصه‌ای بر نظریات ابن سینا (مقاصدالفلاسفه) توسط الغزالی انجام شده بود. این پیوند الهیات با طبیعیات و ماوراءالطبیعه بالاخره به نوع جدیدی از نوشته‌های الهیات در لاتین منجر شد که در فلسفه اکویناس بداوج خود رسید.

در تفکر اروپایی رشته‌ای از فلسفه اگوستینی و افلاطونی وجود داشت که تعالیم نو افلاطونی ابن سینا ودیگران‌راهرچه بیشتر عمیق‌ترش کرده بود. تا حدی متفاوت با این مسأله، گرایش‌اروپائیها به‌طرف اصالت تجربه در هنرهای عملی بود و در این زمینه‌هم جناح تجربی اسلامی به‌کمک آنها شتافته بود. باوجوداین، زمانیکه جو فکری زمان نوعی توجیه عقلی را از روش علمی فراهم ساخت، افرادی که در این کار دست داشتند نظیر رابرت گروستسته و راجر بیکن (حدود سالهای ۹۲ــ۱۲۱۴م.) افرادی از سنت فلسفه افلاطونی محسوب می‌شدند.

بررسی منطق ارسطویی از مدتها پیش، دست کم از طریق آثار بوتیوس در اروپا معمول بود. در قرن دوازدهم ترجمه‌هائی از ارغنون بطور مستقیم از زبان یونانی انجام شد و بعدها آثار دیگری از زبان عربی ترجمه گشت. معهذا بالاتر از همه از راه ترجمه‌های آثار ابن رشد. خصوصاً تفسیرات وی بر ماوراء ــ الطبیعه ارسطو بود که درک کاملی از ارسطوگرایی در اروپا صورت پذیرفت. این ترجمه‌ها متعلق به قرن سیزدهم بود، ولی بعضی از شناختهای اندیشه ابن رشد قبل از مرگ او در سال ۱۱۹۸م. به‌دست فیلسوفان لاتین رسید. البته ارسطوگرایی بسرعت درمیان تعدادی از اعضای طریقت دومینیکی از قبیل آلبرتوس مگنوس (حدود سالهای ۸۰ ــ ۱۲۰۶م.) و توماس اکویناس (۷۴ ــ ۱۲۲۶م.) نضج گرفت. خصوصاً اکویناس در نوعی از سیستم تفکر که‌مورد قبول الهیات بود از منطق و فلسفه ارسطویی بطور کامل استفاده کرد.

تاءثیر ابن رشد را بر تفکر اروپائی نمی‌توان بطور مستقیم دریافت مگر اینکه فلسفه زیگر برابانت (Siger of Brabant = حدود ۱۲۸۲ – ۱۲۳۵م.) معروف به "ابن رشد لاتین" و دیگران مورد مطالعه قرار گیرد. سیگر در میان چیزهای دیگر دریافت که نتایج عقل در کاربرد فلسفی‌اش، عکس واقعیت‌های مشهود است؛ ولی هر دو قابل پذیرش می‌باشد. این تئوری بنام "واقعیت دوگانه" معروف است هرچند که سیگر خود از این اصطلاح استفاده نکرد. ابن رشد نیز یک چنین نظریه‌ای اتخاذ کرده بود ولی وی مخالفت باآنرا با این فرضیه ملین ساخت که آیات قرآنی را می‌توان با یک چنین روشی که هر نوع تناقض را از بین می‌برد تفسیر نمود؛ و امکانات زبان عربی در زمینه تفسیر غنی‌تر از زبان لاتین بود. ابن‌رشد گرایان لاتین یک چنین تلاشی برای سازش و تطابق عقل و شهود انجام ندادند و معاصرین آنها فکر می‌کردند شاید هم براستی – که موضع آنها – وقتی که از نظر منطق دنبال شود – بالاخره به تخریب مذهب خواهد انجامید.

استعمال نام ابن رشد گرایان لاتین موجب این فکر اشتباه نشود که عمدتاً از طریق آنها بود که تفکر عربی و خصوصاً تفکر ابن رشدی در اروپا تاءثیر گذاشت. مساله خیلی بالاتر از این است. تفکر عربی مواد جدیدی وارد تفکر اروپایی کرد و دنیای کاملاً جدیدی از ماوراء الطبیعه در دیدرس آن قرار داد. جز از راه بررسی ترجمه‌هایی از آثار عربی، البته نه فقط آثار ابن‌رشد و مخالفین او، یعنی جناح سن توماس اکویناس، بلکه همچنین افلاطونیان محافظه‌کاری چون بوناونتورا (Bonaventura) و افلاطونیان علمی نظیر رابرت گروستسته و راجر بیکن، نمی‌توان از تمام شعب تفکر اروپائی سر درآورد. حوزه و قلمرو بعدی فلسفه اروپائی عمیقاً مدیون نویسندگان

عربی است ؛ و توماس اکویناس هم نظیر زیگر برابانت مدیون ارسطوگرایی ابن رشد می‌باشد .

توضیحات :

۱) اکثر مواد اصلی در خصوص ترجمه‌ها، از زبان عربی بزبان لاتین در کتاب مورتس اشتاینشنایدر بنام Die europäischen Übersetzungen aus - dem Arabischen bis Mitte des 17. - Jahrhunderts یافت می‌شود که اصلاً در خلاصه مذاکرات آکادمی وین (۱۹۰۴م. ۱۹۰۵م.) منتشر شد و در سال ۱۹۵۶م. مجدداً چاپ شد. این کتاب، کتاب Die hebräischen übersetzungen des - Mittelalters (برلین، ۱۸۹۳م. گراز، ۱۹۵۶م.) تألیف همان نویسنده را تکمیل کرده است. این دو کتاب نوشته‌های علمی و فلسفی را بررسی کرده است. معهذا کتابهای دیگر مخصوصاً پس از جنگ دوم جهانی تألیف یافت، و این مسئله تصویر این تحقیقات را بکلی تغییر داد. امروزه مشخص شده که انتساب یک کتاب به یکنفر مترجم چیزی جز یک حدس و گمان نیست، و بنابراین ارزیابی کامل تمام نسخ خطی موجود یک امر ضروری است. از اینرو نتایجی که بدست آمده طی مقالاتی عرضه شده است نظیر: مقاله " Avicenna - Latinus " نوشته ماری ـ ترزه دآلورنی در مجله Archives d'Histoire doctrinale et -

Litteraire du Moyen Age ، جلـــــد ۲۸ ، (۱۹۶۱م.) ، صفحات ۳۱۶ ــ ۲۸۱ ، با اشارات اضافی ؛ ج.ف. ریورا ، Nuevos datos sobre Los Traductores Gundislavo Y Juan Hispano در مجله *الاندلس*. جلد ۳۱ : ۱۹۶۶م.) ، ص ۸۰ ــ ۲۶۷. الدومیلی در کتاب La science arabe (فصل ۳ ، یادداشت ۱) همهٔ آنچه را که تا سال ۱۹۳۸م. راجع به انتقال علم اعراب به اروپا شناخته شده بود جمع کرده است ؛ و چندتا از مقالات هم در کتابشناسی الحاقی برای چاپ دوباره فهرست‌بندی شده است. کتاب اوژن آ. مایر بنام **تفکر عربی و جهان غرب** (نیویورک ، ۱۹۶۴م.) تاءلیف عجیبی است ، در این کتاب پس از بعضی فصول [illegible] درخصوص تفکر اعراب بطور کلی ، فهرستی از مترجمین [illegible] لاتین و عبری و غیره [illegible] است و هیچ نوع **اشاره‌ای هم** بمنابع اطلاعاتی و یا کسره مشکلات و مسائل نکرده است. در اینجا بخش ۴ کتاب - Indes Islamicus پیرسون مناسب ذکر است.

گزارش و ارزیابی کلی از تاءثیر علم اسلامی بر اروپا در کتاب **مطالعاتی درخصوص *تاریخ* علم قرون وسطی** نوشته مورخ معروف چارلز همرهاسکنز (کمبریج ، ۱۹۲۷م.) دیده می‌شود. جرج سارتن ، **مقدمه‌ای بر *تاریخ* علم** (فصل ۳ ، یادداشت ۱) ، مجلدات ۲ و ۳. کتاب **علم *اعراب* در غرب** نوشته د.م. دنلپ (کراچی ، ۱۹۵۸م.) اثر جدیدی است که مرکب از چهار سخنرانی می‌باشد که نویسنده در سال ۱۹۵۳م. در کمبریج انجام داده است ؛ در این اثر توجه ویژه‌ای به میکائیل اسکات ،

البروس مگنوس و پی‌تر ابانو مکتب پادوآ شده است. کتاب **رابرت گروستسته و منشاء علوم تجربی** (اکسفورد، ۱۹۵۳م.) تاءلیف ... سی. کرومبی درخصوص واکنش اروپادر مقابل علوم جدید، اثر مهمی است. کتاب جرجسرواجدا تحت عنوان Introduction a La - Pensee Juive du moyen age، پاریـــس، ۱۹۴۷م.، در باب کمک یهودیان به علم اروپا منبع خوبی است.

۲) کتاب **دانشگاههای اروپا در قرون وسطی** نوشته هاستینگز رشدال، چاپ جدید توسط ف.م. پاویک و آ.ب. امدن، اکسفورد، ۱۹۳۶م.، کتاب خوبی درباره دانشگاهها و سایر مدارس قرون وسطی است. در مورد کار آلفونسوی دهم رجوع کنید به: جلد ۲، ص ۸۱ ـ ۷۶ و ۹۰ به‌بعد. درخصوص فرق اساسی بین دانشگاه اروپایی و **مدرسه** اسلامی نگاه کنید به: **جرج مکدیسی** "نهادهای معارف اسلامی در قرن یازدهم میلادی در بغداد" در مجله BSOAS، جلد ۲۴ (۱۹۶۱م.)، ص ۵۶ ـ ۱؛ مدرسه و دانشگاه در قرون وسطی در مجله Studia Islamica، جلد ۳۲ (۱۹۷۰م.)، ص ۶۳ ـ ۲۵۵.

۳) هونک، Allahs Sonne، فصل ۱، یادداشت ۱) ص ۱۰۴ ـ ۶۱. در اینجا باید به ترجمه کتاب Discipline Clericalis نوشته پدرو آلفونسو، تحت عنوان Die Kunst Vernunftig Zu Leben (زوریخ، ۱۹۷۰م.) اشاره کرد. مترجم آن ابرهارد هرمس یک مقدمه طولانی بر "انسان و زمان وی" اضافه کرده است.

۴) **میراث اسلام**، ص ۵۴ ـ ۳۴۴؛ هونک Allahs Sonne،

ص ۹۰ ـ ۱۰۹. اثر اسامة بن منقذ توسط فیلیپ ک. حتی با عنوان **یک نجیب‌زاده و جنگجوی عربی در عهد جنگهای صلیبی** (نیویورک، ۱۹۲۹م.) ترجمه‌شده است، بویژه صفحات ۷ ـ ۱۶۲ نگاه کنید. این قطعه در کتاب Islamic Literature تاءلیف جیمز کریتزک (هارموندسورث، ۱۹۶۴م.)، ص ۲۱۷ به‌بعد آمده است. مطالعه و بررسی مفصل در این خصوص از آن هانریخ شیپرجس تحت عنوان Die Assimilation der arabischen Medizin durch das Lateinische Mittelalter، ویسبادن، ۱۹۶۴م. می‌باشد.

د) تاءثیر فیلسوفان اسلامی بر تفکر قرون وسطای اروپا در تواریخ عمومی فلسفه مورد تشریح قرار گرفته است نظیر: امیل بریه. Histoire de la PHilosophie، جلد ۱، قسمت ۳ (پارس، ۱۹۳۱م.)؛ اتین ژیلسون، La PHilosophie au Moyen age (پاریس، ۱۹۲۵م.)؛ و A History of Christian Philosophy in the Middle Ages (لندن، ۱۹۵۵م.)؛ ف.ج. کاپلستون، **تاریخ فلسفه**، جلد ۳ (لندن، ۱۹۵۳م.)؛ گوردون لف، Medieval Th- aught From Saint Augustine To Ockham (هارموندسورث، ۱۹۵۸م.)؛ فیلیپ ولف، **بیداری اروپا** (هارموند سورث، ۱۹۶۸م.). فصل کتاب دولیسی اولیری، **تفکر عربی و پایگاه آن در تاریخ** (لندن، ۱۹۲۲م.)، حالا تاحدی کهنه شده است. بررسی مهم در این زمینه از آن چارلز همرهاسکینز در کتاب The Renaissance of The XIIth Century

(کمبریج، ۱۹۳۳م.) استوینسنزو م. پوگی در کتاب Un classico della spirtualita - musulmana (رم، ۱۹۶۷م.)، سه فصل را به بررسی تاءثیر کتاب **منقذ** غزالی بر بعضی از نویسندگان قرون وسطی اختصاص داده است (صفحات ۱۳۳ ـ ۵۳).

فصل ششم

اسلام و خودآگاهی اروپا

در فصول قبل سعی کردم نشان دهم که حضور اسلام در اسپانیا و سیسیل وتماسهای تجاری متعدد درآنجا و جاهای دیگر چطور باعث شد که تکنیکها و تولیدات اسلامی وارد اروپا گردد. معهذا آنچه که بدین ترتیب وارد اروپا گردید از طرف اروپائیان به عنوان یک پدیده بیگانه که هویت واقعی آنها را تهدید می‌کرد مورد شناسائی قرار نگرفت. و حتی مسیحیان مضارب اسپانیای اسلامی فرهنگ مختلط‌آنجا را بیشتر از آن خود می‌دانستند تا از آن مسلمین. و نیز اشاره شد که چطور افزایش ثروت و نیروی حیات در اروپای غربی در قرن یازدهم میلادی، بظهور نهضت صلیبی انجامید و چطور این نهضت قبل از همه علیه سارازن‌ها راه افتاد. بەدلیل همین نیروی حیاتی، شکی نیست که روشنفکران اروپا در قرن دوازدهم میلادی علم و فلسفه اسلامی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده‌اند. حالا در اینجا جنبه‌های متفاوت رابطه اسلام با اروپای غربی مورد بحث قرار می‌گیرد و احتمالا" یک کلمه هم درباره اهمیت کلی این رابطه برای اروپا گفته می‌شود.

قبل از بحث درباب اهمیت این مساله، یک جنبه دیگر نیز هست که بایستی ذکر شود. قبلا" گفتم که وقتی یک‌نفر مورخ اسلامی به اروپای قرون وسطی نظری بیفکند، قبل از همه با دو چیز مواجه می‌شود، عمق معنوی و یا مذهبی نهضت صلیبی، و روشی که از طریق آن ترسیم تصویری از اسلام در تفکر اروپائی، از قرن دوازدهم میلادی تا به امروز، با نوعی تحریف همراه شده

است . حالا جا دارد که چیزی راجع به این تصویر تحریف شده گفته شود .

تصویر تحریف شده‌ای از اسلام (۱)

دقیقا" با جنگهای صلیبی بود که علاقه به تحقیق درباره اسلام به‌عنوان یک‌دین ، در میان اروپائیان نضج گرفت . البته قبلا" درباره اسلام اطلاعاتی از طریق منابع بیزانسی و رابطه بین مسیحیان و مسلمین در اسپانیا کسب شده بود . معهذا این اطلاعات و شناخت با اشتباهات زیادی تلفیق گشته بود . ساراسن‌ها به‌عنوان بت‌پرستانی به‌حساب می‌آمدند که حضرت محمد (ص) را می‌پرستیدند ، و یا اینکه خود حضرت محمد (ص) را ساحر می‌شمردند ــ واژه Mahound انگلیسی تحریفی از نام او است . تعـــدد ازواج و آزادی جنسی به اسلام نسبت داده می‌شد .

تعجب آور نیست که نخستین اشخاصی که درک واقعی از اسلام را نشان دادند مترجمین بودند . پدرو آلفونسو که در اوایل قرن دوازدهم دست از دین یهودی خود کشیده بود ، یکی از آثار Dialogues خود را در زمینه جدل ، علیه اسلام نگاشت . این اثر از نظر صحت اطلاعاتش در باب اسلام یکی از آثار برجسته به‌شمار می‌رود ولی در تصویر اسلام واقعی ناکام مانده است . وقتی که رابرت کتون و هرمان دالماتیا ، دو دانشجوی علم نجوم از سوی خود پی‌تر مقدس در سال ۱۱۴۲م . ماءموریت یافتند ، مهمترین ترجمه‌ها را در این خصوص فراهم ساختند . از اساسی‌ترین این ترجمه‌ها می‌توان ترجمه لاتینی قرآن را توسط رابرت و خلاصه‌ای از معارف اسلامی را بوسیله خود

پی‌ترمقدس(Summa totius haeresis Saracenorum) و ردیه‌ای بر آن را (Liber contra sectam sive - haeresim Saracenorum) نام‌برد. این دو اثر و نیز ترجمه‌هائی که برای پی‌تر مقدس انجام شده بود ـ که رویهمرفته مجموعهٔ تولدوئی و یا مجموعه کلونیاک نامیده‌می‌شود ـ اولین آثار محققانه درباره اسلام به‌زبان لاتین است (به‌غیر از Dialogue که در بالا ذکر شد). خصوصا" کتاب Summa از اشتباهات معمول اروپا خالی بود و از اینرو در این زمینه گامی به‌جلو محسوب می‌شد. این کتاب ضمنا" تصویر جدیدی از اسلام ترسیم کرده بود. در خلال دو سدهٔ بعدی تفصیلات زیادی برای تکمیل این تصویر افزوده شد، ولیکن این فرآیند فی‌الواقع در زمان رکولودو دومونته کروس (Ricoldo da Monte croce = متوفی ۱۳۲۱م.) تکمیل شد که اثرش را بنام ساخته‌ای علیه ساراسن‌ها و قرآن" نوشت که‌نام Improbatio alchorani نیز معروف است.

چهارنکته اساسی که‌فرق بین تصویر قرون وسطای اسلام در اروپا با تصویر بی‌طرفانه جدید تحقیقات اروپائی است عبارتند از:

الف) دین اسلام دروغ است و انحراف سنجیده‌ای از واقعیت می‌باشد؛

ب) دین اسلام، دین شمشیر و شدت عمل است؛

ج) دین اسلام دین تن‌آسایی است؛

د) حضرت محمد (ص) یکی از پیامبران ضد مسیح است.

بایستی درباره هریک از این نکات چند کلمه گفته شود.

الف ـ در اروپای قرون وسطی نظریات مردم درباره طبیعت، انسان و خدا تحت سیطره مفاهیم انجیلی بود و آنها نمی‌توانستند تصور کنند که در این میان راههای دیگری هم برای

تبیین این نظریات وجود دارد. در نتیجه در هرجائی که دین اسلام متناقض با مسیحیت بود، دروغ شمرده می‌شد. لحن عمومی تفکر اروپایی را در این خصوص می‌توان با قطعه‌ای از سن‌ـ توماس اکویناس (Summa Contra Gentiles ، کتاب ۱، فصل ۶) که یکی از محافظه‌کارترین و نیز پر قریحه‌ترین متفکرین قرن سیزده اروپا است توضیح داد. او پس از صحبت در چند و چون دین مسیحی و علائم و نشانه‌های مؤید آن، اصرار می‌کند که در این میان دیگر جایی برای دیگران نظیر حضرت محمد (ص) باقی نمی‌ماند که دین دیگری بیاورند. او پس از ذکر جذابیت های "جسمانی" اسلام از سادگی شهود و بحث‌های حضرت محمد (ص) و تلفیق واقعیت با داستان‌های غیر تاریخی و آئین‌های دروغین و فقدان معجزات برای تأیید نبوت وی، صحبت می‌دارد. او پیروان اولیه حضرت محمد (ص) را "افراد دانشمند و آگاه به الهیات نمی‌داند بلکه آنهارا بیابان‌گردانی می‌دانند که در صحرا زیست می‌کنند"، احتمالا" این اشاره مبین این است که آنها هر ادعایی را بدون انتقاد می‌پذیرفته‌اند. معهذا تعداد آنها بی‌شمار بود و حضرت محمد (ص) توانست دیگران را با نیروی نظامی مسلمان کند. هرچند که او ادعا کرد انجیل از آمدن او خبر داده ولی بررسی نشان داد که "او تمام شواهد عهد عتیق و جدید را تحریف نموده است".

در حالیکه اکویناس و تعداد دیگری از نویسندگان راضی به این بودند که حضرت محمد (ص) واقعیت را با دروغ آمیخته، تعداد دیگری از آنها پا را فراتر نهاده و اشاره کرده‌اند که دین در هرجایی که‌او واقعیتی را ابراز داشته آن‌را با زهرآلوده و تحریفش کرده‌است". بنابراین عبارات واقعی و واقعیتها عسلی به‌حساب آمده که بازهر مخلوط شده است. یکی از مردان نوشت "به‌سرتاسر کتاب او نگاه کنید که مشحون از نکات غریب و

سنجیده است و در جایی که او چیزی درباره غیر خدا می‌گوید، بزودی شکل صحبت درباره روزه و نماز و یا ستایش خدا بخود می‌گیرد".

این جنبه از تصویر اسلام نشانگر جنبه متباینی از تصویر مسیحیت است. انجیل به‌عنوان کلام واقعی و تحریف نشده الهی به‌حساب می‌آمد که برای تمام زمانها و مکانها است. معارف مسیحی، معارفی شمرده می‌شد عقلی که توسط افراد تحصیلکرده و با فرهنگ اتخاذ شده و با شواهد معتبر تاریخی عجین گشته است.

ب ـ چنانکه ذکر شد محققینی نظیر اکویناس حضرت محمد (ص) راپیامبری می‌دانستند که دینش را با نیروی نظامی گسترش داده است. و نیز آئین‌دینی‌ساراسن‌هارا آئینی فرض می‌کردند که "غارت می‌کند، اسیر می‌گیرد و مؤمنین خدا و سامرانش را می‌کشد. وآسیا راعقب کرده و به‌هر نحوی که شده از بین می‌برد" (بدرو دو آلفونسو). هومبرت رومی یکی از سرسخت‌ترین مدافعان دین مسیحی پا را فراتر گذاشته و می‌گوید: "آنها آنقدر به دین خود پای‌بند هستند که هر کجا قدرت گرفتند بی‌رحمانه سر از تن کسانی جدا می‌کنند که علیه دین آنها سخن می‌گویند".

در این رابطه تصویر اروپائیان از اسلام بسیار دور از واقعیت است. چنانکه در فصل اول این کتاب گفته شد انتخاب بین اسلام و شمشیر بر یهودیان، مسیحیان و اعضای سایر ادیان شناخته شده تحمیل نشد بلکه این عقیده محدود به بت‌پرستان عربستان شد و فراتر ازمرزهای آن هم نرفت. فعالیت‌های نظامی مسلمین که تواریخ پر است از این نوع فعالیتها، فقط برای گسترش مرزهای سیاسی بکار گرفته شد. تغییر دین به اسلام فقط از راه موعظه و فشار اجتماعی صورت گرفت.

اشاره براسلام به‌صورت یک‌دین توأم با شدت عملی، چیزی است که درمقابل مسیحیت به‌عنوان دین صلح و صفا که با نوعی تراضی گسترش می‌یابد ابراز شده است. عجیب است که صلیبیون معتقد بودند که دین آنها دین صلح است و دین دشمنانشان دین شدت عمل. بعضی از نویسندگان گفته‌اند که مفهوم دین مسیحی به‌عنوان دین صلح یک ایده‌آل بود نه واقعیت، و ابراز داشته‌اند که شکست مسیحیان ناصالح برای تبلور این آرمان دلیلی بر رد مسیحیت نیست. عقیده این که هدف صلیبیون تغییر مذهب اجباری دشمنانشان نبوده بلکه، چنانکه بعدها توماس اکویناس ابراز داشته، جلوگیری از رخنه مشرکان در دین مسیحی بوده، عقیده مهملی بیش نیست. شاید این جنگها برای برگرداندن سرزمینهایی بوده که واقعاً" مسیحی بوده‌اند.

ج ـ اسلام در نظر اروپائیان قرون وسطی یک دین تن‌آسایی خصوصاً" در زمینه مسایل جنسی بوده است. در این تصویر تعدد ازواج جای خاصی دارد. و نیز عقیده بر این بود که درمورد ضعف مالی انسان، محدودیتی درخصوص‌داشتن تعداد زیادی زن وجود ندارد. در این میان بیش از چهار نفر نویسنده، تعداد این زنان را هفت تا ده نفر قلمداد کرده‌اند. البته برای اعتراض به این مساله آیات قرآن به‌غلط ترجمه شده است. حتی یکی از نویسندگان به‌زعم خود آیه‌ای در قرآن پیدا کرده که زنا را مجاز دانسته است. نویسندگان دیگر گویا از صحبت درباره زندگی زناشویی مسلمین لذت برده‌اند. آنها به غلط از اشکال غیر طبیعی و حیوانی آمیزش بین زن و مرد صحبت کرده‌اند. حتی آنها وقاحت را به‌جایی رسانیده‌اند که گفته‌اند قرآن همجنس‌بازی را مجاز دانسته است. در نظر بعضی از این نویسندگان اوج تجویز جنسی اسلامی در تصاویر قرآن از بهشت ترسیم شده است. آنها به حوری‌ها و با سباده‌حسنانی که برای

مؤمنین در بهشت انتخاب شده‌اند اهمیت بیش از حد داده‌اند و این را نوعی رسوایی برشمرده‌اند. از زندگی زناشویی خود حضرت محمد (ص) انتقاد زیاد کرده‌اند، هر چند که این انتقادات با نوعی اغراق‌گویی و اشارات دروغین همراه است.

درخصوص بعضی از تفصیلات این تصویر قرون وسطایی اروپا از اسلام یک رکن واقعی وجود داشت. مسلمین می‌توانستند چهار زن و غلامان خواجه داشته باشند و زنی را بدون هیچ دلیلی طلاق دهند. معهذا طلاق و ازدواج دقیقاً طبق قوانین شرعی بود و سرخود انجام نمی‌شد. بعضی از جوامع اسلامی از نقطه نظر روابط جنسی خارج از ازدواج سختگیر بودند و دختری که از راه غیر قانونی حامله می‌شد توسط یکی از اعضاء خانواده‌ای که عفت آن را لکه‌دار کرده بود بقتل می‌رسید. زنا بین دو نفر ازدواج کرده شخص سنگسار کردن بود (مثل مسیحیت) ولیکن کیفر جرم را شرایط قانونی معین می‌کرد که در این خصوص مسامحه زیادی می‌شد. در بهشت موعود قرآن نیز حوریانی برای مؤمنین وجود دارد ولیکن بزرگترین لذت‌ها پیوستن به لقاءالله است. از اینرو است که مسایل زناشویی اسلامی در اروپای قرون وسطی بدجوری تعبیر و تفسیر و تصویر شده است.

به‌نظر اروپائیان، مسلمین در کارهای دیگر نیز تن‌آسا بوده‌اند. زندگی "اشرافی و مرفه" اسپانیای اسلامی و سیسیل در نظر آنهایی که نمی‌توانستند از این بساط هوده‌ای برگیرند نوعی تن‌آسایی بود. اروپائیان قرون وسطی گفته‌اند که در قرآن آمده که انسانها می‌توانند سوگند خود را در جایی که مغایر با آسایش او است زیر پا بگذارند و نیز گفته‌اند که کسی می‌تواند به‌بهشت برود که بدون انجام کار خوبی، فقط کلمه *شهادت* را بگوید. و همچنین آنها عقیده داشتند که مسلمین در دین خود برای

تنبلی و تن‌آسایی‌شان عذر موجه دارند. در این زمینه هم تصویر اسلام حاوی تلفیقی از راست و دروغ است. اسلام به‌کرات به رهبانیت و گوشه‌نشینی حمله کرده و عزبیت را روا نداشته است؛ ولی اشکال دیگر زهد و تقوا را تشویق کرده است. روزه‌داری در ایام رمضان مستلزم شکیبایی زیاد است و هنوز هم اقشار عظیمی از جوامع اسلامی آنرا بجا می‌آورند. این جنبه از تصویر اسلام توسط اروپائیان، مبین این است که خود مسیحیت تن‌آسا نیست. آرمان‌مسیحی البته متضمن زندگی طولانی با یک زن است و حتی در چهارچوب این ازدواج آمیزش جنسی یک‌چیز خوب قلمداد نشده است ــ قدرت جنسی انسانها فقط برای حفظ بچه‌ها است نه لذت بردن. بعضی از این اشارات در باب نکات مختلف زناشویی هنوز هم دیده می‌شود.

د ــ در نظر تعدادی از پژوهشگران اروپائی اسلام، کافی نیست گفته شودکه قرآن دارای اشتباهاتی است و حضرت محمد (ص) هم پیامبر نیست. پی‌تر مقدس عقیده بعضی از الهیون یونانی را اقتباس کرده مبنی بر اینکه اسلام نوعی بدعت مسیحی است و او گفت که اسلام بدتر از این است و مسلمین بایستی به‌عنوان مشرک به‌حساب آیند. لب و مغز تفکراروپایی‌دراین‌باب اینست که چون محمد (ص) یک پیامبر نیست و دینی هم ایجاد کرده، پس بایستی او را ساحر به شمار آورد. اسلام در این رهگذر دقیقا" در قطب متضاد مسیحیت قرار گرفته است.

تصویر متقابل اروپا (۲)

پس اینها چهار جنبه عمده تصویر تحریف شده‌ای از اسلام بود که در اروپا بین قرون دوازده و چهارده میلادی شکل

گرفته بود ، و آنها در درون خودشان نشانگر جنبه‌های تصویر مطابق و متقابل مسیحیت کاتولیک بود . و از آنجا که این روشی بود که در آن اروپائیان غربی در مورد خودشان فکر می‌کردند و لذا این تصویر را هم بایستی تصویر اروپای غربی نامید . عقیده بر این بود که مسیحیت کلا" حقیقت است و انسانها آنها را عقلا" قبول می‌کنند . به‌نظر آنها مسیحیت دین صلح بود که انسانها را از طریق تراضی و متقاعد کردن بسوی خود می‌کشد ؛ این دین ، دین ریاضت بود که‌تمام هوی و هوسهای "نفسانی" را می‌کشت . این تصویر هرگز بطور کامل روشن‌نشد ولی در اشاره بر تصویر اسلام ، خودی نشان داد .

در اینجا ارائه گزارش سیستماتیک و عقلی از دین مسیحی که توسط متفکرین قرون دوازده و سیزده میلادی و خصوصا" سن توماس آکویناس عرضه شده ـ هرچند که وی گویا در سده بعد دیگر جلوتر از معاصرین خود بوده است ـ امکان‌پذیر است . ساخت فکری‌ای که توسط آکویناس ایجاد شد اوج فرایندی بود که بیش از یک قرن پائید . در خلال این دوره ، علوم عربی ، مفهوم جدیدی از جهان را پیش روی اروپائیان باز کرد . علوم باعث علائق ازلی عملی شد و از همین بررسیهای علمی بود که بینش کیهانشناسی و ماوراء الطبیعه گسترده‌ای رخ نمود . گرچه الهیات متکی بر کیهانشناسی نبود ولی انسان نمی‌توانست ناهماهنگی بنیادی را بین کیهان خود و اعتقادات دینی‌اش‌نادیده‌بگیرد . بنابراین الهیون اروپائی آئین مسیحی را با علم جدید آشتی دادند . آکویناس همانند دیگران آنچه را که از علوم اسلامی پذیرفته بود و خصوصا" در شکل ارسطویی‌اش ، پذیرفت . او با استفاده از کار پیشینیان ، نوعی سیستم مناسب تفکر اتخاذ کرد که در آن علم ، فلسفه و اعتقادات مذهبی کلا" هماهنگ شده بود . بدین ترتیب ادعای مسیحیت درمورد جذب انسانها از راه

عقل و تعقل، توانست توجیه گردد.

بایستی در اینجا تاکید کرد که اکویناس دقیقاً از حضور اسلام در مرزهای مسیحیت و مبارزه آن اطلاع کامل داشت. او در فصل دوم کتاب Summa Contra Gentiles می‌گوید که هدف او "روشن کردن واقعیتی است که مذهب کاتولیکی مدعی آنست؛ و سپس ادامه می‌دهد که در جائی که می‌توان علیه یهودیان و بدعت‌گزاران به‌ترتیب از عبارات عهد عتیق و عهد جدید استفاده کرد در مقابل مسلمین بایستی از دلایل طبیعی سود جست. معهذا وی معتقد است که دلایل طبیعی مبین دین مسیحی نیست گرچه مثلاً ثابت می‌کند که‌خدا وجود دارد و یکی بیش نیست. از سوی دیگر در مورد آن آئین‌های مسیحی که در خارج از حوزه دلیل و حجت هستندنظیر آئین تثلیث، می‌توان نشان داد که اعتراضات را نمی‌توان با دلیل برای آنها ثابت کرد. بنابراین هدف کتاب Contra Gentiles دفاع از مسیحیت درمقابل اعتراضات و انتقادات است و نیز کارکردن براساس دلیل طبیعی، بدون فرض اینکه مخالفان انجیل را می‌پذیرند یا نه، می‌باشد. در این رهگذر شکل کار از طریق وجود اسلام به‌عنوان مساله‌ای برای اروپائیان غربی تعیین می‌شود و یا دست کم قالب‌ریزی می‌گردد؛ و لذا مسیحیت نه‌تنها به‌عنوان دین قابل درکی برای مسلمین عادی، بر اسلام ارجح شمرده می‌شود بلکه بر عقاید فیلسوفانی چون ابن سینا و ابن رشد هم مرجح می‌گردد.

جالب توجه است که ارسطو در فلسفه توماس اکویناس و تفکر بعدی اروپائی پایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است. در اروپا مطالعات کلاسیک کاملاً نمرده بود چرا که زبان لاتین هنوز زبان معارف شمرده می‌شد. تا حدی زبان یونانی، آنهم از راه تماسهایی با بیزانس، شناخته شده بود و در قرن دوازدهم

میلادی چندین ترجمه از آثار افلاطون ، ارسطو و نویسندگان دیگر مستقیما" از زبان یونانی انجام شده بود . معهذا این ابن سینا بود که تاءثیر اصلی فلسفه را در این عهد بجا گذاشته بود و اهمیت او طبق بررسیهای اخیر بسیار بالاتر از آنست که تاکنون معلوم شده است ؛ و شاید این مساله در نتیجه این بوده که او با خط افلاطون زده تفکر مسیحی هم‌مشرب بوده است . قرن سیزدهم میلادی نفوذ ارسطو را هرچه بیشتر زیاد کرد خصوصا" این کار با ترجمه‌هایی از آثار ابن رشد که بعضی تفسیری بر ارسطو بوده ، پیش برده شد . آنچه که در اینجا مایلم در زمینه کشش اروپائیان به‌طرف ارسطو ، بدان اشاره کنم ، خصوصیات ذاتی فلسفه او نیست بلکه این واقعیت است که او به‌مفهومی متعلق به‌خود سنت اروپائی بود . و بایستی گفت که ایجاد پایگاه عمده‌ای برای ارسطو در فلسفه و علم اروپایی تاحدی نشانگر بریدن اروپا از معارف اسلامی است . فعالیت منفی برگشت از اسلام ، خصوصا" در زمانی که علم و فلسفه اسلامی بسیار اقتباس شده بود ، بدون رسیدن به یک کمال مثبت ، مشکل بود ، هرچند که امکان‌ناپذیر هم نبود . این کمال مثبت چنگ زدن به گذشته کلاسیک اروپا (یونانی و رومی) بود .

دانته مرحله‌ای از فرایند را نشان داد که اروپا از طریق آن خود را از دنیای اسلامی جدا کرده و هویت میراث کلاسیک خود را بازیافته است . احتمالا" بسیاری از مفاهیم کمدی *الهی* از منابع اسلامی مایه گرفته است ، و دانته کاملا" از مدیون بودن اروپا به نویسندگان فیلسوف اسلامی آگاه بوده است . ولی آنچه که در اثر بزرگ او جالب توجه است چشم‌پوشی او از اسلام است . در این کتاب درباره حضرت محمد (ص) بسیار کمتر از اولیسیس (Ulysses) قهرمان کلاسیک صحبت شده است و این مبین بریدن از اسلام است . با قراردادن ابن سینا و ابن رشد در

اعراف بر تاءثیر فلسفه اسلامی بر اروپا اعتراف می‌کند، ولی اینها فقط دو نفر هستند در حالیکه از یونانیان و رومی‌ها و در خانواده فلسفی ارسطو ده دوازده نفر هستند که او ارسطو را در راءس آنها قرار داده است. این اثر از نقطه نظر مثبت مشحون از اشارات کلاسیک است و درواقع این ویرژیل است که راهنمای دانته می‌باشد.

مرحله دیگری از این فرایند را می‌توان در بروز رنسانس مشاهده کرد. در اینجا مساله تمجید سابق از چیزهای عربی به‌ناگهان جا عوض می‌کند. پیکودولا میراندولا (۹۴–۱۴۶۳م.) محقق ایتالیائی که خودش در زبان عربی، آرامی و عبری سرآمد بود درآغاز یکی ازآثارش می‌گوید: " اسامی بهشتی فیثاغورث، افلاطون و ارسطوی ما را به حال خود بگذارید و به اسامی عمر، ابن زهر، ابن ابی رجال خود جنگ زنید". در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی در سالامانکا (و نیز در بولونا، اکسفورد، پاریس و رم) یک‌نفر پروفسور عربی وجود داشت، ولی در سال ۱۵۳۲م. وقتی که یکنفر محقق سرزمینهای سفلی در سالامانکا سراغ تدریس زبان عربی را گرفت جواب شنید: "چه‌کاری با این زبان عربی بربری داری؟ کافی است زبان یونانی و لاتین بدانی. در جوانی من هم مثل تو احمق بودم و زبان عربی و عبری را یاد گرفتم، ولی از مدتها پیش دست از آنها کشیده و به‌تحصیل زبان یونانی پرداختم. برو تو هم این کار را بکن".

وضع متفاوت در جهان اسلام

در اینجا پس از بحث درخصوص تصویر تحریف شده اسلام در اروپا و تصویر متقابل مسیحیت با اساس جدید

فکری‌اش، به‌وضع متفاوت جهان اسلام نظری می‌افکنیم. چنانکه قبلاً گفته شد وقتی که یک نفر اسلام‌شناس نظری به‌تاریخ قرون وسطای اروپا بیفکند، قبل از همه با عمق نهضت صلیبی و جایگاه مهم تصویر جدید اسلام در بینش اروپایی مواجه می‌شود. دلیل مواجهه او با این وضع این است که درجهان اسلام چیزی مطابق با آن وجود ندارد.

وقتی که کسی درباره جنگهای صلیبی به‌عنوان جنگهایی که بین مسیحیت غربی و جهان اسلام رخ داده فکر کند طبیعی است که انتظار داشته باشد که این جنگها باید پایگاه متقابلی در تاریخ اروپا و جهان اسلام داشته باشد، ولی هیچوقت اینطور نبوده‌است. سرزمینهایی که در شرق مدیترانه واقع‌اند وتحت تاءثیر صلیبیون بوده، در زمان جنگ بین تعدادی از رهبران خردپا تقسیم شدد که هدف اصلی آنها حفظ موقعیت شخصی خود و استیلا بر رقیبان محلی‌شان بوده‌است. در این میان انگیزه‌ای وجود نداشت که آنها را علیه فرانکها متحد سازد و حتی بعضی اوقات برخی از آنها علیه مسلمین با فرانکها همدست شده‌اند. وهمین عدم وحدت بوده که باعث استیلای صلیبیون گردیده است. قدرت عمده اسلامی در زمان سقوط بیت‌المقدس سلطنت سلجوقیان بوده که بغداد و اکثر مراکز بزرگ فرهنگ اسلامی را در شرق تحت سیطره داشته ولی پایتخت آن اصفهان از صحنه نبرد حدود شش هفته فاصله داشته است. البته اهالی اصفهان از اینکه نقطه کوچکی در سرزمینهای دوردست مورد هجوم قرار گرفته هیچ نگرانی به‌خود راه‌نمی‌دادند. می‌توان اشاره بر همین صلیبیون کم اهمیت را در اثر مورخ بزرگ ابن خلدون (متوفی ۱۴۰۶م.) مشاهده کرد. در کتاب مقدمه او فقط فقراتی چند درباره کنترل دریایی مدیترانه توسط صلیبیون و دو یا سه عبارت هم درخصوص مساجد و اماکن مقدسه

بیت‌المقدس آمده است (۳). خلاصه جنگهای صلیبی برای قسمت اعظم دنیای اسلامی حتی به‌اندازه اهمیتی که جنگهای مرزی شمال غربی هند در قرن نوزدهم برای انگلیس داشت اهمیتی‌نداشته است و احتمالا" تاءثیر کمتری هم بر افکار عمومی به‌جا گذاشته است.

قصور در تشخیص این اهمیت متمایز جنگهای صلیبی در مورد اروپا و جهان اسلام، باعث شده که حتی مورخین برجسته اروپا هم در ارزیابی اثرات جنگهای صلیبی بر مسایل اسلامی راه اغراق پیش گیرند. مثلا" ادعا شده که جنگهای صلیبی فروپاشی خلافت عباسی را تسریع کرده و مسلمین را در دفاع از خود درمقابل حمله مغول بازداشته است. البته برای یک‌چنین ادعاهایی زمینه‌هایی وجود داشت. عباسیان درواقع از سال ۹۴۵م. به‌بعد دیگر قدرت سیاسی کافی نداشتند، اگر هم چیزی بوده پس از سال ۱۱۹۱م. بوده است که صلاح‌الدین ــ که یک‌نفر سنی مذهب بود ــ سقوط سلسله فاطمی را در قاهره تکمیل کرده است. در مورد مقاومت در برابر مغولان، این به‌عهده حکام سرزمینهای شرق اسلامی بوده که دور از دسترس صلیبیون قرار داشتند. مورخین اروپا همچنین از این صحبت کرده‌اند که جنگهای صلیبی گرایش و برداشت مسلمین رانسبت به مسیحیان تغییر داده است، ولی این مساله هم در محاق شک و تردید است مگر اینکه بطور موقت و آنهم بصورت محلی در میان آنهایی که با صلیبیون رابطه داشتند رخ داده است. بعضی از رهبران مسلمانان ادعا کرده‌اند که آنها دست به جهادزده‌اند و بدون شک همین عقیده مردان آنها را تهییج کرده است، ولی مفهوم جهاد از خیلی وقتها پیش کهنه شده بود و دیگر بردی در جامعه، بطور کلی نداشت. مسلمین در نتیجه جنگهای صلیبی تصویر جدیدی از مسیحیت ترسیم نکرده‌اند، مسلمین، بنا به

مفهومی، از زمان حضرت محمد (ص) تصویر تحریف شده‌ای از مسیحیت داشته‌اند که باعث می‌شدد دین خود را بر دین آنها برتر و ارجح بشمارند.

اهمیت تماس بااسلام برای اروپا

حال به اهمیت تماس با اسلام برای مسیحیت اروپای غربی برمی‌گردیم. احساس خودکم بینی و تحقیری که اروپای غربی در مقابل تمدن اسلام داشت دارای جنبه‌های مختلف بود. تکنولوژی اسلامی در بسیاری نقاط بر تکنولوژی اروپایی برتری داشت و وسایل راحتی و تجمل زیادی در اختیار مسلمین برومند قرار داشت، ولیکن این مساله احتمالاً عامل کوچکی شمار می‌رفته است. ساراسن‌ها در گذشته از نظر نظامی وحشت ـ آفرین بودند ولی حالا شوالیه‌های نورمنی بر آنها پیشی گرفته بودند. معهذا گسترش حکومت اسلامی سهمگین بود. انسان در اوایل قرن دوازدهم میلادی تصور می‌کرد که دنیا مرکب از سه قسمت آسیا، آفریقا و اروپا است. تصور می‌شد که آسیا، بزرگترین این قاره‌ها، و نیز قسمت اعظم آفریقا از آن مسلمین است در حالیکه فقط قسمتی از اروپا از آن مسیحیان بشمار می‌رفت. در این رهگذر گمان می‌کردند که تقریباً " دوسوم دنیا را مسلمین فرا گرفته‌اند. در نظر بعضی از مسیحیانی که با مسلمین رابطه داشتند، برتریت مسلمین چون‌وچرا ناپذیر نبود. بطور کلی احساسات اروپائیان غربی نسبت به مسلمین مثل احساسات طبقات پائین جامعه نسبت به طبقات بالای آن بود. آنها همانند طبقات بی‌امتیاز جوامع، برای تاءیید خود در برابر طبقات ممتاز، رو به‌سوی دین خود، خصوصاً " به‌سوی آنچه که دو

شکل جدید دین مسیحی یعنی زیارتگاه سن جیمز در کومپوستلا و احساس عمیق نسبت به جنگهای صلیبی برای گرفتن بیت‌المقدس ــ که این دو شق، دو کانون نهضت مذهبی مردمی بشمار می‌رفت ــ می‌آوردند.

تصویر تحریف شده‌ای از اسلام در میان اروپائیان، مساله جبران احساس حقارتشان را درمقابل مسلمین پیش کشید. یکی از اساسی‌ترین کمکها را برای این احساس جدید پی‌تر مقدس با تهیه مجموعه تولدوئی و نیز تاءلیف خلاصه‌ای از دین اسلام و نوشتن ردیه‌ای بر آن، انجام داد. این مساله قبل از نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی یعنی زمانی بود که اقتباس از علم و فلسفه اسلامی به‌حد نهایت خود نرسیده بود. از اینرو اتکای فکری اروپا براسلام احتمالا" با احساس حقارت سرشته نشده بود هرچند که بایستی یادآوری کرد که دونفر از مترجمین پی‌تر یعنی هرمان دالماتیا و رابرت کتون نجوم را قبل از دست بکار شدن وی مورد مطالعه قرار داده بودند. متعاقب آن پی‌تر مقدس بایستی از معارف جدیدی که در میان ساراسن‌ها متداول شده بود آگاه شده باشد و احتمالا" با توجه بدآن ناآگاهانه احساس نوعی حقارت هم کرده باشد. تصویرتحریف‌شده‌ای از اسلام که در این زمان توسط دانشمندان مسیحی ترسیم شده، احتمالا" به‌منظور توانا گردانیدن مسیحیان دیگر برای این مساله بوده که حال که علیه مسلمین مبارزه می‌کنند بدانند که برای روشنایی در برابر تاریکی می‌جنگند. مسلمین قوی بودند ولی در میان مسیحیان این احساس پیدا شده بود که از نظر دینی برتر هستند.

جنگ نور و ظلمت در همه‌جا بپیچید ولی انسانهای دنیای قبل از فروید دریافته بودند که ظلمتی که به دشمنان کسی نسبت داده می‌شود تصویر ظلمت کسی است که کاملا" مورد قبول نیست. در این رهگذر، تصویر تحریف شده اسلام به‌صورت

تصویر سایه‌دار انسان اروپایی در نظر گرفته شده است. شدت عمل و مسایل جنبی که به ساراسن‌ها نسبت می‌دادند در اروپا هم، حتی به‌صورت عکس آرمان مسیحی، وجود داشت. طبق نظریه مسیحی، مسایل جنسی از مسایل "نفسانی" بود و آن چیزی بود که روح را از تکامل و انسان واقعی را از رسیدن به‌زندگی بازمی‌داشت. با همین مساله، عقیده تجـرد رهبانی بالاتر از زندگی زناشویی پیش آمد. جای تعجب بود که چطور افراد عادی، حتی زمانی که به‌دین خود در برتری تجـــرد، خدمت نظری می‌کردند عملا" در فرض اینکه عمل زناشویی یک عمل بسیار پسندیده است، شکست بخورند.

از رشد خودآگاهی مسیحیت اروپایی پیداست که بعضی از شخصیتهای متنفذ دریافته‌اند که چطور تصویر "اسلام" در نزد اروپائیان تحریف شده است. مثلا" یکی از محققین جدید درباره جان ویکلیف (John Wycliffe) که درنیمه دوم قرن چهاردهم مطالب ذیل را می‌نویسد:

در نظراوویژگیهای اصلی اسلام همان ویژگیهای اصلی کلیسای اروپای غربی درآن زمان بود. البته این به آن معنی نیست که وی نظرخوشی به اسلام داشته است. بلکه برعکس، ویژگیهای عمده اسلام و کلیسای غربی در نظر او عبارت بود از: تفاخر، آز و طمع، اشتیاق برای قدرتمداری، میل به تملک، توسل به شدت عمل، و ترجیح هوش و استعداد بشری نسبت به کلام خدا. این ویژگیها در غرب علت اصلی انشقاق مسیحیت و انشقاق غرب از همسایگانش بود (۴).

ویکلیف در صحبت از کلیسای غربی بطور اعم حتی عبارت "ما غربیان محمدی" را بکار برده است. به‌دلیل تصویر تحریف‌شده‌ای‌ازاسلام که در حیات خود اروپا ریشه دوانیده بود جای تعجب نبود که برای مدت چندین قرن همچنان ادامه یابد.

وقتی که‌تمام جنبه‌های تماس اروپای میانه را با اسلام در نظر بگیریم درمی‌یابیم که تاءثیر اسلام بر مسیحیت غربی بسیار بالاتر از آن است که تاکنون معلوم شده است. اسلام در محصولات مادی و اکتشافات تکنولوژی اروپای غربی سهیم‌بود، اسلام از نظر فکری در تحریک اروپا در زمینه‌های علم و فلسفه دست داشت، و نیز این اسلام بود که باعث شد اروپا تصویر جدیدی از خود ترسیم کند. ازآنجا که‌اروپا می‌خواست درمقابل اسلام واکنش نشان دهد لذا تاءثیرات ساراسن‌ها را بر خود کم بها داده و در اتکایش بر میراث یونانی و رومی اغراق کرده است. امروزه بر ما اروپائیان غربی است که برداشت غلط خودمان را اصلاح کنیم و بر دینمان نسبت به جهان اسلام و عرب اعتراف نمائیم.

توضیحات:

۱) اکثر مطالبی که درباره تصویر تحریف شده اسلام‌گفتند شد براساس بررسی دقیق نورمن دانیل بنام Islam - and The West, The Making of an Image (ادینبارو، ۱۹۶۰م.) بود. ر.و. ساوترن در کتاب Western Views of Islam in the Middle-Ages (کمبریج، ۱۹۶۲م.) بررسی مختصر و مفیدی از این مواد انجام داده است.
در خلال سیزده سال گذشته اطلاعات زیادی درخصوص توسعه علم اسلامی در اروپا بدست آمده است. اکوموترو دو ویلار اکثر این مواد را طی بررسی برجسته‌ای تحت عنوان Lo studio dell'Islam nel XIIe nel-

XIII Secolo (واتیکان، ۱۹۴۴م.) گردآوری کرد. ماری ـ ترزه دو آلورنی طی مقاله‌ای - Archives d'histoire doctrinale et litterature du Moyen Age. جلد ۱۶ (۸ ـ ۱۹۴۷م.)، ص ۱۳۱ ـ ۶۹ ضمن یک نسخه خطی سال ۱۱۶۲م. که از کتابخانه آرسنال پاریس بدست آورده بود گام مهمی در این زمینه برداشت. این نسخه خطی قرن دوازدهم میلادی حاوی مجموعه تولدوئی بود و بسیار نزدیک به نسخه اصلش می‌نمود که توسط مترجمین و یا برای آنها نوشته شده بود. جیمز کریترک در کتاب **پی‌یر مقدس و *اسلام*** (پرینستون، ۱۹۶۴م.) آنرا خلاصه کرده و متون ***خلاصه*** و **ردیه** پی‌یر را عرضه نموده است؛ گزارشی از زندگی پی‌یر و مترجمین را نیز اضافه کرده است. امروزه معلوم شده است که مترجم قرآن، رابرت کتونی (در روایت دیگر که نامه رابرت ... معروف‌تر بوده)، بوده وی **کتابهای قدیمی مرکب** اشتباه شده؛ و او را "زبرنتیس" نامیده‌اند. مقاله ماری ـ ترزه دو آلورنی در کنگره اسپولتو (گزارش، جلد ۲، ص ۶۰۲ ـ ۵۷۷) تحت عنوان La connaissance de l'Islam en occident du IX au milieu du XII siecle بررسی آن چیزی است که تا سال ۱۹۶۴م. برای محققین مشخص شده بود که همانند کتاب جیمز کریترک حاوی اطلاعات کتابشناسی نیز هست. مقاله او به‌کمک جرجس واجدا درباره "مارک تولدو، مترجم ابن تومرت" (مجله *الاندلس*، جلد ۱۷ ((۱۹۵۲م.)) ، ص ۳۱ ـ ۱۲۴) نیز اهمیت دارد چرا که مارک تولدو نیز قرآن را ترجمه کرده بود.

۲) در میان آثاری که رشد و خودآگاهی اروپا را بررسی کرده‌اند باید از کتاب Europe, The Emergence of an Idea تاءلیف دنیس های (چاپ مجدد، ادنبارو، ۱۹۶۸م.) نام برد. مکوئل اسین پلاسیوس در کتاب La escatologia musulmana en la Divina Comedia (مادرید، ۱۹۱۹م.، ترجمه انگلیسی، ۱۹۲۶م.) تاءثیر اعراب را بر دانته بررسی کرده است؛ در این خصوص بهترین بررسی قابل اعتماد از آن انریکو سرولی تحت عنوان Il libro della scala e la questione delle fonti arabo-spagnole della Divina Commedia (واتیکان، ۱۹۴۹م.) می‌باشد. گفته پسکوت دلامراندولا و اسپنبار در سالامانکا از کتاب دنلپ، ماءخذ یاد شده، ص ۴۹، ۸۳ نقل شده است.

۳) ابن خلدون، **مقدمه** ترجمه فرانتس روزنتال، ۳ جلد، لندن ۱۹۵۸م.؛ جلد ۲، ص ۶ - ۴۲، ۱۰۱، ۲۶۳. گ.ای. فون گرونباثوم در مقاله‌ای تحت عنوان "جهان اسلام: وجد مخالفت" در Twelfth-Century Europe and the Foundations of Modern Society ویراستار، کلاجت، پست و رینولدر (مدیسون، ویسکانسین، ۱۹۶۱م.) صفحات ۲۱۱-۱۸۹ و خصوصاً" ص ۱۹۰ بدبعد، گرایش مسلمین را نسبت به جنگهای صلیبی توصیف کرده است.

۴) ساوترن، Western Views (فصل ۶، یادداشت ۱)، ص ۷۹.

ضمیمه

فهرستی از واژه‌های انگلیسی که از عربی مشتق شده است

فهرست زیر حاوی واژه‌های انگلیسی است که در بعضی از مراحل تاریخی‌شان، از زبان عربی مشتق شده است. بعضی از آنها از زبانهای دیگر وارد عربی گردیده است. از آنجا که هدف این فهرست نشان دادن دینمان به اسلام در قرون وسطی است لذا از واژه‌هایی که جدیداً توسط سیاحان در کشورهای عربی وارد زبان انگلیسی شده، نظیر وادی، صرفنظر گشته است. ادعایی نیست که این فهرست کامل است، و نیز شامل لغاتی است که اشتقاق آنها جای شک و تردید دارد (که معمولاً با علامت سؤال مشخص شده است). جامع‌ترین منبعی که در این خصوص بکار رفته عبارتست از: کارل لوکوتش (Karl Lokotsch) - Etymologisches Worterbuch der europaischen worter orientalischen ursprungs - (هایدلبرگ، ۱۹۲۷م).

*　　　*　　　*

Abyssinia	عربی (حبشی).
Admiral	عربی (امیرالرحل یا امیر البحر).
Adobe	عربی (الطوب به‌معنی آجر).
Albatross	پرتغالی (alcadroz)؛ عربی (القادوس به‌معنی کوزه و چهچهه بلبل).
Alcalde، Alcaide	عربی (القائد).

Alcanna	عربی (الحناء).
Alchemy	عربی (الکیمیا)؛ مصری (kemi).
Alcohol	عربی (الکحل، الکحول به‌معنی پودر).
Alcove	اسپانیولی (alcoba)، عربی (القبه).
Alembic	عربی (الانبیق)؛ یونانی (ambix).
Allepo - Aleppin	عربی (حلب).
Halfa-Alfa	عربی (حلفه).
Alfafa	عربی (الفصفصه).
Algebra	عربی (الجبر).
Algorithm	عربی (الخوارزمی).
Alkali	عربی (القالی).
Alkanet	عربی (الحناء).
Almagest	عربی (المجسطی = یونانی).
Almanach	عربی (المناخ به‌معنی دم و غیره).
Alpaca	عربی (ال ــ)؛ اسپانیولی (Paco).
Amalgam	عربی (الملغم)؛ یونانی (ملغمه).
Amber	عربی (عنبر).
Amice	عربی (المستق)، اسپانیولی (almucio).
Amulet	(؟) عربی (حمائل).

Anilin	عربی (النیله یعنی نیل)؛ سنسکریت (nilas).
Antimony	عربی (اثمید)، قبطی (Stim).
Apricot	اسپانیولی (albaricoque)؛ لاتین (Praecox).
Arab (اسب) — Arabesque	عربی (عرب).
Arrack	عربی (عرق).
Arsenal	عربی (دارالصناعه).
Artichoke	اسپانیولی (alcharchofo)؛ عربی (الخرشوف).
Assassin	عربی (حشاشین، حشاشین = یعنی فروشندگان یا استعمال کنندگان حشیش).
Atlas (پارچه)	عربی (اطلس).
Aubergine	عربی (الباذنجان)؛ اسپانیولی (alberengena).
Average	عربی (عوار)، اسپانیولی (averia).
Azimuth	عربی (السموت = به‌معنی راهها، جهت‌ها).
Azoth	عربی (الزاوق).
Azure	عربی (لازوردی — یا ازرق).
Baboon	عربی (میمون = یعنی سعادت).
Balcony	فارسی (بالاخانه)؛ عربی (بالا).
Baldachino	عربی (بغداد)؛ ایتالیائی

	(baldacco) .
Banana	عربی (بنانه = به‌معنی انگشت) .
Barberry	عربی (برباریس) .
Barbican	عربی (بالا) ؛ فارسی (بالاخانه)؛ اسپانیولی (barbacana) .
Baroque	عربی (برقه) ؛ پرتقالی (barroca) .
Brigantine-Barquentine-Baroque	عربی (برشه یا بارجه) ؛ مصری (vā-rā) ؛ اسپانیولی (barca) .
Bedouin	عربی (بدویین) .
Benzine	عربی (لبان جاوی) .
Berberine	عربی (برباریس) .
Bergamot	عربی ـ ترکی (بگرمودی یعنی گلابی شاهانه) .
Bezoar	عربی ـ فارسی (پادزهر) ؛ اسپانیولی (bezoar) .
Bismuth	عربی (اثمید) ؛ اسپانیولی (bismuto ((؟))) .
Blouse	عربی (بلوسی) ؛ مصری (Pelusium) ، لاتین (Pelusia) .
Bambasine	عربی ـ فارسی (پنبه)، ترکی (Pembe) ، لاتین (bambacium)
Borax	عربی (بورق) ؛ فارسی (بوره) ؛ پرتقالی (borax) .

Borage	عربی (ابو — راج یعنی پدر شیرینی‌ها)؛ فرانسه (bourrache).
Barchant-Buckram	عربی (برکان).
Cabas	عربی (قفس).
Cabaya	عربی — فارسی (قبا).
Cauzee-Cadi	عربی (قاضی).
Calibre	عربی (قالب).
Caliph	عربی (خلیفه)؛ اسپانیولی (califa).
Camel	عربی (جمل)؛ لاتین (Camelus).
Camelia	عربی (جمل)؛ آلمانی ((جوزف)) Kamell).
Camelot	عربی (جمل).
Camphor	عربی (کافور)؛ سنسکریت (Karpura).
Candy	عربی (قند، قندی).
Caper	عربی (کبار)؛ اسپانیولی (alcaparra)؛ یونانی (kapparis).
Carafe	عربی (غرافه)؛ اسپانیولی (garrafa).
Carat	عربی (قیراط)؛ پرتقالی (quirate)؛ لاتین (carratus).
Caraway	عربی (کرویه یا کرویا).

Carmine	عربی (قرمزی، قرمز)؛ لاتین (carmesinus)؛ سنسکریت (krmija یعنی کرم).
Carob	عربی (خروبه).
Check	عربی ـ فارسی (شاه).
Checkmate	عربی (شاه مات).
Chemistry	(نگاه کنید به "Alchemy").
Cheque	عربی (صک).
Chess	فارسی (شاه).
Chiffon	عربی (شیف یعنی پارچه زیبا)؛ فرانسه قدیم (Chiffe).
Cid	عربی (سید).
Cinnabar	عربی (زینجفر)؛ لاتین (Cinnabaris).
Civet (گربه) ـ Zibet	عربی (زباد).
Coffee	عربی (قهوه).
Coffle (قطار بردگان)	عربی (قافله).
Cotton	عربی (قطن).
Coffer	عربی (قفه)؛ یونانی (kophinos).
Colcothar	عربی (قلقتار)؛ یونانی (khalkanthe).
Cramoisy	عربی (قرمزی، قرمز).
Crimson	نگاه کنید به (Carmine).
Cubeb	عربی (کباب).
Cumin	عربی (کمون)؛ یونانی (kuminos)
Cupola	عربی (قبه).

Cypher	عربی (صفر).
Dambrod-Dam	عربی (الشطرنج التام)؛ اسپانیولی (ajedrez de - la dama, ajedrez atama)
Daman	عربی (دمن اسرائیل).
Damask-Damascene	عربی (دمشق)؛ لاتین (damascenus).
Damson	یعنی damascene Plum.
Date	عربی (دقل)؛ لاتین (dactylus)؛ اسپانیولی (datil).
Demi-John	عربی (دمجان)؛ ایتالیایی (damigiana).
Dhow	عربی (داوه).
Divan	عربی ـ فارسی (دیوان).
Dragoman	عربی (ترجمان).
Drug	عربی (دوروا ((؟))).
Druse	عربی (دروز).
Durra	عربی (دره).
Elemi	عربی (اللامی)؛ اسپانیولی (elemi).
Elexir	عربی (الاکسیر)؛ یونانی (؟xēron).
Fakir	عربی (فقیر).
Fanafare	عربی (فرفره ((؟)))؛ فرانسه (Fanfaron).
Fatamorgana	عربی ـ ایتالیائی (مرجان).
Felucca	عربی (حراقه یا فلکه، فلک،

	فلوکه) ،اسپانیولی (**loque** پرتقالی (falua) .
Fellaheen-Fellah	عربی (فلاحین) .
Fondaco (مهمانخانه)	عربی ـ ایتالیایی (فندق) ؛ یونانی (Pandocheion) .
Fret	عربی (فریده ، فرد) .
Frieze	عربی (افریز) ؛ یونانی (phrygios ((؟))) ؛ اسپانیولی (Frisco) .
Gabelle	عربی (قباله) ؛ لاتین (Coballa بمعنی مالیات) .
Gala	عربی ـ ایتالیایی (خلعت) .
Galingale	عربی (خلنجان) ؛ لاتین (galanga) .
Gallant	عربی (خلعت) ؛ اسپانیولی (galante یعنی خوش‌لباس) .
Gamash (یعنی زنگال)	عربی (غدامسی یعنی نوعی چرم) ،اسپانیولی (guadamaci) .
Gauze-Gaze	عربی (قز یعنی ابریشم) ؛ اسپانیولی (gasa) .
Gazelle	عربی (غزال) .
Gazette	عربی (کنز) ؛ فارسی (گنج) لاتین (gaza) ؛ ایتال (gazzetta) .
Ghazal (شعر)	عربی (غزل) .
Guebre-Giaour	ترکی ـ فارسی (گبر) (کافر یا جورد) .

Gibraltar	عربی (جبل الطارق) .
Ginger	عربی ــ سنسکریتی (زنجبیل) ؛ لاتین(zingiber،gingiber)
Giraffe	عربی (زرافه) .
Zither-Gittern-Citole-Cither-Guitar	عربی (قیثار) ، اسپانیولی (guitarra) ، یونانی (kithara) .
Gypsum	عربی(جیبس)،یونانی(gypsos).
Hakim-Hakeem	عربی (حکیم ، حاکم) .
Hashish	عربی (حشیش) .
Halalcor-Halichore	فارسی ــ عربی .
Hazard	عربی (الزهر یعنی ریشه) ؛ اسپانیولی (azar) .
Henna	عربی (حناء) .
Hooka	عربی (حقه) .
Howdah	عربی (هودج) .
Irade (فرمان سلطان)	ترکی ــ عربی (اراده) .
Jar	عربی (جره) .
Jasmine	عربی (سیمین) و نیز فارسی .
Jerboa	عربی (یربوع) .
Jupe-Jump (ژاکت)	عربی (جبه) .
Jumper	عربی (جبه) البته احتمالا" .
Julep	عربی (جلاب) ،فارسی (گلاب) .
Kalium (پتاسیم)	عربی (قلی) .
Kawass-Kavass (خدمتکار مسلح)	عربی (غواص) .

Kermes	عربی (قرمز) .
Kismet	ترکی ــ عربی (قسمت) .
Kohl	عربی (کحل) .
Crimson Lake-Lacquer-Lac	عربی ــ فارسی (لاک) ، ترکی ــ سنسکریت (لاقه) .
Ladanum	عربی ــ لاتین (لادن) .
Landau	عربی ــ سنسکریت (لاندول) .
Lapis-Lazuli	عربی ــ فارسی (لازوردی) ؛ لاتین (Lazulum) .
Lilac	عربی ــ فارسی (لیلک) .
Lemon	عربی ــ فارسی (لیمون) .
Loofah	عربی (لوفه) .
Lute	عربی (العود) .
Magazine	عربی (مخازن که مفرد آن مخزن است) .
Mameluke	عربی (مملوک بمعنی غلام) .
Mancus (سکه)	عربی (منقوش) .
Marabou	عربی (مرابط) .
Marabout (مرد مقدس)	عربی (مرابط، مربوط ((؟))) .
Marcasite	عربی (مرقشیثا) و همچنین آرامی .
Marquin (ساخته‌شده از چرم مراکشی)	نگاه کنید به Morocco .
Marchpane-Marzipan	عربی (موثبان) ، فارسی (مرزبان) .
Masquerade-Masque-Mask	عربی (مسخره) ؛ اسپانیولی

	· (Mascara)
Matt-Mat	عربی (مات) ·
Matachin	عربی (متوجیهین) ·
Mate (در شطرنج)	عربی (مات) ·
Mattress	عربی (مطرح) و نیز اسپانیولی ـ ایتالیائی ·
Minaret	عربی (مناره) ·
Mocha	عربی (مکه) ·
Mohair	عربی (مخیر) ·
Moire	عربی (مخیر) ·
Monsoon	عربی (موسم) ؛ پرتقالی · (Moncao)
Morocco	عربی (مراکش) ·
Mosque	عربی (مسجد) ؛ اسپانیولی (Mezquita) ؛ فرانسه قدیم · (mosquete)
Mulatto	عربی (مولد) ·
Mummy	عربی (مومیا) ؛ فارسی (موم) ·
Muscatel-Muscadine-Muscat	عربی (مسک یا مسقط) ·
Musk	عربی (مسک) ؛ فارسی (مشک ؛ فرانسه (musc
Musket	...ی (مستق) ·
Muslin	عربی (موصل) ·
Myrrh	عربی (مر ، مره) ·
Nabob	عربی (نواب جمع نائب) ·
Nacre	عربی (نقاره) ؛ فرانسه قدیم

	. (nacaire)
Nadir	عربی (ناظر)؛ اسپانیولی (Nadir).
Naker	عربی (نقاره) و فارسی ؟
Natron	عربی (نطرون)؛ یونانی ــ عبری (nether).
Nitre	عربی (نطرون)؛ یونانی (Nitron) و نیز عبری.
Noria	عربی ــ اسپانیولی (ناعوره).
OGive	عربی (اوج)؛ لاتین (augivus)؛ ایتالیایی (auge).
Orange	عربی (نارنج)؛ فارسی (نارنگ).
Ottoman	ترکی ــ عربی (عثمان).
Percival (اسم)	عربی (فارس‌الفال).
Popinjay	عربی (ببغا)؛ فرانسه قدیم (Papagai).
Race	عربی (رئیس)؛ اسپانیولی (raza).
Racket	عربی (راحه)؛ فرانسه (raquette)!
Razzia	عربی (غزیه، غازیه).
Realgar	عربی (رهج‌الغار یعنی خاک غار).
Ream	عربی (رزمه)؛ [illegible] قدیم (rayme).
Rebec	عربی (رباب) ایتالیایی (r[illegible]eca، ribeba).

Rice	عربی (رز، اروز)؛ فرانسه قدیم (riz).
Risk	عربی (رزق)؛ اسپانیولی (arrisco, risco).
Rob	عربی (رب).
Roc	عربی (رخ).
Rocket	عربی (راحه).
Rook (در شطرنج)	عربی (رخ).
Sacchaarin	عربی (شکر)؛ لاتین (Saccharum).
Saker-Sacre	عربی (صقر).
Swahili-Safari	عربی (سفره ((برای مسافرت)))
Saffron	عربی (زعفران)؛ فرانسه (Safran).
Salep-Salep	عربی (ثعلب یعنی روباه).
Sambook	عربی (سنبوق).
Sandalwood	عربی (صندل) و نیز سنسکریت.
Sapphire	عربی (صفیر) و نیز سنسکریت.
Saracen	عربی ـ لاتین (شرقی).
Satin	عربی (زیتونی)؛ ایتالیایی (Setino).
Senna	عربی (سنا).
Sepoy	عربی ـ فارسی (سپاه)؛ ترکی (سپاهی).
Shellaca	فرم "Lac".
Sherbet	عربی (شربت)؛ ترکی (شربت)
Shrub	عربی (شرب).

S(h)umach	عربی (سماق).
Sirocco	عربی (شرق)؛ ایتالیایی (Scirocco).
Sofa	عربی ـ فرانسه (صفه).
Sorbet	عربی (شربت)؛ ترکی (شوربت).
Spahi	عربی ـ فارسی ـ ترکی (سپاهی).
Spinach	عربی (اسبانخ)؛ فارسی (اسپناخ)؛ فرانسه قدیم (espinage).
Sugar	عربی (شکر)؛ سنسکریت (شرکرا)
Sultan	عربی (سلطان).
Sultana	عربی (زن سلطان).
Syrup	عربی (شَرَب، شُرب)؛ فرانسه قدیم (Sirop).
Tabby	عربی (عتابیه یعنی قسمتی از بغداد).
Tabret-Taborin-Tabor (طبل)	عربی (طبل؟)؛ فارسی (تبوراک).
Talc	عربی (طلق)؛ فارسی؟
Talisman	عربی (طلسم)؛ یونانی (Telesma).
Tamarindo	عربی (تمر هندی).
Tamarisk	عربی (تمر)؛ لاتین (Tamariscus).
Tambour (طبل و غیره)	

Tambourine	عربی ـ فارسی (تبوراک) .
Tare	عربی (طرحه) .
Tariff	عربی (تعریف) ؛ ایتالیایی (Tariffa) .
Tarot	عربی ؟ ایتالیایی Tarocco
Tarragon	عربی (طرخون) ؛ فارسی (ترخون) ؛ لاتین (Tarchon) .
Tassie-Tass	عربی (طاس، طاسه) ؛ فارسی (طشت) ؛ فرانسه (Tasse) .
Teak	عربی (ساج) ؛ سنسکریت (saka) ؛ پرتقالی (Teca) .
Toque	عربی (طاقیه) ؛ ایتالیایی (Tocca) .
Troubadour	عربی (طراب یعنی خواننده، و طربه یعنی آواز) .
Turpeth-Turbith	عربی (تربذ) .
Tutty	عربی (توتیا) .
Vizier	عربی (وزیر) .
Wad	عربی (باطن) ؛ فرانسه (Ouate)
Zedoary	عربی (زدوار) .
Zenith	عربی (سمت‌الرأس) ؛ فرانسه قدیم (Cenit) .
Zero	عربی (صفر) ؛ ایتالیایی (Zero, Zefro) .
Zircon	عربی (ازرق) .
Zouave	عربی (زواوه، نام قبیله) .

آ

آبراهام بارحیه هاسی ۶۸، ۱۱۲
آبراهام حودائوس ۱۴۴
آبلار (پی‌نر) ۱۲۲
آدلارد ۱۱۲
آدمیرال ۴۳
آراگون ۱۳، ۸۸
آرسنال (کتابخانه)، ۱۴۹
آرنالدز ،ر. ۸۳
آرنولد (توماس) ۲۹، ۵۵، ۵۸
آژند ۸
آسیا ۴۰، ۴۴، ۱۴۵
آکره ۹۸، ۹۹
آکسفورد ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۸۲، ۱۰۵،
۱۱۷، ۱۲۸، ۱۴۲
آلپ ۱۴
آلدومیلی ۵۶، ۵۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱،
۱۲۷
آلفاندری ۱۰۴
آلفونسو (پدرو دو) ۱۱۶، ۱۱۷،
۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۵
آلفونسوی اول ۸۶
آلفونسوی دهم ۱۱۳، ۱۲۸
آلکازار ۴۶
آلمان ۲۷، ۲۸، ۵۰
آمریکا ۳۳، ۸۴، ۱۰۳
آمستردام ۱۰۵
آسلم ۱۲۲
آن میشل امری ۳۲

ا

ابن ابی رجال ۶۸، ۸۰، ۱۴۲
ابن باجه ۷۸، ۸۳
ابن بیطار ملقدای ۷۵، ۸۱
ابن جزرت ۱۴۹
ابن خلدون ۱۴۳، ۱۵۰
ابن داود ۱۱۰
ابن رشد ۶، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۸۲، ۸۳،
۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۴۱
ابن زهر سویلی ۷۳، ۱۴۲
ابن السمح ۶۸
ابن سینا ۶، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۶،
۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۱۱۳، ۱۲۲،
۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۴۱
ابن الشاطر دمشقی ۶۷
ابن الصفار ۶۸
ابن طفیل ۶، ۷۸، ۸۳
ابن عزرا ۱۱۴
ابن کمرون ۱۱۴
ابن هیثم ۶۶، ۸۰
ابو حنیفه دینوری ۷۵، ۸۱
ابوحیان توحیدی ۸۳
اتیوپی ۹۹
احمد (عزیز) ۳۲
اخوان الصفا ۸۳
ادریسی ۴۴، ۵۶
ادسا ۹۸
ادینبارو ۷، ۳۱، ۳۳، ۷۹، ۸۶،
۱۴۸، ۱۵۰
اریوا ۴۱
اردمان (کارل) ۱۱۴
ارسطو ۶۳، ۷۷، ۷۸، ۱۱۳، ۱۲۲،
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
ارشمیدس ۶۴
ارغنون ۱۳۴
اروپا ، در اکثر صفحات
الازهر ۲۵
اسامة بن منقد ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۸
اسپانیا ، در اکثر صفحات
اسپولتو ۳۰، ۵۵، ۵۸، ۱۴۹
اسپنیار ۱۵۰

اسپراسبورگ ۱۲۱
اسپن، س. ه.، ۸۳
اسقف ۱۱۲
اسحاق ۶۲
اسنوریاس ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲
اسرائیل ۱۵۷
اسکات (میکائیل) ۵۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۷
اسکاتلند ۱۱۲
اسکندریه ۴۰، ۴۳، ۶۱، ۶۹
اسلاو ۴۰، ۴۱
اسلوپ ۴۳
اسئولتو ۳۲
اشبیلیه ۱۳، ۴۶، ۴۹، ۶۸
اشتوتگارت ۳۰، ۸۲، ۱۱۴
اشعری ۷۶
اشمید ۱۵۳، ۱۵۴
اشنایدر (موریتس) ۷۹، ۱۲۶
اصفهان ۱۴۳
اغالبه (سلسله) ۱۴، ۱۵
افریقا ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۵۰، ۱۰۳، ۱۴۵
افغانستان ۲۲
افلاطون ۶۴، ۷۷، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۴۲
اقلیدس ۶۳، ۶۶، ۱۱۲
اکد ۲۲
اکویناس (توماس) ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰
اکویتین (دوک گیلیوم) ۹۴
اگوبار ۱۰۴
البریخت نوث ۱۰۵
البورنوز (سانچز) ۵۸
الجزایر ۱۰۵
الکساندر دوم (پاپ) ۹۴
الگود، سی. ۸۱
الگوریسموس ۶۴
المان (مانفرد) . ۸۱
المان (والتر) ۱۰۴
المیرا ۷۳
الوار (بیشاپ) ۵۱، ۵۸
امالفی ۳۸، ۳۹، ۹۵
امان، گ. ، ۵۶
امپراتوری عرب ۳۳
اموی (خلافت) ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۴۸، ۸۶، ۹۰
انجیل ۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰
اندلس، ۲۹، ۳۱، ۱۲۷
انطاکیه ۹۸، ۱۱۲
انگلیس ۷، ۴۴، ۴۹، ۹۵، ۱۱۷، ۱۴۴
اوربان دوم (پاپ) ۹۴، ۹۷
اوربلاک (جربرت) ۱۰۸، ۱۱۵
اولمپس ۱۴۱
ایتالیا ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۵۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۹
ایران ۴۰، ۹۹
ایروینگ (واشنگتن) ۵۸
ایزاک یهودی ۱۲۱
ایوبیان (سلسله) ۹۸

ب

بارباسترو ۹۴
بارسلون ۱۲، ۸۶، ۸۷، ۱۱۲
بارک ۴۴
باری ۱۴، ۳۲
باسورث (ادموند) ۲۹
بالتیمور ۸۰
بتانی ۶، ۶۷، ۸۰
بث ۱۱۲
بحرین ۴۱
برابانت (زیگر) ۱۲۵، ۱۲۶
براون، ای. گ. ، ۸۱
براهه (امیل) ۱۲۹
برلین ۱۲۶
برمکی (یحیی) ۵۰
برن ۸۱
بروکلمان ۷۹
بریندیسی ۱۴
البطروجی ۶۸، ۸۰
بطلمیوس ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۸۰، ۱۰۸
بغداد ۱۱، ۱۴، ۲۵، ۲۶، ۴۰، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۱۲۸، ۱۴۳
بقراط ۱۲۱
بلاشه (رژی) ۳۴
بن ۱۰۵
بوتیوس ۱۱۲
بوحی ۱۱۵
بوریمو، گ. ب. ، ۱۰۴
بوگات گلاب ۳۳

بولونا ۱۱۳، ۱۴۲
بوناجی (لئوناردوس فیلسوس) ۱۱۶
بوناجیوس ۱۱۶
بوناونتورا ۱۲۵
بوئنوس آیرس ۵۷
بیت‌الحکمه ۶۲، ۶۵
بیت‌المقدس ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶
بیداری اروپا ۱۲۹
بیروت ۳۴
بیرونی ۶، ۷۴
بیزانس ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۳۹، ۴۷، ۵۵، ۶۲، ۶۶، ۹۵، ۹۷، ۹۸
بیکن (راجر) ۱۲۴، ۱۲۵
بین‌النهرین ۶۱
بیو برومل ۴۸

پ

پاریس ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۵۶، ۸۱، ۸۲، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۹
پالرمو ۱۴
پامپلونا ۲۰، ۸۷
پاننس، س. ۸۴
پاویا ۱۲۱
پترونیوس ۴۸
پروسیا ۹۳
پرینستون ۳۳، ۵۷، ۱۴۹
پست ۱۵۰
پلاسیوس (میگوئیل اسین) ۱۵۰
پلاتو ۱۱۲
پلایو ۸۵، ۸۶
پلسنر، م. ۸۰، ۸۱
پواتیه ۲۰
پوگی (وینسنزوم) ، ۱۲۹
پی‌تر مقدس ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۶
پی‌تر مقدس و اسلام ۱۴۹
پیرسون، ج.د. ۲۸، ۲۹، ۸۰، ۸۱، ۱۲۷
پیرنه ۲۸، ۳۸، ۵۶، ۱۱۱
پیسا ۳۸، ۳۹، ۵۴، ۹۵، ۱۱۲، ۱۱۵
پینگری، د. ۸۰

ت

تاراگونا ۹۵
تاریخ اسپانیای اسلامی ۳۵
تاریخ اقتصادی و اجتماعی اروپای قرون وسطی ۵۶
تاریخ اعراب ۳۱، ۳۲
تاریخ تفکر سیاسی قرون وسطی ۱۰۴
تاریخ جنگهای صلیبی ۱۰۵
تاریخ فلسفه ۱۲۹
تاریخ موسیقی عربی در قرن ۱۲ میلادی ۵۷
تجارت قرون وسطی در جهان مدیترانه ۵۶
ترازونا (اسقف) ۱۱۱
تراسه (هنری) ۳۱
تروب (پالمر) ۱۰۵
تریپولی ۴۰، ۴۳، ۹۸
تفکر عربی و پایگاه آن در تاریخ ۱۲۹
تفکر عربی و جهان غرب ۱۲۷
تلنباخ (جرد) ۱۰۵
تورز ۲۰
تولدو ۱۲، ۵۲، ۸۶، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳
تونس ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۳۹، ۴۰، ۹۵، ۹۹، ۱۰۹
توین بی (آرنولد) ۵۶
تهافة التهافه ۸۳
تهافة الفلاسفه ۸۳
تهوان ۳۱
تهران ۷۱
تیان، ای. ۳۳
تیمائوس ۶۳، ۱۲۳
تیولی ۱۱۲

ج

جابر ۶۸
جابربن افلح ۶۸، ۸۰
جابربن حیان ۷۴، ۸۱
جالینوس ۸۰
جان سویل (جوناس ــ هیسپالنزس) ۱۱۱
جان هشتم (پاپ) ۱۴
جبرئیل بن بختیشوع ۶۹
جبل الطارق ۱۹، ۱۵۹

جمهوریت ۶۳
جنگجوی عربی در عهد جنگهای صلیبی ۱۲۹
جنگهای صلیبی در اواخر قرون وسطی ۱۰۵
جوست ۱۰۴
جونز، ای.ر.، ۸۲
جیویا (فلاویو) ۴۳

چ

چارترس، ۱۲۶
چستر (رابرت) ۱۴۹
چطور علم یونانی بدست اعراب رسید؟ ۷۹
چین ۴۴، ۴۹

ح

الحاوی ۷۱، ۷۲، ۱۲۱
حبیش ۶۲
حران ۶۱
حسدای بن شپروط ۱۱۴
حسن ۱۱۶
الحمرا ۱۳، ۴۶
حنین بن اسحاق ۶۲، ۶۳، ۸۰
حیان بن اسحاق ۱۲۱
حی بن یقظان ۷۸
حیره ۶۲

خ

خاورمیانه ۵۱
خلیج فارس ۴۰، ۴۲
خوارزمی ۶، ۶۴، ۶۶، ۱۱۲، ۱۵۲

د

دالماتیا ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۴۶
دانته ۱۱۲، ۱۴۱، ۱۵۰
دانشنامه اسلام ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۵۶، ۸۰، ۸۲، ۸۳
دانیل (نورمن) ۱۴۸
داوسون (کریستوفر) ۳۰، ۳۳، ۵۹
دائرةالمعارف بریتانیکا ۶۵
در آمدی بر ادبیات عرب ۳۴
دماغه امید ۱۰۳
دمشق ۱۱، ۱۹، ۴۵، ۴۷، ۹۰
دلپ، د. ۸۳، ۱۲۷، ۱۵۰
دوبوئه ۸۲
دوزخ ۱۱۲
دوزی، ر.، ۳۰، ۳۱
دوگرادو (فراری) ۱۲۱
دوگودو (گوفر) ۸۲
دولانگبورگو (بروسو) ۱۲۰
دولیسی اولیری ۷۹، ۱۲۹
دوماس، پ.ج.، ۸۱
دومونته کروس (رکولودو) ۱۳۳
دومیزیه (فیلیپ) ۹۹
دونولو ۱۰۹، ۱۱۹
دوویلار (اگوموبرو) ۱۴۸
دیفورسوو (مرسلین) ۳۴
دیوسکوریدس ۶۳

ر

رابرت گروستسته و منشاء علوم تجربی ۱۲۸
راجر ۱۵
راجر دوم ۱۵، ۴۴، ۵۰، ۵۳
رازی ۶، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۱۲۱
رانسیمان (استیون) ۱۰۵
رایموند، ای.و. ۵۶
رایموندو ۱۱۰
رزینانو، یو. ۳۲
رم ۱۴، ۲۷، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۴۲
رن (رود) ۲۰
رنان (ارنست) ۳۵
رنو، هـ.پ.ژ.، ۸۱
روبرت ۱۱۱
روتلند شایر ۱۴۹
رودریک ۱۰
روزنتال (فرانتس) ۱۵۰
ری ۷۱
ریپول (صومعه) ۱۰۸، ۱۰۹
رینولدز ۱۵۰
ریورا، ج.ف. ۱۲۷

ز

زبدی ۱۰۴
زریاب ۴۸، ۴۹، ۵۷
زوربخ ۱۲۸
الزهراوی (ابوالقاسم) ۷۳

ژ

ژنوا ۳۹، ۴۳، ۹۵

س

ساخت تاریخ اسپانیا ۵۷
ساراجوسا ۱۲، ۲۷، ۸۶، ۱۱۱
ساردینیا ۳۹
ساراسن‌ها ۷۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸
سارتن (جرج) ۸۰، ۱۲۷
سالامانکا ۱۴۲، ۱۵۰
سالامی ۳۹
سالرنو ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰
سالمن (فرا) ۶۴
ساسالا (جوک) ۱۱۱
سانودو (مارینو) ۹۹
سانتیاگو ۲۸، ۸۹، ۱۰۴
ساواسوردا ۶۸
ساوتر، ر.و. ۱۴۸
ساونرن ۱۵۰
سبرا، آ.ای. ۸۰
سبذهاسنا ۶۴
سرولاریوس (میکائیل) ۹۶
سرولی (انریکو) ۱۵۰
سلجوقیان ۱۴۳
سن جرمن دوپرس ۲۷
سن جورج ۹۵
سن جیمز ۲۷، ۸۹، ۱۰۴، ۱۴۶
سن وینسنت ۲۷
سوازه (ژان) ۲۹
سوتر، هـ. ۸۰
سودان ۳۹
سوریه ۲۰، ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۵۰، ۵۳، ۶۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۲
سومر ۲۲
سوئز ۴۰
سیراکوز ۱۳، ۱۴
سیسیل ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۴۴، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۷۱، ۸۵، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۳۷
سوسر دوم ۱۰۸
سیونز ۴۷، ۶۸، ۸۸

ش

سارتماتی ۲۶، ۳۴، ۸۶
سانوب ۴۳
شفا ۱۲۳
شیرحس (هانریخ) ۱۲۹

ص

صاعی (مکتب) ۶۱
صالح ۱۱۶
صلاح‌الدین ۷۳، ۹۸، ۱۴۴

ض

ضزارس عمرو ۷۶

ط

طب اسلامی ۸۱
طب عربی ۸۱
طلیطله ۱۲، ۵۲، ۱۰۱

غ

عباسیان (خلافت) ۱۱، ۱۴، ۴۰، ۱۴۴
عبدالجلیل، ج.م. ۳۴
عبدالرحمن اول ۱۱
عبدالرحمن سوم ۱۲، ۸۷، ۱۱۲
عراق، ۲۲، ۲۵، ۴۰، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۱۱۰

عرب در تاریخ ۳۲
عربستان ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۳۶
عضدالدوله ۷۲
عطیه (عزیز. آ.) ۱۰۵
علی عباس ۶، ۷۰، ۷۲، ۱۱۰، ۱۱۲
علم اعراب در غرب ۱۲۷
علم و عمل غزالی ۷
عمر ۱۴۲

غ

غالب (گلیپوس) ۱۱۱
غرناطه ۱۳، ۷۳، ۸۸
غزالی ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۱۲۴، ۱۳۰
الغوریموس ۶۴

ف

فارابی ۶، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۸۳
فارمر، ه.گ. ۵۷
فاطمیان (سلسله) ۱۴، ۳۹، ۴۰، ۱۴۴
فراکسینتوم ۳۸
فرانسه، ۱۱، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۵۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲
فردیناند سوم ۸۸
فرغانی ۸۰
فروید ۱۴۶
فریدریک دوم ۵۴
فلاندر ۲۷
فلسطین ۲۷، ۳۶، ۹۷، ۹۹
فلسفه و الهیات اسلامی ۷
فلورانس ۸۲
فلورن ۳۰
فون گرونبائوم ۳۳، ۸۴، ۱۵۰
فون دنبرگ ۸۳
فیبوناچی (لئونارد) ۱۱۵
فیثاغورث ۱۴۲
فیلیپ ۳۱، ۱۲۸

ق

قانون ۷۲، ۱۲۱
قاهره ۱۵، ۲۵، ۴۰، ۷۰، ۱۴۴
قرآن ۱۶، ۲۲، ۴۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۹
قرامطه ۴۰
قرطبه ۱۱، ۱۳، ۲۷، ۳۴، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۸، ۶۸، ۷۳، ۸۷، ۸۸، ۱۰۸
قسطنطنیه ۲۱، ۴۰، ۹۶، ۹۸
قصه‌هایی از الحمرا ۵۸
قوانین ۶۳
قیروان ۱۱، ۱۹

ک

کابل ۴۳
کاپلستون ف.ج.، ۱۲۹
کاتارها (آلبی ژنس‌ها) ۹۵
کاتالونیا ۹۴، ۱۰۸
کاتانیا ۳۲
کاجیا ۳۱، ۵۸، ۵۹
کارادوو (بارون) ۶۰، ۸۰، ۸۳
کاراول ۴۱
کارفورت (برون) ۹۲، ۱۰۴
کاسترو (آمریکو) ۵۷، ۱۰۴
کاستیل ۱۳، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۱۳
کالسا ۲۷
کاسربوری ۱۱۳
کاهن (کلود) ۳۹، ۵۵
کمبریج ۲۹، ۸۱، ۱۰۵، ۱۲۷، ۱۲۹
کتاب راجر ۴۴
کتاب عباسی ۱۱۴
کتاب الملکی ۷۲، ۱۱۰
کتون (رابرت) ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۴۹
کراچی ۱۲۷
کراک ۴۳
کراوس، پ. ۸۱
کربن (هانری) ۸۲
کردوا ۱۱، ۱۳، ۲۷
کرمونا (جرارد) ۱۵
کرومبی، سی. ۱۲۷
کریتزک (جیمز) ۱۲۹، ۱۴۹
کلاجت ۱۵۰

کلارمونت ۹۵، ۹۷
کلبرت (ادوارد، ب.) ۳۴
کلبی‌ها ۱۵
کمالی، س.آ. ۸۳
الکندی ۷۶، ۸۲
کنستانتین آفریقایی ۹۲، ۱۰۹، ۱۱۹
کوب (استانوود) ۳۰
کورسیکا ۳۸
کومپوستلا ۲۷، ۵۰، ۸۹، ۱۰۴، ۱۴۶
کونتراکتوس (هرمانوس) ۱۰۹
کوریا ۹۴
کیلوه ۴۱
کین (موریس) ۱۰۴

گ

گابریلی (فرانسسکو) ۳۲
گال ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۱۲۱
گراز ۱۲۶
گراف (جرج) ۸۱
گرانادا ۱۳
گروسنسته (رابرت) ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵
گرگوری دهم ۱۰۵
گلوس، ک. ۵۶
گندی سابور ۶۱، ۶۲، ۶۶
گوبراس (دومینگو) ۱۱۰
گوسکار (روبرت) ۱۵
گوندیسلاوی (دومینیک) ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۳
گویجون، آ.م. ۸۱، ۸۳
گیب (سر هامیلتون) ۳۰، ۳۳، ۵۹، ۸۳
گیلسون (اتین) ۱۲۹
گیلیوم (آلفرد) ۲۹، ۸۳
گیلیوم آدام ۹۸

ل

لاکام، ج. ۳۲
لاهور ۸۳
لف (گوردون) ۱۲۹
لمبارد ۱۴
لندن ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۵۰
لویز، ر.س. ۵۵، ۵۶
لورن ۱۱۵، ۱۱۷
لوکونتی (کارل) ۱۵۱
لول (روس) ۹۹
لومون (جان ل.) ۳۳، ۱۰۵
لوی ــ بروسال ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۵۶، ۵۷
لویس (برنارد) ۳۲
لوی، ب. ۸۱
لونی ۹۹
لیرد ۱۰۹
لیدن ۲۸، ۳۱، ۷۹، ۸۱
لین پول (استانلی) ۵۸
لیو ۹۴
لیون ۸۷، ۸۸، ۹۰
لیون (اگوبارد) ۹۲

م

مادرید ۶۸، ۱۶۰
مارتل (شارل) ۲۰، ۲۶
مارک تولدو ۱۴۹
مارسی ۳۸
ماری ــ جزره در آلورنی ۱۲۶، ۱۴۹
ماسینیون (لوئی) ۳۳
ماکول، ت. ۸۳
مالابرا (گوندیسالوس) ۹۵
مالاکا (تنگه) ۴۱
مالمسبوری (ویلیام) ۴۲
مالوزی ۳۰
مأمون ۳۵، ۶۲، ۶۴
ماسون ۴۳
مانی ۵۸
مایر (اوژن، آ.) ۱۲۷
مایرهوف ۷۲، ۸۰، ۸۱
مبارک، یا. ۳۴
متوکل ۶۲
المجسطی ۶۷
محقق یهودی ۷۳
محمد (ص) ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۵
محمد در مدینه ۷
محمد در مکه ۷
محمد و فتوحات اسلام ۳۲
مدیسون ۱۵۰

مدیترانه (دریای) ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۴۳
مدینه ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۳۵، ۳۶، ۴۸
مرابطون ۱۳، ۸۷
مراکش ۱۱
مریدا ۱۲، ۸۵
مسلمه المجریطی ۶۸
مسیح ۱۰۴
مسینا ۱۴، ۱۵
مصر ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۳۱، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۶۱، ۷۳، ۷۸، ۹۸، ۹۹
مطالعاتی درخصوص تاریخ علم قرون وسطی ۱۲۷
مطالعه‌ای در باب تاریخ ۵۶
مظاهری ۸۰
مقاصدالفلاسفه ۱۲۴
مقبل احمد ۵۶
مقدمه ۱۵۰
مقدمه‌ای بر تاریخ علم ۸۰، ۱۲۷
مغربیان در اسپانیا ۵۸
مکدبسی (جرج) ۱۲۸
مکه ۱۶، ۳۵، ۳۶، ۶۴، ۱۶۱
مگنوس (آلبرتوس) ۱۲۴، ۱۲۷
ملازگرد ۹۷
ممالیک ۹۸، ۹۹
مناشه ۳۲، ۸۴
مناظر ۶۶
منتران (رابرت) ۳۴
منصور ۱۲، ۲۸، ۶۴
منقذ ۱۳۰
موحدون ۱۳، ۳۱، ۸۷
موسکا، گ. ۳۲
موصل ۹۸، ۱۶۱
مون پلیه (مکتب) ۱۲۰
مونت کاسینو ۱۰۹
میراث اسلام ۲۹، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۱۲۸
میراث اعراب ۳۳
میراندا (هیوجی) ۳۱
میراندولا (پیکودولا) ۱۴۲، ۱۵۰
میمونیها (موسی بن میمون) ۷۳، ۷۸، ۱۱۴

ن

ناپل ۱۴
ناربن ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۸۶
ناوار ۸۷، ۹۰
نباتات ۷۵
نبیه امین فارس ۳۳
نجوم و ریاضیات ۶۰
نلینو، سی. ۳۲، ۸۰
ننسیس (روتر) ۱۴۹
نورمن ۱۵
نیریزی ۶۶
نیس ۳۹
نیویورک ۵۶، ۱۲۹

و

وات (مونتگمری) ۷، ۳۱، ۳۳، ۵۸، ۵۹، ۷۹، ۸۲، ۸۳
واتیکان ۱۶۰
واجدا (جرجس) ۱۲۸، ۱۴۹
واسکودوگاما ۴۳
واشنگتن ۳۰، ۳۴
والتزر، ر. ۸۱، ۸۲، ۸۳
والتس (جیمز) ۳۴
والچر ۱۱۷
وان اس (جوزف) ۸۳
ویرژیل ۱۴۲
ویسبادن ۱۲۹
ویسکانسین ۱۵۰
ویکلیف (جان) ۱۴۷
ویلیام اول ۴۴، ۹۵
ویز ۳۹
ویزیگوتها ۲۰، ۸۵، ۸۸، ۹۲
وین ۱۲۶

هـ

هارموندسورث ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۹
هارون الرشید ۲۶، ۳۴، ۴۸، ۴۹، ۶۱، ۶۹
هاسکینز (چالرزهمر) ۱۲۷، ۱۲۹
هالی عباس ۷۲
هانری اول ۱۱۷
های (دنیس) ۱۵۰
هایدلبرگ ۱۵۱
هرمان ۱۱۱
هرمس (ابرهارد)، ۱۲۸

هند ۴۰، ۴۴، ۶۴، ۷۴، ۹۹، ۱۰۳،
۱۴۴
هوره (رنالد) ۸۲
هومبرت (کاردینال) ۹۶، ۱۳۵
هونک (زیگرید) ۳۰، ۱۲۸
هوهنز توفن دوم (فردریک) ۱۵، ۱۱۳
هیپوکرات (بقراط) ۶۳، ۷۰، ۱۲۱
هیسپانو (جان) ۱۱۱

ی

یمن ۴۰
یونان ۲۲



انتشارات مولی
خیابان انقلاب
چهارراه ابوریحان
تلفن: ۶۴۹۲۴۳

تهران - ۱۳۶۱